

بیمن یاوری معین ازلی و حسن توفیق موفق لم یزلی

این کتاب نیکو منظر خوش آیین مترتب بترتیب بهین متضمن تحقیقات و تدقیقات دلنشین
مشتمل بر حقایق و دقایق دین نور افزای ایمان و یقین ظلمت زدای شکوک و اوهام مبتدعین
محتوی بر تبیان آیات بینات قرآن متین و ذکر احادیث سید رسول امین و بیان اقوال مجتهدین
صالحین و ایراد ادله عقلیه صدق ... قرین بصیرت افزای دلهای متدینان انصاف آیین بصارت
فزای کور چشمان در تاریکی جهالت و ضلالت نادیده گزین نضارت بخش ابصار ناظرین مسمی



در اثبات رویت حضرت ربانی بدار جاودانی نورانی و در رد اغوا اعدا و ابطال استدلالات
ملا مهدی ایرانی از افاضات ... عالم حقانی مرجع اقاصی و دانی ماهر دقایق و نکات قرآنی دانای
حقایق ایمانی و ... مجمع کمالات انسانی مظهر فضائل نفسانی زبده فضلای زمان خلاصه
علمای دوران صاحب فنون جداگانه محقق علوم چهارده گانه کاشف امور خفی و جلی
کشاف اسرار عقلی و نقلی مولوی مفتی محمد علی صاحب دام فیوضهم باهتمام جناب سید عبد القادر قادری

در مطبع قادری بخوش نویسی سید حسین صاحب جلوه طبع پذیرفت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وحده والصلوة علی من لا نبی بعده اما بعد بر جماعت سنیه صاف
که آئینه دار شاهد انصاف خیر الاوصاف اند واضح و لایح باد که این خیر خواه اهل سنت و
جماعت بحکم خبر فیض اثر الدین النصیحه چند فواید عقاید از کتب معتبره علمای
مذهب تحقیق منصب منتخب برای تعلیم کودکان اهل سنت و جماعت تحفه
مکتب کردم ناگاه یک مهمان ناخوانده از سر خوان وطنش بجانب مهمان سرای
مچهلی بندر رانده بر مائده حق عایده من مسکین وارد شد و سرگرم منع روزی خواران
باختراع شبهات بارده و بحکم مادح نفسه یقرئک السلام برای فضیلت ثنای
خویش مرا مستدل قرار داد و از خام طمعی و ماغ مانعی بحث آغاز نهاد ناچار زوا
حقیقت مذهبش برای اهل تسنن هم وطن بیان کرده و در اصل فضولش رایگان

یکان تتمه من از مطالعه کتب اثنا عشریه و دیگر فرق امامیه مایه ردّ آن
مانع بر داشتم و این فصل بنگاشتم و تسمیه اش بنصرة الناظرین اجمل
و احسن انگاشتم اصل مذهب این مانع درباره کلام الله الصانع چنین است روی
الکلینی عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام ان القرآن الذی
جاء به جبرئیل الی محمد صلی الله علیه و آله وسلم کان سبعة عشر الف آیة یعنی تخمیناً ده
هزار آیت از قرآن بر انداخته شد و روی عن سالم بن سلمة قال قرأ رجل علی
ابی عبدالله علیه السلام و انا اسمعه حروفاً من القرآن لیس یا یقرءه الناس فقال
ابو عبدالله مه اکفف عن هذه القرائة و اقرأ کما یقرءه الناس حتی یقوم القائم
فاذا قام القائم قرأ کتاب الله علی حده و روی عن محمد ابن نصر ان
اباعبدالله علیه السلام قال کان فیه لم یکن اسم سبعین رجلا من قریش باسمائهم
و اسماء ابائهم و یعضده ما روی الکلینی ایضا عن ابی بصیر انه قال دفع الی
ابو الحسن مصحفا و قال لا تنظر فیه ففتحته و قرأت فیه لم یکن فوجدت فیه سبعین
رجلا من قریش باسمائهم و اسماء ابائهم و روی الکلینی و غیره عن الحکم
بن عتیبة انه قال قرأ علی ابن الحسین و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی و لا محدّث
قال و کان علی محدثا و روی عن محمد ابن الجهم الهلالی و غیره عن ابی عبدالله

علیہ السلام ان تکون امۃ ھی اربی من امۃ لیس من کلام اللہ
بل محرف عن موضعہ والمنزل ائمۃ ہی ازکی من ائمتکم وروی ابن شہر آشوب
المازندرانی فی کتاب المثالب ان سورۃ الولایۃ اسقطت من القرآن وکذا آیات
کثیرۃ من سورۃ الاحزاب فانہا کانت مثل سورۃ الانعام واسقطت کلمۃ ویلک
من قولہ تعالی ویلک لاتحزن ان اللہ معنا واسقطت ثلث کلمات
من قولہ تعالی وقفوہم انہم مسئولون عن ولایۃ علی وکلمات
تملکہ بنوامیہ بعد قولہ تعالی خیر من الف شہر تملکہ بنوامیۃ وکلمات
بعلی ابن ابی طالب من قولہ تعالی وکفی اللہ المؤمنین القتال بعلی
ابن ابی طالب وکلمۃ آل محمد بعد قولہ تعالی وسیعلم الذین ظلموا
آل محمد ای منقلب ینقلبون وکلمۃ علی بعد قولہ تعالی ولکل
قوم ہاد علی ودرباب سلامت قرآن وارکان تواطو واجماع
آن اصل عقیدہ آن مانع اینکہ روی سلیم ابن قیس الہلالی فی کتاب
وفات النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن امیر المؤمنین علیہ السلام وغیر واحد عن الصادق
سلام اللہ علیہ ان الصحابۃ ارتدوا بعد النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الا اربعۃ انفس
وفی روایۃ عن الصادق ستۃ پس قرآن چگونہ متواتر ومجمع علیہ مومنان تواند

توانَد بود چه مبلّغان و سلسلهٔ تواتر آن و اجماع بران محرفان و مرتدان بوده اند
حاشا ثم حاشا هم و اجماع پنج شش کس و تواتر ایشان در چنین امور چنان است
کسرابٍ بقیعةٍ یحسبه الظمآن ماءً وحالِ اخبارِ ایشان این است که آن را
بچهار قسم کرده اند صحیح و حسن و موثق و ضعیف خبر صحیح باصطلاح
اخباریین امامیه آنست که روایت او متصل شود بمعصوم بواسطتِ عدل
امامی از انجا مرسل و منقطع داخلِ صحیح نباشد و کذا روایت راوی مجهول الحال
و همچنین روایتِ غیر امامی پس مراسیل ابی عمیر و منقطعاتِ او را و روایت
حسین بن الحسن بن ابان مجهول الحال را و روایت ابان بن عثمان افطحی منکر امامت
امامِ وقت را و روایتِ علی بن فضال فاسد المذهب را و روایتِ من دعا علیه
امام و حکم بفساد عقیدته و روایت من کذب علی الامام و کذبه الامام و روایت
مجسمه و مشبهه مصرحه را که مثبت جهت و مکان و صورت و شکل برای حق سبحانه
و منکرِ ازلیتِ صفات او تعالی و معتقدان بدا نسبت باو تعالی بوده اند
و همچنین هرچه را که در رقاع یافته شود بموجبِ اظهار ابن بابویه قمی و نیز روایات
را از خطوطی که آنرا خطوط ائمه قرار داده اند کما نص علی ذلک ابن بابویه القمی
روایاتِ ابی بصیر را که مفشی سر امام و خاین در امانت آن جناب بوده

قبیل خبر کاذب الاسنادی را که راویش از شخصی شنود و سماع خود را از پدر یا جد
مسموع منوا نماید و همین بیان خبر بحرین سنان شدید الضعف است و بر همین انداز
روایات مدعیان سفارة بین الامام و الشیعه را بلا دلیل و شاهد و کذا روایت
امامی عدل را که مدعی رویت صاحب الامر یعنی مهدی غایب شده را بزعم
شیعه از علماء خودشان روا دارید و رویت الهیه را که در آخرت شود و از روایات
مرفوعه و طرق متعدده بدرجهٔ تواتر مصطلحهٔ ثقات و عدول محدثان اهل سنت و
جماعت رسیده است بحیلهٔ آنکه فلان راویش در آخر عمر مختل الحواس شده
از اصل ضعیف و غیر مقبول قرار داده بطعن و تشنیع ما اهل سنت و جماعت
پیش می آئید همین داب مناظره از ایرانیان یاد گرفته این مقدمه برای تنبیه تو
از خواب غفلت باجمال گفته ام اگر بمکابره و مجادله پیش آئی پرده از روی رای
روی اندود ت براندازم و کارت چنانکه سزد سازم شعر ستعلم لیلی ای دین
تداینت و ای غریم بالتقاضی غریمها آگاه باش که چون حال خبر صحیح و تصحیح
اثنا عشریان این است به بیان خبر حسن ایشان چه پردازم علاوه صحیح و حسن ایشان
گویا محض مفهومات عقلیه اند که ماصدقش در خارج پیدا نمی شود نص علی ذلک
منهم صاحب البدایه و ضعاف و موثق نیز باهم متعارض و متخالف اند و مضطرب

۷

الاسناد والمتن شیوخ امامیه در صحاح خود شان از ضعفا و مجاهیل روایات

دارند همچو صحیح محمد بن یعقوب کلینی و علی ابن ابراهیم و پسرش ابراهیم بن علی و

ابن بابویه و ابی جعفر طوسی و استادش ابوعبدالله الملقب بمفید و مجتهدان

شیعه زعم افادهٔ علم قطعی آنچه دران کتب است و وجوب عمل بآن میکنند چنانچه

علمای ایشان شریف مرتضی و ابوجعفر طوسی و ابن مطهر حلی بران نص کرده اند

اگر بانکار پیش آئی بیا و کتب کافی کلینی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و

استبصار همراه بیار و پیش ما بگذار تا تصفح کرده کشف معایب آن نمایم حسن عقیده

امامیه درباره عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

وخوش اعتقادی ایشان درباره امهات المومنین مشهور است و اعادهٔ ذکر

آن از ادب ایمانی دور لکن درباره ما دون آن حضرات اینکه عترت شخص باجماع

اهل لغت اقارب او را گویند اما امامیه نسب بعض عترت را انکار کنند مثل حضرت

رقیه و حضرت ام کلثوم بنات آن حضرت صلعم و بعضی را داخل عترت نمی شمارند

مثل حضرت عباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد او و مثل حضرت

زبیر ابن صفیه عمهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اکثر اولاد حضرت فاطمه الزهرا

را نیز دشمن دارند و بد گویند مثل زید ابن علی ابن الحسین که خلیفا عالم و متقی و متورع

له تعریف حسن خفی یا اسمی تا امامی معصوم باتصال سند بلا انقطاع و بودن بامامی ممدوح در هر طبقه ... (marginal handwritten notes, partly illegible)

بود بردست مروانیان شهید شد و پسر او یحیی بن زید را نیز دشمن دارند و همچنین
ابراهیم بن موسی کاظم را و همچنین جعفر ابن موسی کاظم را و او را ملقب بکذاب
کرده اند حالانکه او از کبار اولیاء الله و صاحب کشف و کرامات بود و حضرت
بایزید بسطامی از و اخذ طریقت کرده و بغلط شهرت یافته است که بایزید مرید امام
جعفر صادق است و جعفر ابن علی را که برادر حضرت امام حسن عسکری بود
نیز ملقب بکذاب نموده اند و حسن بن حسن المثنی و پسر او عبدالله محض
را و پسر او محمد را که ملقب بنفس زکیه است مرتد و کافر شمارند و ابراهیم بن
عبدالله محض را و زکریا بن محمد باقر را و محمد بن عبدالله بن الحسین بن الحسن را
و محمد بن القاسم بن الحسن را و یحیی بن عمر را که از احفاد زید بن علی بن الحسین
است نیز کافر و مرتد دانند و جماعت سادات حسنیه و حسینیه را که قایل بامامت
و بزرگی زید بن علی بن الحسین بوده اند ضال و گمراه شناسند حالانکه کتب
انساب و تواریخ سادات دلالت صریح میکند برانکه اکثر اهل بیت حسنیان
و حسینیان معتقد امامت زید بن علی و فضیلت آن بزرگوار بوده اند
و جماهیر اثنا عشریه در حق آن بزرگواران اعتقاد کفر دارند و مخلد فی النار دانند
چنانچه در باب معاد از کتب ایشان ظاهر میشود و عجب تر آنکه در حق شیخ شیوخنا و

سید ساداتنا ابی محمد محی الدین عبدالقادر جیلانی که بعد حضرت حسین رض
کم کسی از اولاد حسنین در فضیلت نسبی و علمی باو رسیده بد سکویند و به تضلیل
و تکفیرش خسران عاقبت می اندوزند نعوذ بالله منها چون حال صحابه
در اصل عقیده اینها چنانکه سابق گذشت معلوم و حال عترت حسب
بنای ایشان مفهوم شد دعوی اجماع ایشان لا فی و گذافی بیش نباشد و دعوی
عصمت در ائمه چگونه بتواتر و اجماع ادعائی حاصل شود باقی ماند عقل که نزد
ایشان رابع ادله اربعه است اگر مراد عقل هیولانی باشد پس بعد بلوغ قابل امور
تکلیفیه خواهد بود و این عرض عام است در همه مکلفین لهذا احد الحجج الاربعة نتواند
بود و گرنه لازم آید که هر مکلف مجتهد باشد و اگر مراد عقل اکتسابی است نیز همان محذور
لازم آید که صاحب عقل مکتسب صاحب اجتهاد بود و لیس کذلک اگر عقل موید من
عند الله مراد باشد آن اصل منشأ اخباری است که از معصوم مروی و مستفاض شود
بامت پس مندرج است در اصل دوم که خبر است بار خدایا حیرانم که مراد شیعه
از عقل که حجة رابعه باشد چه خواهد بود و چون قیاس نزد ایشان جائز نیست
عقل را بچه کار توان برد اکنون در رد اعتراض آن معترض بطریق مسارعت او
اقدام میرود قوله باید دانست که رویت حقتعالی از اعظم

نعمات جنت است که مومنان بحسب مراتب خود بهمین چشم سر به تنزه و تقدس باری سبحانه بلا مقابله و جهت و بی قرب و بعد و بی اتصال شعاع و ثبوت مسافت میان بندگان و خدا تعالی در جنت او تعالی شانه را خواهند دید و این رویت عقلاً و نقلاً جایز است و هرچه موجود است ممکن است دیدن آن اگرچه چشم جسمانی نبود و در مکان و جهت نباشد و مدخلیت این امور در دیدن بجریان عادت است اگر قادر مطلق بر خلاف عادت بی آن نماید نیز جایز است و وی تعالی قادر است که قوت بصیرت را در بصر نهد همچنانکه او را امروز در دنیا به بصیرت در میابند فردا به بصر ببینند انّه علیٰ کلّ شیءٍ قدیرٌ قوله و بالله التوفیق آنچه مشهور است

خدا بر همه چیز توانا است

از مذاهب حکما در ابصار که دیدن بچشم باشد سه مذهب است اوّل مذهب ریاضیین و آن این است که ابصار و دیدن بواسطه خروج شعاع است از چشم بر هیئت شکل مخروط مثل شکل قندیل که سر آن در نزد مرکز بصر است و قاعده آن که عبارت از آخر آن باشد در نزد سطح مُبصَر که عبارت از دیده شده باشد ثانی مذهب طبیعیین و آن اینست که ابصار و دیدن به انطباع است یعنی نقش صورت مرئی در قوت باصره چنانکه در آئینه و همین است مختار ارسطو و شیخ رئیس که عبارت از ابو علی سینا باشد و اتباع ایشان ثالث مذهب طائفهٔ دیگر از حکما است و آن اینست

[illegible]



که ابصار نه بانطباع است و نه بخروج شعاع از بصر بلکه هوائی که میان مبصر و بصر است
متکیف میشود بکیفیت شعاعی که در بصر است و همین تکیف هوا آله ابصار و دیدن است
و هر یکی ازین سه طایفه بر مذهب خود دلیل و برهان اقامت نموده اند که درین مختصر
جای ذکر آنها نیست و ایضاً باید دانست که جمیع حکما و عقلا از ملیین و غیرهم رویت
از اهل ملت ۱۲
بصر را مشروط دانسته اند بمقابله مرئی مر رائی را یا آنچه در حکم مقابله است مثل صورتیکه
در آینه مرئی میشود و قاطبه عقلا چه حکما و چه غیر ایشان متفق اند بر اینکه چیزی که نه
جسم است و نه حلول کننده در جسم و نه در جهت و نه در مکان و نه مقابل و نه در حکم مقابل
ممکن نیست که بچشم سر مرئی شود بالبداهة والضرورة بجز جماعت **اشاعره**
که قایل اند باینکه مومنین در دار آخرت جناب باری سبحانه و تقدس را بچشم سر خواهند
دید و اگر از ایشان سوال نمائی که مراد شما ازین رویت کدام قسم از اقسام ثلثه مذکوره است
اگر خروج شعاع از بصر است بسوی مبصر پس آن بالنسبة بجناب باری عز اسمه ممکن نیست
و اگر باثر حدقه و انطباع صورت مرئی با تکیف هوا میانه بصر و مبصر بشعاع مراد است
آنهم بشرح ایضاً جواب میگویند که مراد ما از رویت بصر امری است سوای امور مذکوره
و بر معتقد خود چند دلیل از عقل و نقل ذکر نموده اند که بحمد الله تعالی هیچیک مثبت
مطلوب ایشان نیست **اول** آنکه هر چه موجود است ممکن است دیدن آن اگرچه

جسم و جسمانی نبود و در مکان و جهت نباشد **جواب** آن اینست که این کلیه اعا
میکنید اگر دیدن به قلب باشد که عبارت از دانستن و انکشاف تمام و یقین بآن شیٔ
باشد پس مسلم است که یقین و علم بهر شیٔ ممکن است لکن مطلب شما ثابت نمی شود و
اگر دیدن بچشم باشد کلیه مسلم نیست و ترتب مکان رویت بصر بر وجود اول نزاع است
تفصیل این اجمال آنکه ابو الحسن اشعری که رئیس اشاعره است و قاضی ابو بکر باقلانی
از برای امکان رویت حق تعالی بچشم سر متمسک بوجود شده اند و میگویند که ما اعراض
و جواهر را می بینیم و در میان اعراض و جواهر تضاد است و امر مشترکی که صلاحیت داشته
باشد که واسطه در رویت باشد نمی بینیم سوای وجود پس مابه الرویة وجود خواهد بود و وجود
در جناب باری اتم و اکمل و اقوی است پس ممکن است دیدن او سبحانه را بچشم سر و آن
در آخرت خواهد بود **جواب** میگوئیم که شاید مابه الرویة در اعراض و جواهر شیٔ
دیگر باشد غیر از وجود که بر ما و شما مخفی است یا آنکه وجود باری تعالی چون عین ذات
اوست و ماهیتی غیر از وجود ندارد همین علت وجود با ذات مانع رویت شود پس
چون این احتمال درمیان آمد بنا بر قاعدهٔ اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال
استدلال شما از سر باطل شد و مفید فائده و مثمر ثمره نشد و دیگر آنکه حق تعالی را قیاس
بجواهر و اعراض کردن معنی ندارد و در امور دینیه خصوصاً در اعتقادات قیاس کردن

جایز نه زیرا که اوّل مَنْ قاسَ شیطان که بلعنت ابدی گرفتار شد بجهت یک
قیاس بود که گفت خَلَقْتَنِیْ مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهٗ مِنْ طِیْنٍ و اینکه گفتی
که وی قادر ست که قوت بصیرت را در بصر نهد و همچنانکه او را امروز در دنیا به بصیرت
در می یابند فردا به بصر بینند مفید فایده نخواهد بود زیرا که شغل قوت بصیرت علم و
یقین و انکشاف تام است بر فرض آنکه در بصر هم باشد باز همان یقین و انکشاف تام
خواهد بود و بدین ثابت نشد و قوت بصیرت همان قوت عاقله است که مراد
نفس ناطقه است که عقل باشد و آن نه جسم است و نه جسمانی پس همان یقین و انکشاف شد
پس مطلب شما ازان ثابت نمی شود و استدلال اِنَّہٗ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ
باطل است زیرا که شرط تعلق قدرت به شئ امکان و استعداد آن شئ است و در
ما نحن فیه اول نزاع است و دیگر آنکه چه ضرر دارد که جناب باری عز اسمه تعلق رویت
بصر را بخود از امور ممتنعه قرار داده باشد چنانکه ظلم و سایر افعال قبایح را و ازینجاست
که علماء اشاعره مثل امام فخر رازی و ابو المنصور ماتریدی ادلهٔ عقلیه را چون دیدند
که بمراد ایشان وفا نمیکند طلاق داده دست از متابعت ابو الحسن اشعری وغیره
کشیده اند و بظواهر آیات و ظواهر احادیث متمسک شده اند که آنهم چنانکه
بعد خواهد آمد مثبت مطلب ایشان نیست از انجمله امام فخر مذکور در نهایت

العقول در ذیل این مسئله میگوید **و** ظهر لک من مجموع ما ذکرناه ان الادلة العقلیة
لیست قویة فی هذه المسئلة اعلم ان التحقیق فی هذه المسئلة ان الخلاف فیها یقرب
من ان یکون لفظیا انتهی یعنی دلیلهای عقلیه بر اثبات رویت بصر مر جناب باری را
قوتی ندارد **و** تحقیق درین مسئله آنست که خلاف میان ما **و** جماعت معتزله **و** شیعه
که نافین رویت اند نزدیک ست که لفظی باشد این ست کلام امام فخر رازی که خود مقر و معترف
شد که ادلهٔ عقلیه درین مسئله ضعیف ست و نزاع ما لفظی پس چگونه این شخص عزیز در
ابتدا سخن میگوید **که** رویت حق تعالی جایز ست عقلاً و نقلاً گو یا کلام امام خود را
ندیده و نشنیده باشد **و** اما ابو المنصور ماتریدی که معظم حنفیان هند رشتهٔ تقلید او را چنان
ودل خریده و برگردن خود انداخته اند میگوید **انا** لا نثبت صحة رویة الله تعالی بالدلائل
العقلیة بل نتمسک فی هذه المسئلة بظواهر القرآن و الاحادیث انتهی یعنی بدرستیکه ما ثابت
نمیکنیم رویت خدا تعالی را بدلایل عقلیه بلکه متمسک می شویم درین مسئله بظاهر قرآن
وظاهر احادیث اینست حال علماء ایشان در تمسک با دلهٔ عقلیه **و** اگر این شخص عزیز
عبارت علماء مذهب خود را دیده بود و در مقام انصاف بر می آمد هرگز متمسک
بدلیل عقلی نمی شد **اقول** اعتراضیکه معترض بر آن کرده ناموجه است بحکم آنکه مذهب
او استحالهٔ رویت مقدسه است در دار آخرت بدلایل عقلیه و اهیه **و** مراد من بعقل عقل

ایمانی است چه عقل فلسفی مترود است در اثبات واجب و مستبد بانکار نبوت
و معاد جسمانی تا باثبات رویت الهی چه رسد و علما را پای چوبین آن استدلالیان
را چنانکه توانستند شکسته اند و خلل در استحاله آن انداخته و خودشان از کلام ایشان آورده
که ان الادلة العقلیة لیست قویة فی هذه المسئلة و این کلام ناظر در نفی استحاله است
نه در اثبات آن فلهذا میگوید که ان الخلاف فیها اقرب من ان یکون لفظیا یعنی
نه استحاله ایشان بر پا میماند بدلایل عقلیه نه دعوی امکان رویت از جانب ما ناچار
خلاف فیما بین هر دو فریق قریب بآنست که لفظی باشد و ازین کلام امام فخر رازی
دعوی استحاله شما ثابت نمی شود و ازینجاست که شیخ ابو المنصور ماتریدی فرموده
که انا لا نثبت صحة رویة الله تعالی بالدلایل العقلیة بل نتمسک فی هذه المسئلة بظواهر
القرآن والاحادیث و حاصل کلام من این بود که عقل مانع مطلق نیست جواز
رویت مقدسه را بلکه مجوز است نزد ما و مفید برای تقویت سند مسئله نقلیه کافی است
و انکار آن مکابره چه نگفته بودم که عقل من جمیع الوجوه مستقل است باثبات رویت
مقدسه بدون تائید نقل و خود این عقل در ادراک حقیقت ابصار مبصرات متحیر است
لیکن معترض بیچاره از تحقیق امثال این امور عاجز و پرده تقلید بر تحقیق بر بصر
بصیرتش حاجز دلیل این دعوی و مصداق این فحوی آنکه مذاهب ثلثه

استدلالیان پیشین را بی نظر تحقیق و تدقیق آورده و استحاله نا محققانه برپا کرده
توضیح این ابهام و تشریح این مقام آنکه **دعوی** خروج مخروط نورانی موصوف
آن مرئی علت ابصار نمی شود و قوت عاقله درینجا سرگردان است چه مرئی شدن
آفتاب مثلا چشم ما را اگر بخروج شعاع از چشم ما تا آفتاب می بود آفتاب هرگز مرئی
ما نمیشد زیرا که قوت لمعان نور آفتاب مخروط شعاعی نظری ما را مضمحل و مستاصل ساخت
قطع نظر از آفتاب که نور روز و نور چراغ را هم نمی توانستیم دید بحکم آنکه نور نظر ما هرگز
برین نورها غالب نیست و دعوی غلبه آن جهل مرکب و چرا مخروط شعاع بصری در مهتاب
رنگ سرخ را بدان سرخی که در روز نماید نمی بیند و همچنین زرد را بدان زردی و سبز را سیاه
می بیند و سفید را سفید تر اگر خروج مخروط بصری را حقیقتی بودی مخروط نظری یکی
دیگری را مرئی شدی و اجتماع مردم بسیار در شب تیره و تار بسبب خروج این مخروطها
بسیار لا اقل حکم نور چراغ پیدا کردی و ازین دست دلایل بسیار در رد این مذهب
دور از کار نتوان گفت معترض که تحقیق این امور نداشت چرا بذکر این مذهب همت
گماشت آمدیم برد مذهب دیگر که دعوی انطباع صور در قوت بصر او عا نیست
بی دلیل و اثبات آن از حیز طاقت معترض بیرون چه صورت مرئی را آن قوت
نه آنست که منعکس نقش بندد - چه در قوت بصری منصبر در آید و قوت باصره را آن استعداد نیست

که از محل بصر بدر شده مدرک صور گردد و دعوی خواص در مقابله مکابره محض بلکه
مغالطه اگر بنا را این مذهب بر توسط نور باشد نیز همان خدشه باقی است که نه صور را طاقت
انتقال نه قوت بصری را استعداد خروج و تناول مرئی پس نور بیچاره در میان
چه کند و دیگر آنکه انطباع صور که بالیقین از ثقبه عنبیه صد هزار مراتب بزرگتر است
چگونه ازان راه در آمده در محل ابصار که آن نیز ازان صور صد هزار مرتبه کوچک تر است
تواند گنجید لهذا این مذهب سوفسطائی بیش نیست اکنون تحقیق مذهب
ثالث را باید دید که هر دو مذهب اول را پا در هوا قرار داده تکیف هوا فیمابین
رائی و مرئی را بکیفیت شعاعی که در بصر است آله ابصار قرار داده من میگویم که تکیف
هوا بکیفیت شعاع موهوم بصری چگونه آله رویت اجسام منیره خواهد شد و پیش
ازین ثابت کرده ایم که شعاع بصری که مزعوم اینهاست چه قوت دارد و ظاهر است
که در مراهی در شب تاریک روشن تر از چشم بینائی مردم است پس هوا بچنین نور
ضعیف متکیف شده چه کار میکند و هذه سفسطة افحش من السفسطة الاولی
غرض از دراز نفسی در رد این مذاهب که معترض آن را حصای عقل نه و کرده اند
در راه انکار رویت مقدسه الهی خبط عشوی کرده است اظهار نارکی جهلی تا
متمسکان عقل است در مقابله نقل مشوی پای استدلالیان چوبین بود

بای چوبین سخت بی تمکین بود **قوله** درین مختصر الی آخره چه جای این مختصر
که مطول فی ذهن این معترض گنجایش تحقیق معانی و بیان آن ندارد اگر داشت
گو بیا درهمین گوی و همین میدان **قوله** وایضا باید دانست الی آخر بجز جماعت
اشاعره **بلی** در رویت عادیه این نشأ اما در غیر آن از رویت عالم برزخ
و یوم الحشر و النشر و در جنت بلکه در رویت بطریق خرق عادت هم درین دار
دنیا مخالفند که سواد اعظم اهل سنت را از صحابه و تابعین و تبع تابعین و مجتهدین
و محدثین و مفسرین الی یومنا هذا **با** فلاسفه و اتباع آنها واقع است از غایت شهرت
حاجت بیان ندارد **و** معترض از راه تدلیس و تلبیس این خلاف را فقط بر جماعت
اشاعره فرود آورده تا ساده ذهنی در گمان افتد که همه ملت با فلاسفه متفق اند
بجز اشاعره **و** این مسئله متفق علیها است از عهد جناب نبوی تا امروز مگر
کاسه لیسان فلاسفه مثل معتزله و تابعان ایشان منکر آن شده اند و آیات بینات
و احادیث صحیحه را بتاویلات رکیکه پیش می آیند **و** عجب از شیعه که احادیث
صحیحه خود شان را که در باب رویت الهی مروی است تاویل و تسویل میکنند چنانچه
بیان آن خواهد آمد **قوله** و اگر ازیشان سوال کنی الی آخر الشرح ایضا **قبل ازین**
ابطال مذاهب ثلثه که دستاویز معترض بود نموده شد بعد ازین تمسکش بآن هیچ و تشبث

غرض به حیثیتی است و از همین جاست که بالغ نظران اهل سنت میگویند که مراد ما از رویت بصر امری است ورای این مذاهب ثلثه سخیفه **قوله** جواب این است الی آخر شاید مابه الرویة در اعراض و جواهر شیئی دیگر باشد **و منه** این جواب دیدنیست که مجیب احتمال امرِ دیگر را غیر از وجود که مخبر و ناشی از عدمِ علمِ خودِ مخفی است پیدا کرده چنانچه عبارتش که شاید مابه الرویة الی آخر بر ما و شما است بران شاهد است و این احتمالِ مجهول را بزعمِ خود مبطل احتجاج قرار داده غافل از انکه احتمالِ مبطل احتجاج آنست که خصم نیز قایل بآن باشد والا احتمالات فلاسفه در اثباتِ وجودِ صانع تعالی و نبوتِ انبیا و معادِ جسمانی مبطلِ احتجاجِ مسلمانان باثباتِ وجودِ صانع و نبوات و معاد خواهد شد علی الخصوص احتمالِ خوارج و نواصب در خلافتِ امیر المومنین علی علیه السّلام از همین باب تواند بود و احتمالات فرق شیعه در عدم ثبوتِ امامت ائمه بعد امیر المومنین علی علیه السلام نیز مبطل احتجاج فرقه اثنا عشریه بامامتِ ائمه مزعومهٔ ایشان شد نیست چون آن را مسلم داشته است چرا این را مسلم ندارد **قوله** با آنکه وجود باری تعالی الی آخر مانع رویت شود این تهدید خود موجب ردِ اعتراض معترض است بحکم آنکه ما قایل ایم که سبب رویت وجود است او قایل شده که وجود مقدس الهی عین ماهیت اوست

پس سبب رویت مقدس را بقول خود ثابت کرده باشد چه وجود سبب رویت است
وجود عین ذات ست پس سبب رویت عین ذات است و هو مطلوبنا و باز
میگوید همین عینیت وجود باذات مانع رویت شود انتهی **دعوی** است
بلادلیل بلکه مصادره علی المطلوب **قوله** دیگر آنکه حق تعالی را الی آخر خَلَقْتَنِی
مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ — بلے اول من قاس فی رد امر الدین
ابلیس و ثانی من قاس فی رد رویة الله المثبتة بالقران والحدیث اہل التلبیس والتدلیس
فاحذر ان تکون منهم یا من لحدید نظر الفلسفی مقناطیس ونحن ما قسنا فی رد
امر الدین ولکن اثبتنا بالقیاس فی الامر الدینی ردا علی الملحدین فتفرق امرنا وامرہم
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ و روایات قیاس در کتب فقه اثنا
پس چیست شما را چگونه حکم میکنید ۱۲
عشریہ بہ طرق صحیحہ موجود ست من ذلک ما روی ابو جعفر الطوسی فی التهذیب
عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر انه جمع عمر بن الخطاب اصحاب النبی صلی الله
علیه وآله وسلم فقال ما تقولون فی الرجل یاتی اہله ولا ینزل فقالت الانصار
الماءُ من الماءِ وقال المہاجرون اذا التقی الختانان وجب الغسل
فقال عمر لعلی ما تقول یا ابا الحسن فقال اتوجبون علیه الحد ولا توجبون علیه صاعا من ماء
اینجا صریح قیاس غسل ست بر حد نه از باب استدلال باولویة و نه از قبیل

دلالة النص زیراکه سحاق موجب تعزیرست نزد اهل سنت و موجب حد نزد امامیه
و موجب غسل نیست بالاجماع و لواطت بطریق ایقاب موجب حد ست نزد شیعه
و بعضی از اهل سنت و موجب تعزیر نزد بعض اهل سنت لکن موجب غسل نیست
نزد امامیه و مباشرت فاحشه با اجنبیه موجب تعزیرست و موجب غسل نیست بالاتفاق
و شارح مبادی الاصول حلی با وصف فرط تشیع اعتراف نموده که
در زمان صحابه قیاس جاری بود و اجازت امام باقر و صادق و زید شهید رضی
الله عنهم ابو حنیفه را بقیاس مشهورست که اصلا اشتباه و التباس را دران دخلی
نیست **قوله و اینکه گفتی که وی قادرست الی آخر** مفید فایده نخواهد بود
این منع غیر مسلم و دلیلش که زیراکه شغل قوت بصیرت الی مطلب شما از ان
ثابت نمیشود منقوض ست اما عدم تسلیم منع بعلت آنکه بصیرت ملکه نفسانی
ست و زاید بر نفس نه جزء ماهیت نفس و وجود بصیرت نفس را بتحقیق اهل سنت
جماعت از خلق و موهبت الهی ست و بصر قوتی ست نفس را که او تعالی در آله
مقرری جسمی نفس پیدا میکند پس مادهٔ اجتماعی در بصیرت و بصر ادراک نفسانی
ست و مادهٔ افتراقی در بصر امر جسمانی و در بصیرت امر غیر جسمانی از ینجا در بصیرت
و بصر عموم و خصوص ست من وجه پس اگر در بصر قوت بصر ثابت آید یعنی نفس ...

در منشأ بصر بصیرت نیز پیدا کند کدام استحاله لازم می آید چه این امر نه ممتنع بالذات
است و نه ممتنع بالغیر اگر اصل حقیقت استحاله را بتحقیق دریابی دانی که در رای سفاهت
پیرای مدعیان عقل امری باشد که قادر علی الاطلاق را بران قدرت نباشد و از پیدا کردنش
عاجز است حاشاه ثم حاشاه و نزد محققان ما اهل سنت مستحیل دو امر یست
برابیت او و ترکیت او ۱۲
یکی خلق باری مثل خودش را دیگری انتقاض ذات کامل الصفات خودش
و بالعکس و کلا الامران محالان و اما نقض دلیل منع بحکم آنکه بصیرت چنانکه ثابت
ابطال دلیل المعلل بعد تمامه ۱۲
کردیم ملکه نفسانی است و زاید بر نفس و قوت عاقله هیولانیه او و کذلک عقل که زاید
بر وجود نفس است نه عین قوت عاقله حالانکه مانع هر سه را یکی دانسته و متبادر از مفهوم
از عبارت او طرد و عکس این هر سه است و ملک سفسطه نمایانش آنکه هر زنگی مردم خوار
مغالطه
و هر مردم بیابانی بلکه هر احمق و معتوه بالیقین انسان است و انسان حیوان ناطق پس
هر یکی ازینها را نفس ناطقه متحقق است و نفس ناطقه بزعم این مانع خود عقل و بصیرت
است پس هر یکی ازانها صاحب بصیرت و صاحب عقل باشد چنانکه صاحب نفس است
و این بالضرورت باطل است عقلا و شرعا و عرفا فهو سفوة من سفواته پس چون دلیل منع
منقوض و باطل شد و خود منع مسلم نماند ثابت شد قول ما که باری تعالی قادر است آفریدن

قوت بصیرت در بصر **قوله** و استدلال به انه علی کل شیء قدیر

الی قولہ نزاع است انتہی **این منع** نیز غیر مسلم وکذلک لیلش الّا عدم تسلیم منع بحکم آنکہ دلیل منع منقوض است بقواعد دین مسلمانی وعقل ایمانی چہ عدم اشیا بر وجود اشیا مقدم است باتفاق عقل ونقل پس ہر شئی موجود شد فی اولاً معدوم بوده است وثانیا بایجاد موجد موجود شده اگر استعداد وامکان شئی با وجود عدم آن شئی موجود فرض کرده شود وجود عواض لازم ذاتیہ او با وجود عدم او لازم می آید ہذا خلف پس شرط تعلق قدرت خالق بشئی امکان واستعداد آن شئی نباشد وکلیہ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ در خلق ہر مراد ثابت ومتحقق است در نفس الامر مگر منعقد است کہ ارادۂ الٰہیہ وصفت تکوینیہ شرط تعلق قدرت اند بقدرو ہر چہ خواہد کردن تواند وہمین توانائی صفت قدرت است وآن کردن تکوین است انبثت اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ **قولہ** دیگر آنکہ چہ ضرر وارد آید آخر سایر افعال قبایح را انتہی **مکابرۂ** بیش نیست زیرا کہ دعوی قرار دادن او تعالی رویت خود را بہ بصر در عالم آخرت تحکم است بروی تعالی بدلیل تفسیر صحیح آیات بینات وصحاح احادیث کہ در مذہب اہل سنت وجماعت ثابت گشتہ وضرر این قرار داد اشنع چو خلاف وعده است کہ بر جناب او تعالی جایز نداریم وقیاس رویت او تعالی در عقبی بر ظلم وفعل قبایح قیاس مع الفارق است چہ تجلی رویت لطف است واظہار

کمال قدرت و جمال رأفت برخلاف ظلم و قبایح که آن از جملهٔ نقایص ست و تلک
لا تلیق بشان الله تعالی پس ای ملا باشی ایران عندیه از خود تراشیدن و آزاد لیل
منع رویت باری تعالی که معتقدهٔ اهل سنت ست قرار دادن از ایجاد طبع
نقاد و فهم وقاد شما ست **قوله** ازینجاست که علماء اشاعره الی آخر کشیده اند
انتهی **این** نیز از خوش فهمی سامی ست امام فخر الدین رازی و شیخ ابو منصور
ماتریدی هر یکی مثل ابو الحسن اشعری صاحب قول ست متابعت ایشان ابو الحسن اشعری را
چه معنی دارد و غرض این همه بزرگان از ایراد ادله بمقتضای عقل ایمانی نه عقل فلسفی
مسایرت خصوم از معتزله و کاسه لیسان ایشان ست نه بنا کردن مسایل دینیه بران و
این چه سخن ست که ادلهٔ عقلیه بمراد ایشان وفا میکند و این دعوی مجرد ست مصداق
آن از آنچه سابق نوشته ایم بر طبایع سلیمه واضح گشته و دلائل عقلیه بطبق عقل
ایمانی کافی و وافی آمده لیکن از انجا که تمسک و تشبث ایشان به آیات بینات
و احادیث وحی سمات ست رجوع از دلایل عقلیه بحجج نقلیه انسب دانسته اند این احمق رنجیدن
از بیان دلایل عقلیه کردن ناشی از حسن تعقل ست و آنچه از اطلاق دادن علماء ما ادلهٔ عقلیه
فلسفیه را بر زبان قلم تعنت رقم رفته ست جوابش اینکه ادلهٔ کذائیه مشابه بنساء کوافر ست
بحکم ولا تمسکوا بعصم الکوافر طلاق آنها بسیار مناسب افتاد و الحمد لله علی ذلک

چنگ مزنید بنکاح زنان کافره ۱۲

قوله و بظواهر آیات الی آخر مثبت مطلب ایشان نیست چنانچه بعد ازین خواهد
انتهی **دعوی لیست** ممنوع چنانچه بجای خودش خواهد آمد **و قوله** ازان
جمله الی قوله گویا که کلام امام خود را ندیده و نشنیده باشد انتهی **اگرچه** مفاد کلام
امام فخر رازی **و شیخ** ابو منصور ماتریدی سابق ازین بیان کردیم اینجا دلیل ذکا
و سرعت فهم معترض را بیان میکنیم که از قول **امام** ان الادلة العقلیة لیست قویة
فی هذه المسئلة فهمش بحدی رسیده که گفته این کلام امام فخر رازی که خود مقر و معترف شده
که ادلهٔ عقلیه درین مسئله ضعیف است این مفهوم از لیست قویة بیرون آورده است
و امام موصوف را معترف و مقر ضعیف بودن ادلهٔ عقلیه قرار داده و ندانسته که اگر
خصم را گوئیم که دلیلک لیس بقوی مراد بآن دلیلک ضعیف نباشد اگرچه دلیلک ضعیف
گفتن با دلالت بران دارد که دلیلک لیس بقوی فبینهما عموم و خصوص من وجه
ازینجا معلوم شد که اقرار و اعتراف بضعیف بودن دلایل مذکوره بر امام موصوف
از جانب معترض بهتان است یا جهل اگر گوئی که چرا امام ادلهٔ عقلیه جانبین را لیست
قویة فی هذه المسئلة گفته گوئیم که قوت دلیل سلامت جمیع مقدمات اوست من کل
وجه اگر یک مقدمه هم از مقدماتش ممنوع گردد دلیل من وجه قوی نباشد چون بعضی
مقدمات ادلهٔ عقلیه ایمانیه بحکم عقل فلسفی ممنوع یا غیر مسلم میگردد و کذلک مقدمات

ادلہ متمسکان عقل فلسفی در مناظرہ ما ممنوع و غیر مسلم و مخدوش و مشوش و ناچار
امام ممدوح فرمودہ ست ان الادلۃ العقلیۃ لیست قویۃ فی ہذہ المسئلۃ پس چون
ادلہ طرفین کما ینبغی قوی نماند ادلہ نقلیہ ما حسب ظواہر آیات و احادیث صحیحہ مقوی ادلہ
عقلیہ ما و این ادلہ عقلیہ ما خادم و موید ادلہ نقلیہ ما مشید و ادلہ خصوم برہمان صفت
کہ لیست قویۃ باشد خشک برجا میماند گویا اشارت بامثال اینست در کریمہ
وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ واللہ اعلم قولہ و ابو منصور ماتریدی الی
جدال کن با ایشان بہ راہے کہ آن نیکو تر ست ۱۲
آخر قولہ انتہی این مرد پارسی کہ بندہ بافتہ شد خوان ایران ست بر حنفیان
ہند بکنایت دراز دیانت کہ یاد از حنفیہ و نہم و دین آبائہم میدہد تہمت ترک تار
ہندی بربستہ است و من بقول کمال خجندی کار می بندم کہ سہ مسلمان خوانم
او را در مکافات ٭ دروغی را جزا باشد دروغی ٭ قولہ اینست حال علماء ایشان
الی آخر نمیشد انتہی درین عبارت نیز تہمت تمسک بادلہ عقلیہ درین مسئلہ
کہ فی الواقع داب فضلاء علماء معتزلہ و آمین گویان ایشان ست بر علماء ما بستہ ما
متمسک بدلایل عقلیہ در امور دینیہ نیستیم ملکہ بحکم رد الحجر من حیث جاء و ابلاغ الحرام
الی منزلہ با متمسکان دلایل عقلیہ مناظرہ ہم بر قاعدہ ایشان میکنیم بدین قدر کار تہمت
تمسک بدلایل عقلیہ جانب ما نشاید قولی اگر گویند کہ چون رویت الٰہی تعالے

وتقدس ممکن است و آفتی در حاسه بصر نیز چرا نمی نماید و سبب نا دیدن چیست

جوابش آنکه دیدن بقدرت و خلق الهی است و حاسه بصر علت آن نیست

حق سبحانه تعالی بجریان عادت آنرا اسباب ساخته و خلق داده اگر نماید بی چشم توان دید

اگر نه نماید اگر چه چشم کشاده بود نتوان دید اگر کوهی بلند مثلا پیش چشم بود و حق تعالی

صفت دیدن در چشم پیدا نکند نتوان دید اگر کوری در اقصی بلاد مشرق باشد

و پشه در مغرب اگر حق تعالی نماید توان دید چنانچه در جنگ بدر یاران سرور عالم

صلی الله علیه و آله وسلم سه صد و سیزده کس بودند و کفار هزار نفر حق سبحانه تعالی

مومنان را بر کافران هزار نمود یعنی در چشم کافران و بیست هزار خلق کرد و شروط رویت

موجود نبودند و نیز حق تعالی کافران را بمومنان اندک نمود و حال آنکه کافران بسیار

بودند لقوله تعالی وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا

چون نمود خداوند دشمنان را بر شما وقت ملاقات کردیم در چشمهای شما اندک

پس اینجا با وجود شروط خلق رویت نکرد اگر گویند که هر چیز که مکان دارد در چشم

مینماید و آنچه مکان ندارد در چشم نمی نماید این را مسلم نداریم چه باد و مزه و بوی

و آواز مکانی دارد در چشم نمی نماید و سراب که مکان ندارد در چشم مینماید غرض

انکار و استبعاد از گرفتاری عقل و قیاس است و نظر بقدرت باری تعالی همه

ممکن و آسان باشد عقل را چه مجال که احکام خالق عقل را در یابد و از احکامیکه خارج

از دایرهٔ عقل بود ابا ورزدست زهی نادان که او خورشید تابان را بنور شمع
جوید در بیابان نه پیش خرد دست بستن و خالق خرد را پس پشت انداختن از بیخردیست
بل نزد عقل سلیم امتناع آن وجهی ندارد زیرا که حالات دنیا را در جمیع امور بر احوال
آخرت قیاس کردن قیاس مع الفارق بود چه بسبب اختلاف نشأتین اختلاف
در طبایع و عوارض و قوی و افعال واقع شدن ضروریست و نشأهٔ آخرت نظر
به نشأهٔ دنیا در امور مذکوره بهزار مرتبه اکمل و اقوی است پس آنچه درینجا دیدنش محال
بود اگرچه بحسب عادت باشد در آخرت بسهل و سست واقع گردد و شروطیکه
در رویت این نشأة بحسب عادت لازم بار رویت نشأة آخرت لازم بودن چه
ضرور بر بودن شروط مذکوره عقلیه یا امتناع عقلی ازان ثابت شود هیچ برهانی قایم
نیست و بمجرد اوهام و شکوک منکرین که تطبیق منقول بمعقول میدهند و رویت
الهی را محصور در قواعد حکما سفها می شناسند استحالهٔ عقلیهٔ آن به ثبوت نمیرسد
و متمسک اهل بدع در نفی رویت غیر از استبعاد و قیاس غایب بر شاهد و اشتباه
عادیات به بدیهیات چیز دیگر نیست روز قیامت جسد مومنان صادق
لطافتی مثل روح پیدا خواهد کرد همچنانکه رویت روح را جهت و مکان و تحدید
شرط نیست این جسد نورانی را نیز این امور شرط نخواهد بود **قوله** باید نظر کرد

فردای قیامت خدای تعالی
در چشم مومنان آن نور و قدرت بخشد
که بدان قدرت بلا کیفیت
و بلا مقابله و بلا جهت و
بلا انطباع و جز اینها بنده مومن
حق تعالی را در جنت بیند
چنانچه در دنیا بچشم
سرور عالم صلی الله علیه
وآله وسلم آن نور و قدرت
داده بود که بدان قدرت
جبرئیل علیه السلام را
دیدندی و کسی از دیگران
که نزد آن حضرت بودند
شریعه ۱۲

در جواب والحق جواب شافی کافی داده ای عزیز امر یکه خلاف عادت باشد دو قسم
است یا ممکن و جائز یا ممتنع و محال و مثالیکه تو آورده هم بیننده و هم دیده شده
هر که جسم و جسمانی است و آن ممکن است و نزاعی درین نیست ما نحن فیه آنست که بیننده
جسم و جسمانی باشد و دیده شده نه جسم و جسمانی و در مکان و نه در جهت و نه مقابل
و نه در حکم مقابل و این ممتنع است و قدرت تعلق بآن نمیگیرد و دلیل عقلی استبعادات
علماء خودتان ضعیف و مثمر ثمره در باب رویت جناب باری عز اسمه نیست
و اینکه گفتی انکار و استبعاد از گرفتاری عقل و قیاس است بسیار سخن متین و بیجای است خود انصاف بده که آنهارا که متمسک بعروة الوثقای عقل شده اند
خداوند تعالی مدح و ثنا کرده است یا آنهارا که پا را از دائره عقل بیرون گذارده اند
و بمیزان عقل نسنجیده مدعی چیزیکه هیچ عقل قبول آن نمیکند میشوند ان فی
ذلک لآیات لقوم یعقلون . لقوم یتفکرون . وما یعقلها
الا العالمون . انما یتذکر اولوا الالباب . لعلکم تتفکرون
الی غیر ذلک من الآیات و دیگر اینکه بیا و از حق مگذر ما گرفتار قیاس شدیم یا جناب
که مسئله اثبات رویت جناب باری که نه جسم است و نه در مکان و جهت قیاس
میکنی برویت شخصی کور مرشپه را که هر دو که عبارت از رائی و مرئی باشد

جسم اند و جسمانی مصراع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا **اقول** قوله باید نظر کرد الی آخر **و** این ممتنع است انتهی **بناء قول من** بیان است که حاسه بصر علت تامهٔ ابصار مبصرات نیست بلکه علت موجده و مبقیهٔ آن اراده و قدرت صفت تکوینهٔ خالق است سبحانه و تعالی اما حاسهٔ بصر و چشم بنا بر این نشأ سبب است مرتبات ساختن حسب جریان عادت او تعالی است و هر که این سبب معتاد را علت تامهٔ ابصار در نشاتین داند از حقیقت کار غافل و در شغل گرفتاری عادت شاغل یا قول فلاسفه را ناقل یا بقبول ایشان قایل و بدین باطل امثال ایشان مایل باشد و از قرآن کریم دلیلی که آورده ام اگرچه جزئی است اما کلیهٔ قضیه مرا بر منصهٔ تحقیق جلوه گر ساخته است و ندیده شدن کوه بلندی را که مقابل چشم بر بعد مناسب افتاده باشد و مرئی شدن پشه را در اقصای عالم برای بنده منوط باراده و خلق او تعالی ساخته ام و نه مثال برای دیدار الهی آورده جناب از وهم راست کار خود از امثال رویت الهی قرار داده بر معنی متوهم خود اعتراض کرده **قوله** قدرت بآن تعلق نمیگیرد انتهی **این منع** چرا با تجلی او تعالی بر تجلی عیانی که مراد بآن رویت اوست قادر نمیباشد و قدرت خلق صلاحیت تحمل فی الجمله این تجلی در بصر متجلی علیه از جناب قادر علی الاطلاق

مسلوب است این چه عقیدهٔ فاسده است و الحاق چنین عجز بر حضرتیکه صفتش علی
کل شیء قدیر باشد از کسیکه خود را منجمله مومنان شمارد بمرحله‌ها دور است اینجا
تقریری بزبان اهل حقایق در لباسیکه قریب بافهام عوام باشد در معرض بیان
در آریم که تجلی الهی بر مدرکهٔ انسانیه نقلا و عقلا و ذوقا و وجدانا در نشأ دنیویه ثابت
و متحقق است پس آنچه از قسم این تجلی بر مجالی عقل بشری جلوه فرماید تجلی عقلی باشد
و آنچه بر مرآت خیال بعد مجلای عقل متجلی شود در پردهٔ بعضی از معانی صحیحه یا ماول
رو نماید تجلی معنوی بود و آنچه بعد ظهور بر جلوه گاه عقلی آنگاه بر صورت نمای خیالی
و از انجا بر مشاهد عیانیه مشهود گردد تجلی شهودی و عیانی باشد و در حقیقت هر یکی
ازین دو تجلی خواه معنی باشد یا معنی و صورت تابع تجلی اول است که تجلی عقلی باشد
و مراد ازین تجلی در هر پرده که اتفاق افتد تجلی صفاتی الهی است نه تجلی ذات
مستغنی از صفات که آن موجب فنای علم و شعور متجلی علیه است و مراد از دیدار
الهی تجلی شهودی عیانی است و این ممکن است هم درین دنیا و هم در عقبی مگر این
قدر است که درین عالم خاص الوقوع است بر افراد مخصوصین از مومنان و در عقبی
عام الوقوع بر جمیع افراد مومنان و نیز قسمی ازین تجلی در صورتیکه تجلی ایمانی باشد
درین جهان هم عمومی دارد بر جمیع مومنان موقن علی قدر مراتبهم فی الیقین و در صورتیکه

از معلول استدلال بعلت کنند چنانچه محموم و کل محموم متعفن الاخلاط فهذا متعفن الاخلاط پس استدلال از معلول که حمی است بتعفن اخلاط که علت است کرده ۱۲

انی ایمانی باشد خصوصیت وارد بافرادی مخصوص ازینجا توان گفت که این تجلی
بس نادر الوقوع است درین سرا و عموم الوقوع دران سرا و نیز همین تجلی
درین عالم بر دو نوع است یکی آنکه طاقت تحمل آن بالفعل بخاصی هم نه بخشیده اند
و دیگر آنکه تاب برداشت آن بمخصوصی مرحمت میکردد قوله دلیل عقلی الی
آخر نیست انتهی سوا نهمت سابق گذشت قوله اینکه گفتی الی آخر
من الآیات انتهی خداوند تعالی مدح کسانی کرده است که عقل ایمانی را کار میفرمایند
نه شما که پیروی عقل فلسفی مینمائید و در مواعید صادقه الٰهی مثل رویت که
از کتاب و سنت صحیحه بپایۀ ثبوت میرسانیم تشکیک کیک فلسفیه می آرند
و استحالات ناموجه برپا میکنند و در اکثر امور ممکنه صفت الٰهیه علی کل شئ قدیر را
منکر اند آن انکار را درین پرده ادا میکنند که قدرت بدان امر تعلق ندارد فضلوا
واضلوا قوله و دیگر آنکه الی آخر تا بکجاست من کجا قیاس رویت الٰهی
برویت شخص کور مرتشبه را کرده بودم اما تهمت تراشیدن و اعتراض بران
آوردن کار دست بستۀ شما است و بیان این سخن سابق گذشت قوله
بعضی از عرفا گفته اند که ما یقین داریم که دیدن حق و دریافتن وی تعالی بدان ست
چون وی فرمود که وعده را دران دخلی باشد آمنا و صدقنا اگر میگفت گوش شما را

ودوش شما را دران دخلی خواهد بود ونیز تصدیق میکردیم چه جای چشم قوله کاش نام
این شخص را که از عرفا شمرده ذکر میکرد تا قدری از افعال و اعمال و اعتقادات
عرفاء ایشان را بگوش هوش ناظرین میرسانیدم تا آنکه دیگر قول این اشخاص را حجت
خود نگردانند و این کلامیکه این عارف گفته که چون وی فرموده که دیده را دران دخلی
باشد آمنا و صدقنا باشد تا بعد در ذیل تفسیر آیات واضح شود که کجا خدا و عالم
گفته است که مراد روز قیامت بدیع سر خواهید دید تا آنکه این شخص تصدیق وی
کند مشهور است که ثَبِّتِ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقُشْ ببینیم از کجا مطلوب شما ثابت خواهد شد
اقول قوله کاش نام این شخص الی آخر نگردانند انتهی **نام آن عارف** گفتن
حاجت نیست شما که صحابهٔ کرام و جمعی کثیر از اهل بیت عظام را در زمرهٔ کافران
داخل کرده اید از دیگر عارفان چه حساب بردارید شما که **فیروز** مجوسی را بابا شجاع
الدین قرار داده آید و مختار مدعی وحی را که بسوی خود معذور دارید و سینه کوبی تبرا شبیه
او را موجب ثواب شناسید و هشام بن شیطان الطاق و میثمی و زراره
بن اعین و بکیر بن اعین و سلمان جعفری و محمد بن مسلم و دیک الجن و زکریا بن
ابراهیم نصرانی و ابی عمیر و دارم بن حکم و زیان بن الصلیب و ابن هلال جهمی
و ابن عیاش و اصحاب رقاع مزوره و امثال ایشان را اخباریین و روات

احادیث خود قرار داده بنا اصول و فروع مذہب خود بر روایات اینہا
گذاشته اید بر من چه طعن میکنید اعتقادات و اعمال عرفا ما اہل سنت ہمه
مطابق کتاب الہی و موافق سنت حضرت رسالت پناہی ہست بر خلاف
اخباریین و مجتہدین معترض شما تا که این کس عارف را که باصطلاح ما صوفیه سنت را
گویند بصوفیهٔ فلسفیه غلط کرده و زبان به لعنت کشاده و اسلاف مذہب خود را از لذت
کرده ہذه بتلک و البادی اظلم شعر الا لا یجہلن احد علینا فنجہل فوق جہل الجاہلینا
و دیگر آنکه کسانیکه ما ایشان را عرفا میدانیم نه ائمه معصوم اند نه عالم بماکان و ما یکون نه
اطاعت ایشان بر خود ما فرض نه ایشان را صحیفه ہای مختومه بخواتیم ذہب از جانب
خداوند تعالی نازل و نه ایشان بہتر از انبیا بلکه صلحا و مہذب الاخلاق اند و بصدق و
اخلاص و پاک از تقیه و نفاق شہرهٔ آفاق کلام ایشان را برای تمثیل کلام یا تقویت
سند می آریم نه آنکه حجتی از حجج شرعیه میشماریم و خدمت شما و امثال شما افعال و
اعمال و اعتقادات عرفا بیچاره را گوش ہوش باطل نیوش حق پوشان دین
فراموش عصبیت کوش ہمان خواہید رسانید که عقاید و اعمال و افعال و اقوال جماہیر
صحابهٔ کرام و اہل بیت عظام و ازواج مطہرات حضرت خیر الانام و تابعان و تبع تابعان
و مجتہدان اہل سنت رسانیده اید باری از ان حضرات یا زوکانه که معتقد عصمت

وافتراض طاعت و عالمیت شان بما کان و ما یکون و زعم نزول صحف مختومه بخوانیم و هبوط
بر ذوات تقدس سمات ایشان و دعوی افضلیت شان بر انبیا چه بخاصه و عامه شان چه
خبر تقیه خانه برانداز صدق و اخلاص در دین و سوای بغض و سب جماهیر صحابه و
امهات المومنین چه خواهد بود و ازین قبیل اقوال و افعال چنین شما از احصا و شمار بیرون و فزون است
مثل تکفیر من ادعی الامامة من اخوانهم الفاطمیین و جواز متعه در میان فاسقات و
فاسقین و اباحت وطی شیعه خرماده و مادیان را بقوت ملک یمین و روا داشتن
تحلیل مرد یکی از دو زن خودش را برای پی امام و تحلیل امام فروج جواری خودشان را
بر شیعه و لواطت شوهر با زن و بازی به مذاکیر در نماز و قول حضرت جعفر صادق
حاشا ثم حاشاه درباره یک مقدسه که هی اول فرج غصبت منا و این همه اندکی
از بسیاری و مشتی نمونه خرواری است ؎ گران جمله را سعدی انشا کند ؛ مگر دفتری
دیگر املا کند ؛ پس همان قول نظیری مصداق حال تعجب مآل معترض است که ؎
تو بخویشتن چه کردی که با کنی نظیری ؛ بخدا که واجب آمد ز تو احتراز کردن ؛ حالی را که
لعنت آرای این اعتراض پیرای باد که آن عارف مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله
روحه السامی که امام شیعه[۵۵] سبحه لعنت خوانی هزاری است یعنی و در مجلس احتراز از مجالس
لعنت آئین ایرانیان طعن و طعن آن بزرگ تورانیان شر اختتام و قبح الصرام می‌پذیرد و

[۵۵] هزار که عدد تسبیح بآن گیرند

که چون به احسان و فضل شد ممتاز و لعن شان جز بشان نکرده باز قوله واین
کلامیکه الی آخر خواهد شد انتهی از مدلول آیهٔ کریمهٔ وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ
نَاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ و امثال آن و منطوق احادیث صحاح مَنْ لَا یَنْطِقُ
عَنِ الْهَوٰی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوْحٰی و منجمله آن حدیث اِنَّکُمْ سَتَرَوْنَ
رَبَّکُمْ عِیَانًا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ کَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَیْلَةَ الْبَدْرِ دیدار الهی در عرصات قیامت
بچشم سر یقین شد فلهذا آن مرد عارف بر زعم هر منکر گفت که آمنا به و صدقنا از مخالف
ما بران مدلول و منطوق ایمان نداشته باشد ما را چه ضرر مَنْ شَاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَّمَنْ شَاءَ
فَلْیَکْفُرْ قولی قوله تعالی فی قصة موسی علیه السلام رَبِّ اَرِنِیْ اَنْظُرْ
اِلَیْکَ ای پروردگار من بنمای بمن خود را تا که به بینم ترا قَالَ لَنْ تَرٰانِیْ وَلٰکِنِ
اُنْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ موسی علیه السلام که از کبار اولو العزم است سوال رویت کرد
اگر میدانست که آن جائز نیست هرگز سوال نمیکرد چه او علیه السلام رسول خدا بود
و از غیر خود و اتباع و انبیاء اعلم بما یجوز و لا یجوز بر خدا تعالی در دین و شریعت ضرورت نیست
و سوال کردن به ممتنع از تکلیف قوم با وجود آنکه مخالف فعل مذکور است از جهت
تخصیص نفس خود وگرنه میگفت رب ارهم ینظرون الیک انبیاء را جائز نبود بلکه
تجهیل قوم بر ایشان واجب باشد چنانکه قوم موسی از جهل و نادانی خود در جناب ایشان

عرض کردند اِجْعَلْ لَنَا اِلٰهًا کَمَا لَهُمْ اٰلِهَةٌ یعنی بگردان برای ما خدای
از بهر پرستش چنانکه برای این قوم است بت ها بصورت گاو موسی علیه السلام ایشان
را از راه زجر و تجهیل فرمود اِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ بدرستیکه شما گروه نادانید
جهل مرکب را که همین قوم که بت ها بصورت گاو ساخته می پرستند دین ایشان خراب و باطل
کرده خواهد شد و بت های ایشان شکسته و ریزه و پامال شود و نا چیز گردد و نیز سوال
از محال لازم می آید و سوال بمحال محال است قوله چون فارغ شدیم از رد ادله عقلیه
ایشان شروع میکنیم در جواب از ادلهٔ نقلیه که متمسک بآنها شده اند پس میگوییم که سخن
ایشان آنست که ما و شما هر دو شریکیم در اینکه حضرت موسی علیه السلام سوال رویت
از جناب باری عز اسمه نمود به نص آیه شریفه پس خالی از این نیست که یا حضرت موسی علیه
السلام را علم حاصل بود باینکه دیدن او سبحانه جایز نیست یا نه بنا بر شق اول سوال رویت
عبث باشد پس چگونه فعل عبث از نبی مرسل خصوصا که از اولو العزم باشد صادر شود
و بر شق ثانی جهل آن حضرت لازم می آید و حال آنکه این مسئله از اصول دین است و باید
هر مومنی آنرا بداند پس باید رویت او سبحانه جایز باشد و چون موسی علیه السلام این رویت
را در دار دنیا علی طریق المقابله و الجهت خواهش نموده است از جمله محالات و ممتنعات
بود لهذا حق تعالی انکار آن نمود و آن حضرت را مورد عتاب کردانید چنانچه

اولا میگوئیم این بحث بر خود شما هم لازم می آید زیرا که شما هم با ما شریکید در آنکه دیدار دنیا
و بدین حقتعالی را بچشم سر جایز نیست پس میگوئیم با حضرت موسی علیه السلام این مسئله مبنی است
یا نه بنا بر اول سوال عبث میشود و بنا بر ثانی جهل آن حضرت لازم می آید پس هر چه جواب
شما است همان هم جواب ما و ثانیا آنکه می تواند شد که جناب موسی علیه السلام میدانستند که
رویت حقتعالی بچشم سر محال است و لیکن سوال کرده باشد از برای آنکه بگوش خود هم
بشنود از حق تعالی که دیدن او سبحانه ممکن نیست از برای اطمینان قلب و این سوال عبث
نمی شود و منافی با ایمان نیست چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام سوال احیاء موتی
از جناب باری کرد با وجود آنکه ایمان بآن داشت و لکن بجهت اطمینان قلب سوال
نمود چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ رَبِّ اَرِنِیْ کَیْفَ
تُحْیِ الْمَوْتٰی قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰی وَلٰکِنْ لِّیَطْمَئِنَّ قَلْبِیْ و ثالثا
میگوئیم که جناب موسی علیه السلام سوال رویت از برای خود نکرد بلکه چون آن جناب
قوم را خبر داد که من بشرف مکالمه و مناجات حق مشرف گردیده ام و پروردگار شما خبر
و چنین میفرماید ایشان در جواب گفتند که مادام که خود سخن حق تعالی را نشنویم ایمان
نخواهیم آورد پس آن جناب از میان قوم خود که هفتصد هزار بودند هفتاد هزار نفر از میان
ایشان هفت هزار و از میان ایشان هفتصد و از میان ایشان هفتاد نفر را اختیار نمود تا آنکه

گفت ابراهیم را خدای تعالی
چون ... ایمان
... ایمان
... ارنی کیف
... باری ...

سخن حق را شنیده قوم خود را خبر دہند چنانکہ حقتعالی میفرماید واختار موسی قومہ سبعین رجلا لمیقاتنا و چون بمیقات رسیدند و سخن حق را جناب شنیدند با آن جناب گفتند لن نؤمن لک حتی نری اللہ جہرۃ ما باور نکنیم و اعتقاد نداریم کہ این سخن حضرت باری خدای راست تا معاینہ نہ بینیم پس آنجناب چون اصرار و مبالغہ قوم را دید عرض کرد رب ارنی انظر الیک دلالت میکند بر این قول حق سبحانہ تعالی حاکیا عنہم لن نؤمن لک حتی نری اللہ جہرۃ و قولہ تعالی فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا اللہ جہرۃ پس در ہمہ جا خداوند عالم سرزنش میکند قوم موسی را این سوال کردند و ہمچنین خود موسی قوم خود را کہ این سوال نمودند نسبت بسفاہت میدہد در آنجا کہ عرض نمود افتہلکنا بما فعل السفہاء منا پس اگر حقیقۃ آن جناب از برای خود سوال نمودہ بود باید حق تعالی خود موسی را سرزنش نماید خصوصا اول آنجناب را و باید نعوذ باللہ من ذلک و دیگر آنکہ اہل توریت متفق اند بر اینکہ سوال رویت زیادہ بر یکدفعہ نشد و جناب باری عز اسمہ ہم در قرآن مجید میفرماید فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا اللہ جہرۃ پس سوال آنجناب از برای قوم خود بود نہ از برای نفس خود علاوہ آنکہ در کتب تاریخ مثل حبیب السیر و روضۃ الصفا ہم مسطور است کہ اصرار قوم در باب طلب رویت حقتعالی و سوال حضرت موسی علیہ السلام در یک موضع و وقت

اتفاق افتاد فافهم اگر گویند که چون آنجناب سوال از جانب قوم کرد پس چرا عوض رب

اَرِنِي رَبِّ اَرِهِمْ نفرمود پس جواب آنست که چون قوم موسی علیه السلام مصر بر رویت

بودند اگر آن جناب رویت را اضافت بایشان میکرد ایشان میگفتند که اگر موسی علیه

السلام از برای خود سوال کرده بود چون در درگاه احدیت تقربی داشت خداوند تعالی

خود را باو می نمود چون از برای ما سوال کرد ازین جهت حق سبحانه وتعالی خود را نه نمود پس

آن جناب بجهت رفع شبهه و عذر ایشان رویت را بخود اضافه نموده عرض کرد

رَبِّ اَرِنِي اَنْظُرْ اِلَيْكَ چنانچه شارح قوشجی درین مقام میگوید و ظنوا

جوازها عند سماع الکلام فاختار موسی فی الرد علیهم طریق السوال والجواب من الله

فیکون اولی عندهم واهدی الی الحق واضاف موسی الرویة الی نفسه ونهم لئلا یبقی

لهم عذر ولا یقولو لو سالها لنفسه لراه لعلو قدره عند الله تعالی انتهی اقول قوله

چون فارغ شدیم الی جواب ما انتهی باید دانست که جناب موسی علیه السلام

جواز رویت حق سبحانه بچشم سر در دار دنیا معلوم داشت لیکن بر طاقت تحمل خود

بار آن تجلی مقدس را من جمیع الوجوه مطلع نبود و نبودن قدر عدم اطلاع از لوازم بشریت

و خللی در امور نبوت وارد نه این معنی از مدلول و مفهوم آیه ظاهرست که وَلٰكِنِ انْظُرْ

اِلَى الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي یعنی اگر کوه بر جای خود

مانده تحمل تجلی مقدس کند تو نیز تحمل بار رویت آن تجلی کنی و نیز مدلول و مفهوم تقلبه آیت
مقتضی جواز دیدن موسی است فی الجمله تجلی مذکور را چه قوله تعالی ولکن انظر الی
الجبل و قوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی
صعقا اقتضای آن میکند که آن تجلی حسی شهودی عیانی بود هم بر موسی و هم بر کوه اما با کوه
آن کرد که مدکوکش ساخت و با موسی آن کرد که غشی بر او طاری شد پس نظر کردن موسی
سوی کوه متجلی علیه در حال آن تجلی مستلزم نظر موسی بآن تجلی است پس اولا و بالذات
تجلی بر کوه بود و ثانیا و بالعرض بر موسی پس ازینجا بود که کوه مدکوک شد و موسی بیهوش
افتاد ناچار نظر فی الجمله موسی بسوی آن تجلی ثابت شد ؎ اگر دریافتی بر دانشت
بوسه و گر غافل شدی افسوس افسوس و لن ترانی برای منع رویت است بجمیع وجوه
نه بعض وجوه قوله ثانیا آنکه الی آخر لیطمئن قلبی انتهی **این احتمالیست**
بی مستند و بدون دلیل بلکه قیاس مع الفارق چه احیای موتی نسبت بعقیده
امر وجودی است و این باید که کلیم الله و خلیل الله و سایر مومنین را حاصل باشد
و طلب آن جهت اطمینان قلب در اعتقاد کامل غیر مخل بر خلاف رویت الله تعالی
در نشاتین که بزعم معترض عدم امکان آن جزو ایمان است پس این عدم امکان باید که
معتقد فیه کلیم و خلیل و هر مومن عزیز و ذلیل بوده باشد و طلب علم عدم معلوم

وتحصیل حاصل ست ومخل ایمان کامل چنانچه صورت وجسم نداشتن او تعالی جزء عقد
ایمانی ست اگر کسی نتواند سوال کرد که خداوندا در چشم من در آتا به بینم که چه طور صورت وجسم ندارے
واز جانب او سبحانه نیز در جوابش گفته نخواهد شد که من تجلی بے صورتی و بی جسمی خود
بر کوه میکنم اگر او برجا ماند تو مرا بی صورت و بی جسم خواهی دید بلکه جواب او همین قدر
کافی بود که لست بذی جسم ولا بذی صورة وجواب طلب دیدار از موسی نیز همین قدر
جواب میخواست که لن ترانی تا معلوم آن جناب میشد که رویت او تعالی در هر دو جهان
ممکن نیست اما چون لن ترانی فرمود وتعلیق رویت بر استقرار جبل بعد از تجلی کردن
دلالت بران دارد که رویت الهی مشروط ست نه ممتنع وتحقیق این سخن قبل ازین
کرده ایم دیگر آنکه اگر موسی علیه السلام عقیده امتناع رویت او سبحانه داشته باشد هم از استماع
وحی او داشته باشد نه بتقلید مجرد پس امتناع رویت را که امر عدمی است باز رویت عدم
آن خواستن از عقل ونقل بعید است و بر یکبار شنیدن آن قناعت نکردن و باز
شنیدن آن خواستن تحصیل حاصل وامر لاطایل وتهمت صدور آن بر جناب موسی
بالضرور باطل قوله ثالثاً میگوئیم که جناب موسی علیه السلام رویت را الی آخر لعلو قدره
عند الله انتهی اینجا معترض دعوی کرده که طلب موسی علیه السلام رویت
مقدسه را نه برای خود بود بلکه بجهت آن بعقاد کس انتخابی بود که گفتند لن نؤمن

للک حتی نری الله جهرة واین دعوی را برکردن شارح مجهول قوشجی بسته
واز کتاب حبیب السیر و روضة الصفا طلب قوم موسی رویت حقتعالی را و سوال
حضرت موسی در یک موضع و در یک وقت نقل کرده این همه خلاف نقل صحیح است
کما لا یخفی علی من عرض کتب التفسیر والاحادیث **قوله** اگر گویند که الله تعالی سوال
موسی را رد کرده است حیث قال لن ترانی میگوئیم که سوال موسی در دنیا بوده است
زیرا که مراد از کلمهٔ لن تابید الی مدت دنیا باشد **قوله** کاش قدری انصاف میداشت
و آداب مناظره را درست بکار می برد تا باین ورطه نمی افتاد عزیز من تو مستدل و مثبت
رویت و ما مانع همین که احتمال خلاف مراد شما آمد اصل استدلالت از میان میرود
خصوص کلمهٔ لن که حقیقت در تابید است چنانکه اهل عربیت میگویند که لن لنفی الابد فی
الاستقبال پس شامل نفی رویت ازبرای حضرت موسی علیه السلام در آخرت هم
خواهد بود و هرگاه که ازبرای آن جناب رویت ممکن نشد ازبرای هیچکس نخواهد شد لعدم
القول بالفصل پس شما که مقید میکنید آنرا بعدم رویت در دنیا نه در آخرت دلیل بالد
بیاورید نه ما نهایت آنکه لن مشترک میان هر دو معنی مذکوره است باز در اثبات مطلب
شما محتاج بقرینه است و قرینه در این آیه مفقود فافهم **اقول** قوله کاش قدری الی
آخر فافهم در این **قول** که لعدم القول بالفصل گفته بی محل واقع شده از وجود

القول بالفصل بين الدنيا والآخرة وكذا بين لَنْ تَرَانِي ولا أرى وآنچه گفته
که اثبات مطلب شما محتاج قرینه است گوییم که قرینه هم در آیت هست آن کلمه یومئذ
باشد یعنی اگر لن را برای تابید بعد فنای دنیا نیز فرض کنی انتهای آن تابید تا وقت
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ خواهد بود لا بعد یومئذ بکون کذا
قوله ونیز الله تعالی فرموده است وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ
مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي لکن نظر کن بسوی کوه پس اگر قرار گیرد کوه در محل خود
پس خواهی دید دلالت وارد بر جواز آن زیرا که استقرار جبل فی حد ذاته امر است
جایز و تعلیق وی بران مشعر بجواز آن است زیرا که معلق بممکن خود ممکن باشد پس الله
تعالی سوال موسی را معلق بشرط کرده است و آن استقرار جبل است اذا جاز کون ذلک
الشرط جاز کون المعلق به ونیز میتوان گفت که لن برای نفی تاکید است بدلیل قوله تعالی
لَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي وقوله تعالی فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ
إِنسِيًّا وغيرهما من الآيات اهل بدع برای اثبات مدعای بی سروپای خود لن را بنفی
تابید میگیرند ولیس هذا اول قاروره کسرت بلکه اکثر مرادات الهی از لن نفسانیت خود
همین قسم جواب صاف داده اند **قوله** تفصیل این اجمال آنکه جماعت اشاعره جایز دارند اثبات
[illegible] فرموده است بجناب موسی علیه السلام

که نظر کن بسوی جبل اگر جبل در موضع و مکان خود قرار و آرام گیرد پس تو خواهی دید مرا
وجه تمسک ایشان این است که استقرار جبل امریست فی نفسه ممکن پس باید آنچه متعلق وی
باشد که آن رویت ست ممکن باشد زیرا که قاعده است المعلق علی الممکن ممکن جواب ازین استدلال اینست
که استقرار جبل اگرچه فی نفسه ممکن ست لکن نظر بقول او سبحانه لَنْ تَرَانِي و تعلق ارادۀ
و مشیت ازلیت باندکاک جبل ممتنع و محال ست زیرا که تخلف شئ از مشیت ایزدی
محال پس مثمر ثمره از برای شما نگردید اقول وجه تمسک اجماع مومنان حقیقی از اداۀ
شرط در آیت فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ آنکه حلیم مطلق و کریم برحق در جواب طلب موسی
رویت الهیه را بجای لَنْ أُرَى که سد باب توقع هر دو جهان درین امر میکرد باین عبارت
ارشاد فرمود که لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ
تَرَانِي ازینجا معلوم شد که رویت مقدسه مشروط بطاقت است چون کوه طاقت آن نداشت
موسی علیه السلام که هنگام این سوال برای نفس خود نه برای دیگران چنانکه از تفاسیر معتبره ما
ثابت ست پیر صد و ده ساله یا بیشتر بوده باشد طاقت آن تجلی نداشت و خالق طاقت
در موسی درین دار دنیا بطریق خرق عادت مراد الهی نبود و یکباره مایوس کردن موسی
هم مقتضای تفضل او تعالی نه لهذا دیدار پاک خود را مشروط بشرط ممکن لذاته و غیر ممکن
لغیره که آن بی طاقتی ست معلق فرمود تا هم تسلی موسی شده باشد و هم سد باب توقع دیدار

در هر دو سر الجمیع وجوه نشده باشد و نیز گنجایش دیدن او تعالی شانه بچشم سر در حیات دنیا
برای سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه بروایت ابن عباس و قول جمهور ثابت شده است
باقی فلا یعبأ بانکار من انکر لکون المثبت مقدما علی النافی فبقیت رویة الله تعالی
ممکنة لذاتها فی النشاتین و ممتنعة لغیرها فی الدنیا لعدم بعض شروطها و هو عدم خلق الطاقة
فی رائیه دون رائیٍ فی الحیوة الدنیا **قوله** اگر گویند که در صورتیکه نظر جایز می بود موسی
علیه السلام توبه نمیکرد و نمیگفت سُبحانَکَ تُبتُ اِلَیکَ یعنی پاک
و منزه هستی از هر عیب و نقص باز گشتیم بسوی تو میگوییم که توبهٔ او بنابر آن است که جرأت
و اقدام کردن بر چنین سوال بلا دستوری رب خالی از زلت نیست لهذا پروردگار
را بتنزیه یاد کرد و اعتراف بقصور خود نموده از آن توبه نمود و نیز میگوییم که توبهٔ او بوجه
طبیعیه بود چه او علیه السلام هرگاه فزع و هول را دید بجدید توبه نمود و همچنین است
طبایع ناس که عند الفزع و الهول تجدید توبه و توحید میکنند الا تری انه قال و انا اول
المومنین و معلوم انه لم یکن من اول المومنین **قوله** این سخن متین و درستی است
لکن چه فایده که نفعی بحال او نمی بخشد کما لا یخفی و احتمال دارد که توبهٔ آن جناب از جهل
قوم خود بوده باشد چنانچه کسیکه عمل بدی میکند و دیگری که عاقل و داناست میگوید بار
خدایا توبه و انابت میکنم بسوی تو از عمل این شخص و پناه می برم بسوی تو و این برا

آنست کہ بنا بر مفاد آیہ شریفہ وَاتَّقُوا فِتْنَۃً لَّا تُصِیْبَنَّ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا مِنْکُمْ خَاصَّۃً ہمینکہ فتنہ وعذاب نازل شد شامل ظالمین وغیر ظالمین ہر دو میشود این ست کہ بر قوم بعض پیغمبران نازل میشد وآن جنابان مامور میشدند بخروج از میانہ قوم خود مثل حضرت نوح ولوط علیہما السلام پس آنجناب سبقت بتوبہ وانابت کرد از جہت آنکہ مبادا کہ غضب الٰہی او را ہم فراگیرد فافہم **اقول** احتمال معترض نسبت جناب موسیٰ سوی از جہل قوم خودش ناشی از تلفیق اختراعی ست کہ قبل ازین زعم کردہ وسوال موسیٰ دیدار الٰہی را برای قوم اَرِنَا اللّٰہَ جَہْرَۃً گویان قرار دادہ وان تلفیق مردود ست باجماع مفسران چہ قصہ طلب دیدار الٰہی در زمان دیگر واقع شدہ بود وقصہ گفتن قوم موسیٰ اَرِنَا اللّٰہَ جَہْرَۃً وقتی دیگر وبینہما بون بعید **قولہ** اگر گویند کہ بر تقدیریکہ رویت جائز می بود قوم موسیٰ علیہ السلام مستحق عقوبت نمی شدند وحال آنکہ مستحق عقوبت شدہ اند بدلیل قولہ تعالیٰ فَاَخَذَتْہُمُ الصّٰعِقَۃُ بِظُلْمِہِمْ میگوئیم کہ سوال آنہا علی وجہ السخریۃ والاستہزاء وتکذیب موسیٰ علیہ السلام بود والا ترے ان موسیٰ علیہ السلام لما سال علی وجہ الحقیقۃ لم یستحق العقوبۃ **قولہ** آن جناب مستحق عقوبت نشد بجہت آن بود کہ سوال از برای خود نکردہ بود چنانکہ گذشت وقوم او مستحق عقوبت شدند بجہت آن بود کہ ہر چند آن جناب نصیحت ایشان کرد منقبض نشدند

و در مطلب خود بر اصرار باقی بودند دلیل علی ذلک قوله تعالی لَن نُّؤمِنَ لَکَ حَتّی
نَرَی اللهَ جَهْرَةً و قوله تعالی فَقَدْ سَألُوا مُوسیٰ اَکْبَرَ مِنْ ذٰلِکَ
فَقَالُوا اَرِنَا اللهَ جَهْرَةً پس پای استهزا و سخریت در میان نماید فقد بر الجمله
گفتگو و قیل و قال درین آیت بسیار است و چون این شتر گنجایش ازین بیشتر نداشت باختصار
کوشیدیم اقول چرا باختصار نکوشد که دیگرش سرمایه تلفیق و اختلاق نمانده است

دروغ بر بافتن ۱۲

تلفیق بهم دوختن زیاده سخن ۱۲

قوله شخصی از سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم معنی این آیه لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوا
الْحُسْنیٰ وَ زِیَادَةٌ پرسید فرمود الحسنی هو الجنة والزیادة النظر الی
وجه الله الکریم یعنی ثابت است محسنین را جنت و زیاده بران نگاه کردن بوی مقدس
مولی تعالی و مرویست از امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه عن النبی
صلی الله علیه و آله و سلم انه قال فی تفسیر قوله تعالی وَلَدَیْنَا مَزِیْدٌ فرمود تجلی لهم
الرب جل جلاله قوله متمسک شدن بحدیث ضعیف در اثبات مثال چنین
عقاید شیوه علما نیست و ازین سبب است که فحول علماء ایشان چون بضعف این حدیث
برخوردند آنرا ذکر نه نموده اند و دیگر آنکه چرا راوی حدیث را ذکر نکرد تا مشخص شود که سند حدیث
چگونه است علاوه آنکه خود اشاعره این حدیث را از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده اند و در مقام حجت بر خصم فایده از برای ایشان ندارد و بدانکه چند تفسیر از

برای آیت مذکوره مفسرین ذکر فرموده اند اوّل آنکه مراد بزیاده رضوان وخشنودی خداوند است

ومراد بحسنی جنت چنانکه در سوره توبه میفرماید وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً

فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ یعنی رضوان خداوندی بهتر

نیست دوّم مراد بحسنی مغفرت وآمرزش ومراد بزیاده خشنودی ورضوان خداوند

سوّم مرویست از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که زیاده ابریست که بر سر اهل

بهشت گذر کند وهرچه خواهند بر ایشان بارد چهارم مرویست از حضرت امیر المؤمنین

که فرمود زیاده غرفه ایست در بهشت که از یکدانه مروارید خلق شده است وآنرا چهار در است

پنجم مراد بحسنی جزا و پاداش عمل مثل آن است مفاد آیت مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ

أَمْثَالِهَا ومراد بزیادت پاداش عمل است تا هفتصد برابر وزیاده بر هفتصد چنانچه در جای

دیگر میفرماید وَاللهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ ومراد از وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ هم همین مذکور است

وحدیث یتجلی لهم الرب جل جلاله که از جناب امیر المؤمنین روایت نموده اند اگر صحیح باشد

باز مثبت مراد ایشان نیست زیرا که مراد به تجلی رب تجلی آیات خداوندیست چنانچه

اجماع اهل بیت عصمت سلام الله علیهم درین خصوص بسیار و بی شمار است خوفاً

للتطویل مذکور نشد **اقول** قوله متمسک شدن بحدیث ضعیف الخ فائده برای

ایشان ندارد انتهی بدانکه این حدیث پیش محدثین ما ضعیف نیست و دعوی ضعیف
آن بر توم مردود است اخرج مسلم بسنده عن صہیب قال قال رسول اللّٰہ
صلی اللّٰہ علیہ و آلہ وسلم اذا دخل اہل الجنۃ الجنۃ یقول اللّٰہ تبارک و تعالی
تریدون شیئاً ازیدکم فیقولون الم تبیض وجوہنا
الم تدخلنا الجنۃ وتنجنا من النار فیکشف الحجاب فما اعطوا
شیئاً احب الیہم من النظر الی ربہم تعالی ثم تلا ہذہ الآیۃ للذین
احسنوا الحسنی وزیادۃ و فی تفسیر الجلالین للذین احسنوا بالایمان الحسنی
الجنۃ و زیادۃ ہی النظر الیہ تعالی کما فی حدیث مسلم و قال البیضاوی قیل الحسنی
الجنۃ والزیادۃ اللقاء و تفسیر رسول خدا صلی اللّٰہ علیہ و آلہ وسلم چون بروایت
صحابی معتبر در صحیحی مثل صحیح مسلم موجود باشد حاجت بتفسیر دیگری نیست الحمد کفی
که تمسک بحدیث ضعیف در امثال چنین عقاید شیوہ علما نیست انتهی بلی
شیوہ علما نیست اما شیوخ امامیہ ہمچو علی ابن ابراہیم و پسرش ابراہیم بن علی
و محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویہ قمی و ابو جعفر طوسی و استادش ابو عبداللّٰہ
ملقب بمفید از ضعفا و مجاہیل روایات دارند و مجتہدان شیعہ عمل بموجب آنچہ در صحاح ایشان
مندرج است واجب دانند و زعم کنند کہ آنچہ درین کتب است موجب علم قطعی است و نزدیک

علی هذا فیما بعد فانتظره قوله و از ین سبب است اکثر الخ نه نموده اند انتهی تضعیف
این حدیث بر علماء ما بهتان است قوله دیگر آنکه چرا الخ چگونه است انتهی راوی
صحابی است و مخرج سنی ذکر راوی پیش منکر صحابه کرام چه فائده قوله علاوه الخ انداز
من این مقدمات را برای تعلیم طلبهٔ اهل سنت نوشته بودم نه در مقام حجت
بر چون تو منکری تو مانند مهمان ناخوانده درمیان آمدی و بمکابرهٔ بی محل کمر بستی
چون جماهیر صحابه را منکری روایت هیچ فردی از ایشان ترا فائده نخواهد داد و خود ترا
که هیچ وجه در تاویل کریمهٔ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الخ یاد کرده بکدام روایت صحیحه مقبولهٔ پیش
اهل سنت درست نموده و آنچه در تفسیر امیر المؤمنین مرفوعاً آیه وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ را
تاویل بی سند دور از کار کرده از امثال تو عجب نیست که تاویل خودتان را با تفسیر
شاهدان وحی قرار میدهید و آنچه دعوی اجماع اهل بیت بر تاویل خود نقل کرده هرگز مقبول نیست
زیرا که اصل اهل بیت تطهیر ازواج مطهرات اند و دیگر منتسبان فروع ایشان شما که حصر
اهل بیت در چند تن و اثبات عصمت مثل انبیا بجناب ایشان از عندیه خود کرده اید
و روایات تراشیدهٔ اخباریین خودتان را در مقابلهٔ ما حجت آرید قبول کردنی نیست
چه در اخباریین شما وضاعین و کذابین و ضعفا و مجاهیل بسیار اند و از همه در صحاح
شما روایات ثابت است و مقبول مجتهدان شما چنانچه طرفی از آن نشان داده ایم و از فروع

اہل بیت جماعتی بنی حسن رضوان الله علیہم اجمعین تا سیدنا شیخ شیوخنا قطب الاقطاب
سید عبد القادر جیلانی و اولاد و احفاد کرام آن حضرت در مسئلہ رویت اخروی موافق
با اہل سنت اند و کذلک جماعۃ کثیرۃ از بنی حسین رضی الله تعالی عنہم و عن آبائہم
الکرام در این مسئلہ با ما ہمزبان اند الا شرذمۃ قلیلۃ ممن ترک طریقۃ آبائہم الانیقۃ الحجۃ
اخبار ئمین شیعہ خلاف مذہب اہل سنت و جماعت و موافق معتزلہ از حضرت ائمہ روایت
کردہ باشند نظر بر تقیہ و خوف سلاطین معتزلہ قابل اعتماد و بنا نشدہ **قولی** اگر گویند کہ
ہر گاہ رائی در مکان باشد و جہت اعتبار کہ مرئی نیز در مکان یافتہ شود میگوئیم کہ ہمچنین نیست چہ
الله تعالی می بیند اشیا را و حال آنکہ در مکان نیست فکذلک یری و لا یکون فی المکان
باتفاق فریقین حق جل مجدہ شنوا و بینا است او شرائط مشروطہ در بینائی او تعالی مفقود اند
و نیز امور آخرت از خوارق عادات اند بہشتی با وجود بعد مسافت و فقدان شرائط اخر حشم و
ملک خود را چنان خواہد دید کہ او لش را می بیند و نیز مومنان و کافران و فرشتگان و حور و
ولدان خواہند دید اینجا شرائط مشروطہ کجا اند طرفہ آنکہ فلاسفہ ہم امور مشروطہ را شرط
رویت ندانستہ اند جائیکہ دیدن روحانیات و مشاہدہ و مخاطبہ با آنہا تجویز کردہ اند

قولہ در حدیث نبوی است کہ فرمود تفکر ساعۃ خیر من عبادۃ سبعین
سنۃ او من عبادۃ سنۃ فکر کردن در یک ساعت بہتر از عبادت ہفتاد سال یا بہتر

له رویت حق تعالی از روی جمیع محققان خصوصاً حضرت سیدنا قطب الاقطاب غوث الاعظم رضی الله عنہ بچشم دل در دنیا و بچشم سر در آخرت ثابت در ملفوظات قادری مذکور است اللہم نسألک القرب منک والنظر الیک فی الدنیا والآخرۃ فی الدنیا بقلوبنا وفی الآخرۃ باعیننا ای بار خدایا طلب میکنیم ما از تو نزدیک شدن بتو در دنیا و آخرت و دیدن سوی تو در دنیا و در آخرت ... ۱۲

از یکسان است متوقع ازین شخص عزیز این بود که قدری فکر نماید در بیان دلیلی که
ذکر نموده تا بفهمد که این جوابی که داده هیچ مربوط به بحث ما نمی شود و سخن ما این است
که هر بیننده که در مکان است باید دیده شده آن در مکان باشد این موجبه کلیه در وقتی
منتقض میشود که او سالبه جزئیه صادقه را در مقابل بیارد در جواب بگوید که بعضی بیننده
در مکان هست که دیده شده آن در مکان و جهت نیست و این مطلب ثابت کند حال
او جواب داده است که بعض بیننده هست که در مکان نیست و دیده شده در مکان است
مثل جناب باری عز اسمه و قیاس کرده مرئی بودن خدا را بر رائی بودن پس این مصادره
بر مطلوب است و اول نزاع و هیچ مطلبی هم ثابت نه عزیز من اول باید منطق و آداب
مناظره را دانست و بعد صحبت داشت و چیز نوشت فاعتبروا یا اولی الالباب من غیر
الجواب و حال آنکه مراد بدیدن خداوند اشیا را علم اوست به اشیا کما حقه
فی محاله پس مراد بدیدن اشیا او را هم علم اشیا به آنست اگر قیاس تو درست هم باشد
و تسلیم آن نماییم این افاده را میکند و ذلک بمعزل عما انت فیه فافهم **اقول**
پوشیده نماند که سخن ما در آن است که اگر لن ترانی برای نفی موبد است انتهای
تابید این نفی ما روزی است که وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ
و منطوق این نص موجب مدلول و مفهوم اجماع سلف صالح ما و روایات بیست و یک

صحابی مصداق فحوای این آیه را از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم موجب تصدیق
وعده رویت الهی ست در آخرت و رویت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بچشم سر جناب اقدس الهی را چنانکه عقیده ابن عباس و کعب الاحبار و انس
و رجوع عبدالله ابن عمر باین عقیده و ثبوت آن بروایتی از ابن مسعود و ابی ذر
چنانچه امام نووی رح در شرح مسلم آورده مجوز رویت الهی ست در دار دنیا هم و لو نادرا و کلمه
لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ مانع ادراک کنه او تعالی ست رویةً نه مانع مطلق رویت
چه ادراک شی چیز دیگر ست و رویت شی چیزی دیگر و منع مانعان از رویت
او تعالی باشتراط هشت شرط بعضی ازان در رائی و بعضی ازان در مرئی و بعضی
ازان در وسایط منقوض ست باین مقدمات اما تقابل بین الرائی و المرئی و مکان
حقیقةً یا حکماً منتفی ست نسبت باو تعالی بحکم فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ و
بحکم وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ و امثالهما من الآیات اما عدم قرب اقرب یا بعد ابعد
نیز نامعتبر ست نسبت باو تعالی بحکم وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ
و بحکم وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ اما عدم حیلولت حائل نیز نسبت باو تقدس
و تعالی اعتباری ندارد بحکم وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ
وَقَلْبِهِ و اما وصول شعاع و انتفاء ظلمت نسبت به تجلی او سبحانه عند او

[illegible]

ندارد بحکم اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اما عدم غایت لطافت مرئی و تحقق
کثافت فی الجمله در وی پس نظر بعادت جاریه است که صانع تعالی در این نشأه جاری داشته است
نه شرط رویت مرئی در نشأه اخری تا مانع مواعید صادقه وارده در آیات محکمه و احادیث
صحیحه مفسره تواند شد اما سلامت باصره در رائی نیز در رویت موعوده صادقه قادر علی
الاطلاق شرط نمیتواند شد زیرا که پیش اهل حق علت رویت در رائی و مرئی فقط اراده
و قدرت و تکوین او تعالی است نه حاسه بصر و آله آن اما قصد رائی بفهم مرئی نیز در رویت
مقدسه موعوده اعتباری ندارد زیرا که مراد از رویت مجرد تجلی الهی بی کیف است
نه تفهیم کیفیت آن مع هذا میگوئیم و اعتقاد میکنیم که او تعالی بپیدا کردن رویت در رائی
بدون همه شروط معتاده و نمودن تجلی موعوده خود بلا کیف قادر است خصم میگوید
که نه بر این امر قادر است و نه وعده رویت او صادق و نه آن احادیث صحیحه که ایراد آن
کرده ایم قابل اعتبار و نه آن بیست و یک صحابی که روایت احادیث رویت الهی در اخری
مرفوعا کرده اند لایق اعتماد و نه آیت یا تفسیر بمذاق مذهب خصومت مشربش قابل
احتجاج آخر با چنین منکری چه طور بحث توان کرد پس او و امثال او از ملل و نحل مخالف
لایق بحث اهل سنت و جماعت نیستند بعد تمهید این مقدمه حقه نظر بر آنکه ترک بحث
محمول بر عجز این خادم اهل سنت نشود با خصم مسایرت میکنم و میگویم که اولا عبارات

تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة و عبادة سنة را چرا باسناد نیاورده یا حواله
بیکی از صحاح اهل سنت نکرده تا میدانستیم که حدیث است یا نه چه بتحقیق اهل سنت این
قولی است از مشایخ اهل طریقت نه حدیث و معنیش آنست که تفکر در نعمتهای آن ذات که

انطق کل شیء صفت اوست و ان من شیء الا یسبح بحمده
گویا کرده اند هر چیز را

ناطق بر حکمت و صنعت او تفکر کردن و بدین اعتقاد در میدان عبادت و طاعت
او قدم افشردن بهتر است از عبادتیکه کورکورانه تا یکسال یا هفتاد سال کنند تا آنکه تفکر
در مطلق بهتر از عبادت سالی یا هفتاد سالی باشد این معنی را از کیسهٔ فلسفه بافلس خود
بیرون آورده غافل مباش که موجبهٔ کلیه در مطلق ابصار و رویت که مشکک است اشرطیت
کرا اشال تو لازم دانسته اند و سالبهٔ جزئیه اینکه در بعض بصر و رویت رائی و مرئی شرطیت
لان تلک الشروط لیست لازمة فی رویة الله تعالی لا رائیا و لا مرئیا و ان کانت مشروط
فی رویتنا حسب عادة هذه الدار رائین و مرئیین فیما بیننا الا فی الدار الآخرة لما ثبت عندنا
فی صحاح الاحادیث ان اهل الجنة یرون اقصے ملکهم و هو مسافة الف سنة و آنچه کفته
که دیدن خداوند اشیا را علم اوست باشیا انتهی خلاف مذهب خودت
کفته زیرا که اثنا عشریه قائل اند بسمع و بصر او تعالی بر خلاف معتزله که آنرا منکر اند و
این انکار ظاهر قرآن است و رد آیات کثیره که متضمن این هر دو صفت علیا اند مگر آنکه

الشکل الاول ... (marginal note, partly illegible)
[illegible]

برای ضرورت رد این مسئله خاصه معتزلی شده باشی از رد آیات بینات باک ندارد طریقی خویش گفته است که آن بدعتیکه در پی هر دعوی دود و دعوی میگذارد اگر دین دود درود **قولی** اعمده و اعظم شبهات اهل بداع استدلال است بامتناع رویت باین آیهٔ کریمه لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نیابد خدا تعالی را قوت بینائی که در چشم مردم است

میگویند که الله تعالی مدح نفسه بانه لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ پس اگر مرئی و مشاهد شود ضرورست که ناظر در مقابل وی او یا یمین یا یسار او باشد ضرورست که نظر کند بسوی جهتی از جهات پس واجب شد که منظور الیه در جهتی یافته شود وفاذا کان فی جهة لابد من التکیف والتحدید والتلوین حتی یعلم الرائی لمن یری وکیف یری فانه یکون مدرکا وهذا غیر جایز میگوئیم که صانع مرئی و مشاهد است و کیفیت و جهت و تلوین از ضرورت ما یری و یشاهد نیست لان الرؤیة مبنیة علی الوجود و کل ما یکون موجودا جاز ان یکون مرئیا و انتفای ادراک مستلزم انتفای رویت نیست چنانکه نفی احاطه علمی در قول خدای تعالی وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا مستلزم نباشد سلب مطلق علم و معرفت خدایتعالی را زیرا که ادراک منسوب به بصر بمعنی احاطه اوست بجمیع جوانب مرئی چه معنی ادراک در لغت عرب دریافتن و وارسیدن است ابدلیل قول وی تعالی انا لمدرکون و قول وی تعالی حتی اذا ادرکه الغرق و رویت چون با احاطه مقرون

وقد ذکر ... فی تفسیر قوله تعالی لا تدرکه الابصار ... الابصار ... ان یکون الرئی فی مکان ... حیث ... مطلقا ... الابصار ...

وجه الاحاطة ... الاوقات والاحوال فیحمل علی نفی الرؤیة فی الدنیا خاصة ... عن الشیء فی عدم ... فی حقه تعالی ... الا تری ان الله تعالی ... ذکره فی شرح ...

باشد قسمی از رویت مطلق بود و قسم اخص است از مقسم خود مطلقا و از نفی اخص نفی
اعم لازم نمی آید و معهذا در آیت مذکوره رفع ایجاب کلی ست و آن مستلزم است
سلب جزئی را پس باعتبار بعض ابصار باشد نه کل و نیز سلب عام نیست در همه اوقات
بلکه در بعضی اوقات باشد زیراکه این قول در قوت قول ماست لا کل بصر یدرکه یعنی هر قوت
بصر در دنیا بخدای را و معهذا کلمه نفی مستلزم امتناع نیست و دیدن خدای تعالی در جنت
بدون مکان و جهت و مقابله و قرب و بعد در میان رائی و مرئی و اتصال شعاع
خواهد بود زیراکه این همه شروط بحسب عادت در جهات دنیا از جهت ضعف طبایع و قوی
و انفعال روی برای دیدن قرار یافته اند نه آنکه از شروط عقلیه باشند برای رویت
تا که اخروی نیز بآن مشروط کرده و در تفسیر آیه مذکوره در جواب اشکال عکرمه از ابن عباس
منقول است و یحک ای بر تو ای عکرمه ذلک آن ادراک نا کردن ابصار مراد او را از تجلی
بنوره الذی هو نوره وقتیست که تجلی کند و ظاهر گردد بنور خود که آن نور خاص ذات اوست
چنانکه هست در این هنگام مضمحل گردد ادراک و فانی و نابود شود مدرک اگر تجلی کند بقدری که
وفا کند بآن قوت بشری ادراک میتواند کرد او را ابصار قوله او لا آنکه عکرمه را
بعض از ثقات ثقه نمیدانند چنانچه در شرح فارسی مشکوة عبد الحق دهلوی میگوید عکرمه مولای
ابن عباس یکی از فقهای مکه بود و اصل وی از بربر است از اهل مغرب شعبی گفت هیچکس را

ندیدم اعلم بکتاب الله از عکرمه تابعی ثقه است وبعضی مردم را در وی خلاف است انتهی
و ثانیا آنکه عبارت ابن عباس دال بر مطلب ما است بجهت آنکه میگوید ذاک اذا تجلی بنوره
الذی هو نوره یعنی عدم رویت بصر او را در وقتی است که تجلی کند خداوند تعالی بنور خاص
خود اما هرگاه تجلی کند بنور آثار و آیات عظام خود که دخلی بذات او ندارد میتوان آن نور را
دید در آخرت پس ذات خدا و نور خاص او ممکن نشد دیدن آن اقول الله الحجة کفتنی
که عکرمه را بعض از شما ثقه تمیدانند و قول شیخ عبد الحق دهلوی بحذف آخر آن عجز روی
و تدلیس اصلی را بکار بروی اصل قول شیخ قدس سره این است که عکرمه مولای ابن عباس
و یکی از فقهای مکه بود و اصل او از بربر است از اهل مغرب شعبی گفت هیچکس را ندیدم
اعلم بکتاب الله از عکرمه تابعی ثقه است وبعضی مردم را در وی اختلاف است و بخاری
گفته که نیافتم هیچ یکی را از اصحاب خود مگر آنکه احتجاج میکرد به عکرمه مات سنة سبع ومائة
انتهی هرگاه همچو بخاری و اقران او از اهل حدیث عکرمه را محتج به دانسته باشند اختلاف دیگری
را چه اعتبار و خود کلام شیخ که بلفظ بعضی آورده است دلالت میکند بر ضعف جرح
در عکرمه و چون اخبار رین شیعه در حق خواجه و معتق عکرمه یعنی در باره جناب عبد الله
بن عباس بیان کنندکه جبرئیل او را کور کرد بعلت آنکه با امیر المومنین علی بحث و جدال
کرده بود پس اگر اکنون یک کاسه لیس آنها تضعیف عکرمه را دستاویز تقویت

خود سازد چه عجب **و انچه** گفتی که عبارت ابن عباس دال بر مطلب ماست بجهت انکه میگوید ذلک اذا تجلی بنوره الذی هو نوره الخ تمام قول ابن عباس این است که و یحک ذاک اذا تجلی بنوره الذی هو نوره وقد رای ربه مرتین و درین عبارت نفی ادراک بصر او تعالی را در شان تجلی بنور خاص و اثبات رویت آن حضرت او تعالی را دو بار در شان دیگر مندرج است تو از راه تلبیس نفی ادراک ابصار را بر عدم رویت فرود آورده و عبارت اخرین حذف کرده تا مفاد کلام ابن عباس بمراد تو باشد و در حقیقت قولش افاده آن میکند که هرگاه او تعالی تجلی بنور خاص خود کند اگرچه مرئی شود لیکن بصر را تاب ادراک آن نور نباشد بلا تشبیه لمعان شدید برق اگرچه مرئی است لیکن خاطف بصر است **یَکَادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ** بران شاهد حاصل سخن اینکه چون تجلی جلالی کند با وجود نمایش فی الجمله طاقت ادراک در بصر نماند و اگرچه در تجلی جمالی نیز طاقت ادراک بصر نیست اما بآن درجه خاطف بصر هم نه **قوله** و نیز ادراک در لغت احاطه شی است بجمیع حدود و نهایات آن و حق سبحانه تعالی را حدی و نهایتی نباشد و دیدن عام تر است ازان **قوله** بعد از تسلیم آنچه ذکر کرده است میگویم که سابق گذشت که ادراک که متعلق به بصر باشد بلاشک و شبهه مراد رویت خواهد بود چنانچه این امر بر عوام هم ظاهر است چه جای خواص **اقول** رویت فعل بصر است ادراک فعل بصر نیست

بلکه زاید بر بصر در لاند رکه الابصار نفی ادراکست نه نفی رویت بنابر آنکه یافتن مبصر بانج

یافتن از مبصر چیزی دیگر است و ادراک علت راحت و رنج از ان مبصر چیزی دیگر فتفارقا

قوله والذی یدل علی ان الرویة ثابتة جائزة قوله تعالی **وجوه یومئذ**

ناضرة یعنی آن روز روی های چند تر و تازه و تابان و درخشان باشد بسبب آنکه

انوار اعتقادات صائبه و اعمال صالحه بران چهرها ظهور کرده و نور باطن ایشان بظاهر ایشان

نمودار شده و بسبب قوت همان نور که در بینائی چشم ایشان امداد کرده **الی ربها**

بسوی نور تجلی پروردگار خود **ناظرة** یعنی نظر کننده و لذت عظیم یابنده و چه اجشم

ایشان از دیدن آن نور خیرگی نمیکند و حیرت و دهشت نمیگیرد **و وجوه** و چهرهای چند

یومئذ آن روز در حیرت و دهشت افتاده هر چند بحضور آن نور و تجلی استاده اند اما

اورا نمی توانند دید چه جای آنکه از دیدنش لذت بردارند زیرا که آن چهرها بحال خود گرفتارند

باسرة ترش و پرشکن و گریان شکل اند ظاهر آنها باین مرتبه خراب است و در باطن ایشان

طرفه غمی و حزنی استیلا یافته **تظن ان یفعل بها فاقرة** گمان غالب دارند

بانکه کرده خواهد با ایشان معامله پشت شکن و باین خیال ایشان را حواس بجا نیست

تا از نور تجلی الهی برویت بهره مند شوند **قوله** معنی آیت را مطابق مذهب خود

تفسیر نموده لکن چنانچه دانستی با ادله عقلیه سازش ندارد و همچنین با فهم کثیری از اصحاب

وتابعین سیما جناب مولایت مآب که باتفاق اہل اسلام در تفسیر و تاویل کتاب اللہ
اعلم از قاطبۂ اصحاب بود و مہبط وحی و تنزیل آن جناب و اولاد امجاد او سلام اللہ علیہم
بودند و باجماع مسلمین از ہر رجس و شک و ریب مطہر بودند چنانچہ صریح آیۂ انما یرید
اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا دال
برین است واحدی روایت نکردہ است از ایشان کہ خدا را در دار آخرت بچشم سر میتوان
دید و ایضاً جناب مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آن حدیث متواتر کہ مسلم الطرفین
است میفرماید انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ وعترتی اہل بیتی
فان تمسکتم بہما لن تضلوا من بعدی ابدا الحدیث و ہمچنین حدیث مسلم
الطرفین مثل اہل بیتی کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا و من تخلف
عنہا ہوی الی غیر ذلک من الاحادیث المسلمۃ بین الطرفین پس باید تفسیر آیات ازین بزرگواران
اخذ نمود و متمسک بذیل عصمت و طہارت ایشان گردید اگر گویند چگونہ جناب امیر علیہ
السلام و کثیری از اصحاب و تابعین بر خلاف مراد ما تفسیر نمودہ اند در جواب میگوئیم
کہ از کتب علماء خودتان شاہد خواہیم آورد تا راہ انکار مسدود شود از انجملہ امام فخر رازی
در نہایۃ العقول میگوید از جانب امامیہ ان کثیرا من الصحابۃ والتابعین فسروا الآیۃ
بذلک عن علی ینظرون الیہ فی الآخرۃ کما ینظرون الیہ فی الدنیا یعنی ینظرون الی آیاتہم

من نعمة و احسان و عن سعید ابن جبیر ان نافعاً الازرق سأل ابن عباس عن هذه الآیة
قال اہل الجنة ینظرون رحمتہ و کرامتہ لاتدرکہ الابصار و عنہ ایضا و عن مجاہد وجوہ یومئذ
ناضرة الی ربہا ناظرة حسنة مستبشرة تنتظر الثواب عن ربہا یعنی بسیار از صحابہ و تابعین
تفسیر کردہ اند آیۂ مذکورہ را از جناب علی ابن ابی طالب بدین طریق کہ نمو و نظر میکنند
مومنین بسوی خداوند در آخرت چنانکہ نظر میکنند بسوی او سبحانہ در دنیا یعنی منتظر آنکہ
چیزہائی را کہ میرسد بایشان از نعمت و احسان و از سعید ابن جبیر کہ از اصحاب بود
روایت شدہ کہ گفت کہ بدرستیکہ نافع ازرق سوال نمود ابن عباس را از تفسیر این
آیت گفت ابن عباس کہ اہل جنت منتظر می باشند رحمت خدا و کرامت او را و درک
نمیکنند و نمی بینند او را ہیچ بصری و ایضاً از سعید ابن جبیر و از مجاہد روایت شدہ در تفسیر وجوہ
یومئذ ناضرة الی ربہا ناظرة یعنی وجوہ نیکان کہ با بشارت و نضارت و خرمی
میباشند انتظار میکنند ثواب را از پروردگار خود تمام شد کلام امام فخر رازی با ترجمہ
آن و ایضاً بعضی از علماء ایشان میگویند روی عن علی رضی اللہ عنہ انہ قال الی
ثواب ربہا ناظرة یعنی روایت کردہ شدہ است از جناب علی ابن ابی طالب علیہ السلام
کہ در تفسیر آیہ الی ربہا ناظرة فرمودہ الی ثواب ربہا ناظرة و عن النخعی انہ قال حدثنا من سمع
علیا علیہ السلام فی قولہ تعالی الی ربہا ناظرة اذا جاوز المومنون الصراط فتحت لہم ابواب

الجنة ینظرون الی ما اعدلهم من الثواب و الکرامة وما یعطون من النعیم یعنی از نخعی مرویست
که او گفت که خبر داد ما را کسی که شنیده بود از جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام
در تفسیر قول خدا تعالی الی ربها ناظرة که آن حضرت فرمود در وقتیکه بگذرند
مومنین از صراط گشوده میشود از برای ایشان ابواب جنت پس نظر میکنند بسوی چیزهائیکه
مهیا شده است از برای ایشان از ثواب و کرامت و چیزهائیکه داده میشود از نعمتها
وعن حفص ابن یزید الثقفی قال سمعت مجاهدا وقتادة یحدثان عن ابن عباس فی قوله
تعالی الی ربها ناظرة قال الی ثواب ربها ناظرة وهو قول مجاهد وسعید ابن مسلمة یعنی منقول
است از حفص ابن یزید ثقفی که گفت شنیدم از مجاهد و قتاده که خبر میدادند از ابن عباس
در آیه الی ربها ناظرة که گفت یعنی نظر کننده اند مومنین بسوی ثواب پروردگارشان
در آخرت و همچنین است قول مجاهد و سعید ابن مسلمه بالجمله اینها که ذکر نمودیم از بعض طرق
و کتب علماء اهل سنت است که شاهد ماست و اما طریق خود ما از اهل بیت عصمت و طهارت
پس در آخر این نسخه انشاء الله تعالی قدری ذکر خواهیم نمود **اقول** قوله معنی آیت را
مطابق مذهب خود تفسیر نموده انتهی آنچه گفتی که با ادلهٔ عقلیه سازش ندارد **جوابش**
اینکه قرآن و تفسیر او را با ادلهٔ عقلیه سازش داشتن شرط نیست اگر موافقت هر آیه
با ادلهٔ عقلیه مشروط باشد تفسیر هیچ آیتی و مفهوم آن مسلم نخواهد ماند چه اعتقادات

و اعمال شرعیه که آیات بینات بران ناطق است همه تعبدی است و سازش آن
با صریح عقل بی مداخلت صناعت صورت نمی بندد و لهذا باطنیه از فرق شیعه کلام مجید را
موافق عقل تفسیر کرده اند و تفاسیر شرعیه اهل سنت را منکر اند بعلت آنکه موافق عقل نیست
تو نیز منکر از ان گروه بوده که سازش این تفسیر با ادله عقلیه توقع میداری و آنچه که تو
که با فهم کسی از صحابه و تابعین سیما جناب ولایت مآب سازش ندارد رجوالش
این فهم از تدلیس و تلبیس است و گرنه باجماع علماء سواد اعظم امت که اهل سنت و جماعت اند
دیدار خدا مومنان را در آخرت مجمع علیه جمیع صحابه و تابعین و تبع تابعین و مجتهدین است
و خلفاء راشدین سر حلقه ایشان و جناب ولایت مآب خارج ایشان نه و آیت انما
یرید الله الخ اولاً و بالذات در حق ازواج مطهرات وارد و ثانیاً و بالعرض
جمیع فاطمیین و طالبیین و عباسیین را شامل و جمیع آن بکرم الیهن و معظم الیهم در اطلاق اهل بیت
مندرج و در حدیث ثقلین و تمثیل سفینه نوح بر رغم منکران و اخل و تخصیص شیعه
عموم آیت و حدیث را تخصیصی است بلا مخصص و آنچه گفتی که مهبط وحی و تنزیل
آن جناب و اولاد امجاد او سلام الله علیهم بودند مبنی از عقیده فاسده باطنیه است
زیرا که مهبط وحی جز ذات ختمیت سمات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ازین امت نیست و من اعتقد خلاف ذلک فهو کفر آگاه باش بعد ثبوت نفسه

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بروایت صحیح مرفوع فهم هیچ صحابی آن آیت را بدون
چنین تفسیر اهل سنت حجت نیست و مسئله اصولیه ایشان است که فهم الصحابی لیس بحجة فضلا عن غیره
بالطریق الاولی روی احمد و الترمذی کل بسنده عن عبد الله ابن عمر ان رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم قال ان ادنی اهل الجنة منزلة لمن ینظر الی جنانه و ازواجه و نعیمه
و خدمه و سرره مسیرة الف سنة و اکرمهم علی الله من ینظر الی وجهه غدوة
و عشیة ثم قرأ وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و روی ابن ماجه بسنده الی جابر
ابن عبد الله الانصاری انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینا اهل الجنة فی نعیمهم
اذ سطع لهم نور فرفعوا رؤسهم فاذا الرب قد اشرف علیهم من فوقهم فقال السلام علیکم
یا اهل الجنة و ذلک فی قوله تعالی سلام قولا من رب رحیم قال فینظر الیهم و ینظرون الیه فلا
یلتفتون الی شیء من النعیم ما داموا ینظرون الیه حتی یحتجب عنهم و یبقی نوره عجب از فهم تست که
قول امام فخر رازی در بیت عقول از رجال امامیه نقل سکنی و العهدة علیک و باز از برای حجت می آری که ان کثیرا
من الصحابة و التابعین فسروا الآیة بذلک ای علی انهم ینظرون الیه فی الآخرة کما ینظرون الیه فی الدنیا ینظرون ما
یاتیهم من نعمه و حسناته و عن سعید ابن جبیر عن نافع الازرق سال ابن عباس عن هذه الآیة قال اهل الجنة ینظرون
رحمته و کرامته لا تدرکه الابصار و عنه ایضا و مجاهد وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
حسنة ناعمة مستبشرة منتظرة الثواب عن ربها این همه ادعای ... و تو یکی از ایشانی

آخر احتجاج تو باین مقدمات ایا مصادره علی المطلوب نیست بدانکه نافع بن الازرق شخصی بود که اولا از ابن سبای یهودی و اصحابش فریب خورده شیعه سبئیه شده بعد قضیه تحکیم برگشته سرگرده جمعی از خوارج شد و هم مشربانش را نسبت باو ازارقه گویند آنچه او دعوی کرده باشد که از ابن عباس چنین پرسیدیم و او جواب چنین داد حجت را نشاید و تهمت آن بر سعید بن جبیر نباید و آنچه گفتی که تمام شد کلام امام فخر رازی باز جمیع آن بهتان ست براو بلکه آن همه دعاوی امامیه ست و ترجمه تو و آنچه گفتی که بعضی از علمای ایشان الخ ناظره انتهی برکدام عالم مجهول تهمت بسته کاش نام و کتابش نشان میدادی و از همین باب ست تا آنجا که گفته که اینها که ذکر نمودیم از بعض طرق و کتب علماء اهل سنت ست و آن کدام طرق مجهوله و کتب مکتوبه بر پر عنقاست که شاید زور نوشته شده اند **قولہ** او در حدیث شریف صحیح متواتر که جماعه کثیر از صحابه رضی الله عنهم آنرا روایت کرده اند واقع ست که اِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ حِجَابٌ یعنی شما خواهید دید پروردگار خود را چنانکه می بینید شما ماه را شب چهاردهم یعنی چنانکه آن ماه در مقابله شماست در جهت محدود ست ذات حق تعالی و تقدس چنین ست دران حالت که ابری یا دودی در میان شما و ماه حایل نباشد این تشبیه رویت به رویت ست در انکشاف تام یعنی دیدن شما حق تعالی را

همچنین بود که دیدن ماه را که شک و شبه را بدان راه نبود نه تشبیه مرئی بمرئی یعنی
چنانکه آن ماه در مقابله شما و در جهات و محدود است ذات حقتعالی و تقدس نیز چنین بود و با همدیگر
در دیدن حقتعالی مزاحمت نخواهند کرد چنانکه در دیدن ماه مزاحمت واقع نمی شود
این حدیث را بیست و یک از اکابر صحابه بروایتی بقاد صحابی جلیل القدر روایت کرده اند
و خدا تعالی صحابه را در بعض آیات قرآن مجید چون أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ
به تخصیص و اهتمام بودن ایشان صادقین مدح و ثنا فرموده و او تعالی اصدق قائلین است
باید دانست که آیه مذکوره نص صریح است در آنکه دیدار حق تعالی در آخرت نصیب
نیکان خواهد شد و حدیث متواتره که از جمع کثیر صحابه رضی الله تعالی عنهم باسانید صحیحه
مروی شده موکد این نص کرده پس اعتقاد این امر فرض و لازم باید دانست که در لغت
عرب نظر چون متعدی شود بحرف الی معنی آن رویت عین است یعنی دیدن بچشم
بدلیل قول وی تعالی أَفَلَمْ يَنظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ یعنی آیا نمی بینند کفار بسوی
آسمانها که بالای ایشانند و چون متعدی شود بحرف فی بمعنای فکر و تامل باشد بدلیل قوله تعالی
أَفَلَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آیا چرا فکر نمیکنند کفار در
ربوبیت هر چیز و اصل و بدایع آن که در آسمانها و زمین است و اگر متعدی باشد بنفس خود
بلا واسطه حرف جر مستعمل بمعنای انتظار کرده بدلیل قوله تعالی يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ

و النظر فی اللغة قد جاء بمعنی الانتظار و یتعدی بنفسه قال تعالی و ما ینظرون الا صیحة واحدة و قد جاء بمعنی التفکر و یتعدی بفی یقال نظرت فی الامر العلانی و قد جاء بمعنی الرافة و یتعدی باللام یقال نظر الامیر لفلان و قد جاء بمعنی الرویة و یتعدی بالی قال الشاعر نظرت الی من حسن الله وجهه و وجهها النظر موصول بالی فیکون بمعنی الرویة

وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا انْظُرُوْنَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُوْرِكُمْ الآیہ یعنی روزیکہ خواہند
گفت منافقان از زن و مرد بر صراط وقتیکہ نور ایشان منطفی شود بمومنین و نور اہل ایمان
در پیشگاہ ہر مومن روشن باشد انتظار ما کنید بر چینیم از نور شما و افروختہ شویم و در دلیلے
کہ برای اثبات رویت ذکر کردیم نظر متعدی بہ الی است پس معنے این رویت عین بود ولیکن
استعمال صحیح **قولہ** ۱۲ استدلال او در اثبات مدعای خود باین حدیث باطل است از چند
وجوہ اولا آنکہ راوی حدیث از جناب نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قیس ابن حازم است
و او در آخر عمر خود بجہت کبر سن سوء حفظ بہم رسانید و مختل الحواس شد تا آنکہ تاریخ
روایت او معلوم نشود کہ پیش از اختلال حواس بودہ یا بعد از ان حدیثش مقبول و معتبر نیست
پس ضعیف شد نہ صحیح **و ثانیا** آنکہ ادعای تواتر حدیث بیجاست زیرا کہ تواتر حدیث آنست
کہ کثرت روات آن بحدی باشد کہ توافق ایشان بر کذب محال و ممتنع باشد و دانستی کہ
راوی آن کیست و حال او چیست **و ثالثا** آنکہ قاعدہ ایست کہ کسیکہ مدعای خود را
در صدد اثبات بر می آید باید آنچہ مسلم خود و خصمش باشد آنکہ مسلم خصم تنہا است آن را ذکر نماید
و این حدیث چنین نیست بلکہ خود جماعت اشاعرہ مخصوص اند بروایت آن و در نزد معتزلہ
و امامیہ مسلم نیست **و رابعا** آنکہ اگر این حدیث متواتر بودی نیز ہر افضل علمای شما اعتمادی بآن
نکردہ ندی ... اثبات مدعای خود ... [illegible]

صاحب مواقف و شارح آن میگویند عبارتی را که حاصل آن اینست که اعتماد در اثبات
رویت در حجیت آن باجماع است قبل از حدوث خلاف و بر حمل نمودن آیات بر ظواهر آن
و مثل این اجماع مفید یقین است انتهی و اصلا اسم این حدیث مذکور نکرده اند اگر این حدیث
متواتر و مفید یقین بود دست از تمسک با آن نمی کشیدند و خامساً آنکه بر فرض تسلیم
این حدیث مراد به رویت انکشاف تام و علم و یقین ضروری و حدوث نور معرفت کشف و
شهود در قلب است که هیچ وجه حاجت به تجشم استدلال نخواهد بود چنانکه رویت که باین معنی
در آیات و احادیث و در السنه و افواه خواص و عوام مستعمل است اَوَلَمْ یَرَوْا کَمْ
اَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُوْنِ اَوَلَمْ یَرَ الْاِنْسَانُ اَلَمْ تَرَ کَیْفَ
فَعَلَ رَبُّکَ بِاَصْحَابِ الْفِیْلِ اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْ حَاجَّ اِبْرَاهِیْمَ
و حدیث مشهور از جناب ولایت مآب علیه السلام لم اعبد ربا لم اره الی غیر ذلک
و سادساً آنکه گفته است که آیه مذکوره نص صریح است ای عزیز نص صریح آنست که محتمل
خلاف نباشد و حال آنکه جمع کثیر از اصحاب مثل جناب ولایت مآب و ابن عباس و غیرهما
چنانکه گذشت خلاف مدعای شما از آیه فهمیده اند و این را در اصطلاح ظاهر مینامند چونکه
علمای شما هم گفته اند که دلیل ما برین مدعا ظواهر آیات است کسی نگفته که نص صریح است فافهم
اقول قوله استدلال و الخ ضعیف شده صحیح انتهی آنچه حصر روات این حدیث

برقیس ابن حازم کردی غلط است بچند وجه اول آنکه در طرق صحیحه این حدیث قیس ابن
حازم را نشانی نیست دیگر آنکه از قول تو متبادر میشود که قیس بن حازم صحابی است
این نیز غلط است زیراکه در اصابت و اسد الغابت و دیگر کتب اسماء الرجال این نام
در اسانید صحابه نشمرده اند همانا که قیس ابن ابی حازم را بقیس ابن حازم غلط کرده و این
بزرگ نیز از صحابه نبود زیراکه در ترجمه اش نوشته اند هو ابو عبد الله قیس ابن حازم
الاحمسی البجلی تابعی کبیر ادرک الجاهلیة واسلم وجاء الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم
فوجده قد توفی یعد فی تابعی الکوفة واین تابعی نیز راوی آن حدیث نه وآنچه گفتی
که او عامی تواتر حدیث بیجاست غلط کرده زیراکه ما انت بالفرسان فی المیدان بدانکه
شیخ الاسلام ابو الفضل احمد بن حجر العسقلانی علیه الرحمة در کتاب خودش مسمی به
نخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر میفرماید المراد بالطرق الاسانید والاسناد حکایة عن طریق
المتن وتلک الکثرة احد شروط المتواتر اذا وردت بلا حصر عدد معین بل تکون العادة قد احالت
تواطؤهم علی الکذب وکذا وقوعه منهم اتفاقا من غیر قصد فلا معنی لتعیین العدد علی الصحیح
ومنهم من عیّنه فی الاربعة اعتبارا بشهود الزنا وقیل فی الخمسة اعتبارا بالعدد واللعان وقیل
فی السبعة الاشتمالها علی ثلثة نصبة الشهادة لجمعها علی الاربعة والاثنین مع الواحد وقیل فی
العشرة لان مادونها احاد وقیل فی اثنی عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل بل بعدد نقباء

نبینا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من الانصار وقیل فی اربعین لقولہ تعالی یا ایہا النبی حسبک اللہ ومن اتبعک من المؤمنین وکانوا اربعین وقیل فی سبعین لقولہ تعالی المخبر من اختیار موسی سبعین رجلا من قومہ وقیل غیر ذلک کما قیل فی عشرین لاخبارہ تعالی ان عشرین صابرین من المومنین یغلبون مائتین من الکفار وتمسک

کل قائل بدلیل جاء فیہ ذکر ذلک العدد فافاد العلم ولیس بلازم ان یطرد فی غیرہ لاحتمال الاختصاص فاذا ورد الخبر کذلک وانضاف الیہ ان یستوی الامر فیہ فی الکثرۃ المذکورۃ من ابتدائہ الی انتہائہ والمراد بالاستواء ان لا ینقص الکثرۃ المذکورۃ فی بعض المواضع لا ان لا یزید اذ الزیادۃ ہہنا مطلوبۃ من باب الاولی وان یکون مستند انتہائہ الامر المشاہد او المسموع لا ما ثبت بقضیۃ العقل الصرف فاذا جمع ہذہ الشروط الاربعۃ وہی عدد کثیر احالت العادۃ تواطؤہم وتوافقہم علی الکذب ورووا ذلک عن مثلہم من الابتداء الی الانتہاء وکان مستند انتہائہم الحس وانضاف الی ذلک ان یصحب خبرہم افادۃ العلم لسامعہ فہذا ہو المتواتر وما تخلفت افادۃ العلم عنہ کان مشہورا فقط فکل متواتر مشہور من غیر عکس الی ان قال ومن احسن ما یقرر بہ کون المتواتر موجودا وجود کثرۃ فی الاحادیث ان الکتب المشہورۃ المتداولۃ بایدی اہل العلم شرقا وغربا المقطوع عندہم بصحۃ نسبتہا الی مصنفیہا اذا اجتمعت علی اخراج حدیث وتعددت طرقہ تعددا

تحیل العادة تواطؤهم علی الکذب الی آخر الشروط افاد العلم الیقین بصحة نسبته الی قائله
ومثل ذلک فی الکتب المشهورة کثیر و شیخ اجل جلال الدین سیوطی در کتاب خویش مسمی
باتمام الدرایة آنجا که علم حدیث را ذکر کرده این قول شیخ الاسلام مذکور را آورده و گفته
که قلت وصدق شیخ الاسلام و برّ وما قال هو الصواب الذی لا یمتری فیه من له ممارسة
بالحدیث واطلاع علی طرقه فقد وصف جماعة من المتقدمین والمتاخرین احادیث کثیرة
بالمتواتر الی آخر ما قال و همین شیخ اجل در کتاب خویش موسوم بالازهار المتناثرة
فی الاحادیث المتواترة حدیث رویة الله فی الآخرة را از متواتر شمرده فلیراجع ثمه و هرگاه
حدیث رویت را بیست و یک صحابی بلکه سی صحابی روایت کرده باشند و اجماع
صحابه و تابعین و تبع تابعین و مجتهدین برین مسئله ثابت شده باشد چرا چنین حدیث متواتر
نتواند بود و آنچه گفته که خود جماعت اشاعره مخصوص اند بروایت آن انتهی راه بدیهی
میروی چه این احادیث صحیحه را قبل از وجود شیخ ابوالحسن اشعری و شیخ ابومنصور ماتریدی
ثقات عدول از محدثین اهل حق روایت کرده بپایه ثبوت رسانیده اند و آنچه در باب
این حدیث گفتی که نزد معتزله و امامیه مسلم نیست راه غلط پیموده چه احادیث رویت
نزد محققین معتزله مثل بشر مریسی و قاضی احمد ابن ابی دواد و جاحظ و جبائی و
و نظام هم که صحابه را مومن مخلص و ثقه و عدل و حجت میدانستند و در روایت

این حضرات را که بسند صحیح از اہل سنت بایشان رسیده قبول داشته لکن ہرچه از ان موافق رای اعتزال نباشد تاویل میکردند ورد وانکار **واما فرق امامیه را** اعتباری نیست زیرا که مبنای ایشان بر امامت است واین ہا را در تعیین امام اختلاف وافتراق وتکاذب یکدیگر از ابتدای حدوث تشیع تا زمان امام حسن عسکری رض بلکه بعدش نیز واقع بوده است وکذلک در تعیین مہدی منتظر واخباریین ایشان از درجه وثوق وعدالت ساقط ہمچو کیسان ومختار ثقفی وعبد الله بن میمون قداح وزراره بن اعین شیبانی ومغیره بن سعید کوفی ونہدی وپسران وبرادران وبرادرزادگان زراره بن اعین وجابر جعفی وصاحب الطاق الملقب ثانیا بشیطان الطاق وجعفر بن محمد بن عیسی بن شابور القواریری وصواف وحسن بن عیاش بن الجریش وعلی بن حسان وعبد الرحمن بن کثیر وعبد الله بن مسکان ومحمد بن عیسی المذری ومحمد بن عیسی بن عبید بن یقطین ومحمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری القمی وامثالہم پس کسانیکه بر روایت این چنین ساقطان اعتماد دارند چرا بر روایات آنانکه ثبت وعدل وثقه وحجت ورجاله باشند قبول کنند وعدم قبول نامقبولان مقبلان را چه ضرر دارد آنچه گفتی که رابعاً آنکه اگر این حدیث متواتر الخ نمیکشیدند انتہی جوابش اینکه غلط میگوئی بلکه جمہور علماء ما ہم درین مسئله ہم بکتاب وہم بحدیث سنت وہم باجماع متمسک شده اند

چنانچه علامه شیخ سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید نسفیه آنجا که متن ورویت الله تعالی
جایزة فی العقل واجبة بالنقل لورود الدلیل السمعی بایجاب رؤیة المؤمنین الله تعالی
فی الدار الآخرة ذکر کرده است میفرماید اما الکتاب فقوله تعالی وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ
نَاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ واما السنة فقوله علیه السلام اِنَّکُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّکُمْ
کَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَیْلَةَ الْبَدْرِ وهو مشهور رواه احد وعشرون من اکابر الصحابة
رضی الله عنهم واما الاجماع فان الامة کانت مجتمعة علی وقوع الرؤیة فی الآخرة
وان الآیات الواردة فی ذلک محمولة علی ظواهرها ثم ظهرت مقالة المخالفین وشاعت
شبههم وتاویلاتهم وعبارت مواقف وشرح آن ودیگر متون وشروح عقاید موافق
بقول تفتازانی است وتو بطریق تلبیس قول صاحب مواقف وشارح آنرا خاطرخواه خود
ترجمه کرده تا درمیان کم سوادان اهل سنت القای شبهه وتشکیک افزایی کرده باشی
واین خود کار دست بسته امثال شماست ومشهور گفتن آن موافق اصطلاح متکلمین است
نه مطابق مصطلح محدثین یا معهذا میان شهرت متعارف وتواتر مصطلح منافی نیست
بلکه تواتر مقتضی شهرت است وچون اجماع راگزیر از مستندی نیست واجماع سلف
صالح ما درین مسئله بران است که آیه اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ بر ظاهر خود وسنة احادیث
مفسره وآثار مؤیده آن بر ظاهر خود ومشهور ومتواتر المعنی است پس اجماع درین باب

بابن قوت متمسک است ازینجا نتوان گفت که تمسک سما به آیت و حدیث ثابت
بلکه باجماع است چه مستند این اجماع آیت و حدیث است آنچه گفته که بر فرض
تسلیم این حدیث مراد برویت انکشاف تام است مجرد سخن سازی و حیله پردازی
چون عالم آخرت محل ظهور سبب الاسباب و علة العلل است برخلاف دنیا که عالم اسباب
است پس در نشأ اخری که انکشاف تام و علم الیقین ضروری مشترک خواهد بود در میان
جمیع ذوی العقول مبعوثین چه کفار نیز در دار عقبی بیقین ضروری قایل توحید
و تعالی و نبوت انبیا و معاد جسمانی خواهند بود و انکشاف تام درین باب حاصل
ایشان خواهد شد این معنی بمومنان مخصوص نیست پس رویت را که در حدیث است برین
معنی فرود آوردن از اغلوطات جدلی است و همچنین استشهاد برویتی که در أولم
یَرَوْا کَمْ اَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُوْنِ و در اَوَلَمْ یَرَ الْاِنْسَانُ و اَلَمْ تَرَ کَیْفَ
فَعَلَ و اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْ حَاجَّ مذکور است چه این همه حالات از کیفیات ...
و در نظر حاضران آن وقایع درآمده اگر اکنون هم واقع شدی در نظر درآمدی و شنیدن
آن کار رویدن میشد چنانچه رویت که درین مواضع مذکور شده متعدی بیک مفعول و بمعنی
رویت بصر است بمعنی ادراک قلب که آن متعدی بدو مفعول میباشد اگر میان رأیت زیدا
و رأیت زیدا عاقلا فرق نتوانی کرد از تو بعید و بدیع نیست و آنچه قول لم اعبد

تا بالتمام آورده از جناب ولایت مآب [illegible] آورده بسند صحیح محتج به مردیست واعتماد

بر روایت شما که طرفی از احوال ایشان قبل از این بیان کرده ایم نتوان کرد و آنچه بر نص

بودن آیت الی ربها ناظرة اعتراض نمودی و دعوی فهم کثیری از صحابه معنی آیت

مذکوره را بر خلاف مدعای ما کردی و ظاهر را که در اصطلاح اصولیان قسمی از کلمه است

باعتبار معنی تو بر ظاهر آیات و احادیث که در مقابل بواطن آیات و تاویلات آنکه اشتمال شما

و دیگر باطنیه دعوی میکنند اطلاق مینماید فرود آورده مغالطه پیش نیست تو نیز

[illegible] اصولیان از ظاهر ظهور روست لغة و حکمش وجوب عمل است بر سبیل قطع و یقین

با آنچه ظاهر شود از آن تا بحدیکه اثبات حدود و کفارات تمسکا بالظاهر صحیح است زیرا که

غایتش آنکه محتمل مجاز باشد و آن احتمالی است که بدون دلیل پیدا شده پس اعتبار ندارد و ظواهر

و احادیث چنانکه کفهیم عام تر است از ظاهر و نص در مقابل تاویلات اهل زیغ از باطنیه و مانند

ایشان و مراد اصولیان با ظواهر آیات و احادیث همین است و نص بودن الی ربها

ناظرة بسبب خصوصیت که از جانب متکلم عز اسمه بزیادة الی ربها با ناظرة

ثابت شده چه اگر وجوه یومئذ ناضرة ناظرة میفرمود نص صریح نمی بود

در رویت [illegible] همین در احادیث رویت بر مجرد آنکه [illegible] آن [illegible] است

ایضاح [illegible] متکلم آن علیه الصلوة والسلام مستوجب نص [illegible] که کما ترون القمر

لیلة البدر و تعریف نص همین است که النص ما زاد وضوحا علی الظاهر لمعنی من المتکلم لا فی نفس الصیغة و صریح گفتن نص تاسیس است چه الصریح ما استعمل بانکشاف معناه و رد زعم آنکه فهم جمعی کثیر از صحابه بر خلاف مدعای ما از آیت سابق از ین کرده ایم حاجت اعادهٔ آن ندارد **قوله** و تفسیر کلام الله عبارت از آنست که سه چیز در ان مرعی باشد **اول** حمل هر کلمهٔ از کلمات آن بر معنی حقیقی خود یا مجاز متعارف **دوم** ملاحظه سباق و سیاق آن کلمه و نظم کلام از اول الی آخر تا بی نسق و مختل نشود **سوم** آنکه فهم شاهدان نزول وحی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و صحابهٔ کرام رضی الله عنهم اند مخالف آن واقع نشده باشد و هر گاه یکی ازین امور سه گانه فوت شود و دو دیگر باقی مانند آنرا تاویل نامند پس اگر اول فوت شود و دوم و سوم بر قرار ماند تاویل قریب است و اگر دوم فوت شود و اول و سوم بر قرار ماند آنرا تاویل بعید گویند هر گاه مجموع امور سه گانه فوت شود آنرا تحریف و مسخ نامند معاذ الله من ذلک **قوله** از معنی آیه چنانکه سابق گذشت معلوم شد که هر سه شرطی که از برای تفسیر کرده است در آن موجود است تفصیل این اجمال آنکه مکرر در افواه و السنه مذکور میشود که نظر میکنیم بسوی فلان کس یعنی بسوی عطای او یا وفای او یا سخای او یا رافت و عطوفت یا نعمت او و کذلک نظر بسوی

انما تاسیس عبارت عن افادة معنی ... ما صلا

خلیفه باتاسیس ... خبرین ... حملا الکلام علی ... خبرین ... علی ...

تحریف ... و ... مسخ ... ازین ضعف ...

مسخ ... بر ... صورت ... ازین ...

آن شخص من حیث ہو بخصوص ہرگاہ این معنے معتضد بعقل ونقل ہر دو باشد پس این
مجاز متعارف است و در سیاق کلام ونظام آن ہم بنا برین معنے ہیچ اختلالی نیست چنانکہ
بعد ازین مذکور خواہد شد واما فہم شاہدان نزول وحی پس کدام شاہد نزول وحے
بہتر از جناب ولایت مآب واولاد امجاد او وابن عباس وسعید ابن جبیر وغیرہم
چنانکہ ذکر شد **اقول** امجاز متعارف راکہ در تفسیر کلمات قرآنیہ دخلی دارد
بر مجاز عرفی فارسیان واوباش عرب فرود آوردہ وآنچہ گفتی کہ در سیاق کلام
ونظام آن ہم بنا بر معنی ہیچ اختلالی نیست یعنی در سیاق آیت وجوہ یومئذ
ونظام آن باین معنے عرفی کہ دعوی کردہ خللی پیدا نمی شود عجب است کہ نسق ناضرۃ
الی ربہا ناظرۃ را برہم زدہ ومجاز عرفی سفہا را در ان دخل دادہ وباز میگوئی
کہ اختلالی پیدا نیست ہمانا کہ این قول ناشی از اختلال حواس است وآنچہ گفتی کہ
کدام شاہد نزول وحی الخ بدانکہ مراد بشاہد وحی کسی باشد کہ وقت وحی وتنزیل
حاضر بودہ بنظم ومعانی قرآن نیکو وارسیدہ واین نسبت بجناب ولایت مآب بے
شائبہ ریب صحیح است وباین عباس فی الجملہ مسلم زیراکہ در زمان رحلت نبوی عاقل و
بالغ بود وشہود او آخر وحی وتنزیل دریافتہ اما اولاد امجاد جناب ولایت مآب
بعضی صبیان بودند الصبی صبی ولو کان ابن نبی وسائر ایشان ہنوز خلعت

وجود نپوشیده و همچنین سعد بن جبیر پس حسان شاهد از وجه منزل توانند
بود و ادعای این امر اخیر از معترض مغالطه بیش نیست کجا به روایات صحاح صحیح به اثبات
شده که این حضرات منکر معنی رویت الهی در آیه نَاضِرَةٌ اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ شده
باشند مگر دعاوی بی ادله امثال تو قوله[16] چون این مقدمه ممهد شد بدانند
که عمده سخنان اهل شرع آنست که ناظره بمعنی منتظره واقع شده و الی حرف
جر نیست بلکه بمعنی نعمت است مفرد آلاء در اصل الی به تنوین بود چون آن را اضافت
بر رَبِّهَا کردند تنوین ساقط شد و بصورت حرف جر مبدل و مشتبه گشت پس معنی
این آیت چنان شد که نعمت پروردگار خود را انتظار میکنند و بر رویت دلالت نکرد
حالا درین معنی تامل باید کرد که هم مخالف فهم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و مخالف فهم
صحابه کرام رض هم مخالف استعمال این لفظ در قرآن مجید است زیرا که در همین
سوره چند جا واقع شده اِلٰى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ و اِلٰى رَبِّكَ
مُنْتَهٰهَا وَارْجِعِيْ اِلٰى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً وَارْجِعْ اِلٰى رَبِّكَ
وَاِلٰى رَبِّهِمْ يُحْشَرُوْنَ وَاِلٰى رَبِّهِمْ يَرْجِعُوْنَ وَاَنَّهُمْ مُلَاقُوْا
رَبِّهِمْ اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ الی غیر ذلک هیچ جا الی درین ترکیب بمعنی نعمت
استعمال نیافته بلکه لفظ الی در قرآن بمعنی نعمت هرگز واقع نشده و در کلام عرب

عربا نیز لفظ الی باین معنی مستعمل نیست آری جمع او که آلاء است مستعمل است
واکثر اهل عربیت تحقیق کرده اند که مفرد آلاء الی است بفتح همزه بروزن فضا نه الی
بروزن معی و کلام الله را که در درجه علیای بلاغت و فصاحت واقع است مشتمل
بر استعمال کلمه غریبه وحشیه در مقامیکه گمان استعمال ترکیب رایج متعارف مشهور
و غالب بلکه یقین است اعتقاد کردن تهمت نقصان بلاغت و فصاحت و دیسی تلبیس
و الغاز بران بستن است حاشا کلام الله من ذلک نزول قرآن برای دفع تلبیس و اشتباه
است نه برای فریب دادن و در غلط انداختن پس این معنی حقیقی الی که موجب خروج
آن از حرفیت باسمیت گشته هزار مرتبه بعید تر از مجاز و کنایت است و چنانچه حمل
هر کلمه بر معنی غیر حقیقی و غیر متعارف موجب تاویل مشتو و همچنان حمل کلمه بر معنی که
موجب خروج آن از حرفیت باسمیت یا فعلیت که مشهور و رایج است بسوی لفظی
غیر متعارف و غیر مشهور موجب ارتکاب تاویل مشتو و بلکه تحریف است و با این همه
از سیاق این کلام که بل تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ است تا آخر آیه هیچ لفظ نیست که این معنی را ادا میکند و غرض
۱۶۰
که برای آن سوق این کلام واقع شده سراسر منافی و مناقض این معنی است **قوله**
عه انکه ادله علماء ما رضوان الله علیهم در باب انکار رویت جناب باری عز اسمه چهار است
اول دلیل عقلی قطعی دوم مفاد آیه لَنْ تَرَانِیْ و آیه لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ سوم

اجماع اہل بیت بر عدم امکان رویت چہارم حدیث ابن عباس و عائشه و بعضی صحابه
دیگر ہرگاہ این معلوم تو شد پس میگوییم که قانون آداب مناظره آنست که ہر یک از
خصمین که مدعی اثبات مدعای خود میشود و دیگری منکر آن بینه و شاہد و دلیل بر مدعی
و وظیفه بر منکر آنست که اگر بتواند ادله او را توہین و تضعیف نموده خصم خود را مجاب کند
پس ہمین که دلیل مدعی محتمل خلاف مدعای وی باشد استدلال وی باطل میشود اگرچه منکر را
اعتقاد باین احتمال در واقع و نفس الامر نباشد لکن بجہت الزام خصم که ذکر مینماید عیبی
نخواہد داشت و موجب قدح و سرزنش نمیشود بلی ہرگاه در اصل دلیلی که منکر از برای مذہب
خود اقامت کرده سست و بی و سستی و ضعفی باشد مدعی خلاف را میرسد که تعییر و سرزنش
آن نماید چون این مقدمه واضح شد پس بدانکه علماء رضوان الله علیہم بر اصل مدعای خود که
عدم امکان رویت باشد چنانکه دانستی چہار دلیل اقامت نموده اند و حتما لاتیکه در آیات
و بعضی احادیث ذکر مینمایند بجہت الزام خصم است نه از برای اثبات مدعای خود
تفصیل این اجمال آنکه جماعت اشاعره استدلال نموده اند بر مدعای خود به ادله
چند که یکی از انہا آنه وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ است و میگویند
که ناظره بمعنی نظر کردن بچشم سرست و الی حرف جر علماء ما در تضعیف این دلیل میفرمایند
که احتمال دارد که ناظره بمعنی منتظره باشد نه بیننده بچشم و الی ربها بمعنی الی نعمة

ربما باشد چنانکه وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا بمعنی جاء امر ربک است
یا آنکه الی حرف جر نباشد و بمعنی نعمت باشد که مفرد آلاء است پس مدعای شما با وجود این احتمالات
ثابت نمیشود خواه ناظره بمعنی منتظره باشد یا رویت که دیدن بچشم باشد پس این شخص
عزیز که میگوید عمده متمسکات اهل بدع که انکار رویت دارند آنست که ناظره بمعنی
منتظره واقع شد و الی حرف جر نیست بلکه بمعنی نعمت است عین افترا و تدلیس و تلبیس است
زیرا که علماء ما منکر حرف جر بودن الی نشده اند و مثبت بمعنی نعمت که معنی اسم است
و در اصل دلیل خود این را ذکر نکرده اند و در مقابل خصم بجهت توهین و تضعیف متمسک او
این را بسبیل احتمال ذکر مینمایند نهایت آنکه اینقدر رو است و پا زدی بر رفع این احتمال که
که الی درین آیت بمعنی نعمت نیست لکن بر اصل دلیل ایشان رخنه نشد پس حیف است
که هنوز فهم مراد ایشان نکرده که غرض ایشان چیست میدان را خالی دیده عبث جولان
بجا نمائی اگر میتوانی اصل دلیل ایشان را توهین و تضعیف کن این را بسبیل نصیحت
ذکر نمودیم تا قدری آداب مناظره را یاد گرفته دست از تدلیس و تلبیس باز داری یا
تو دانی و بخت خود اینکه ذکر نمودی که اکثر اهل عربیت تحقیق کرده اند که مفرد آلاء الی است
بفتح همزه بر وزن قضا نه الی بر وزن معی گویا هرگز صحاح و قاموس و سایر کتب لغت
بنظر انور نگذشته باشد صاحب صحاح میگوید که الآلاء النعم واحدها الی بالفتح و قد یکسر و یکتب

بالیاء مثاله معی وامعاء و همچنین صاحب قاموس میگوید الالاء النعم واحدها الی والی والی والو والالاء و همچنین ابن سکیت که از اساتذهٔ اهل عربیت است تصریح باین نموده است

بکسر سین مهمله و کاف مشدد صاحب کتاب اصلاح المنطق ۱۲

در مقصور و ممدود پس میبایست اول رجوع باین کتب نموده بعد بحث و جدل نمائی

اقول آنچه در انکار رویت مقدسه اشارت بچهار دلیل کرده اول دلیل عقلی قطعی دوم مفاد آیهٔ لن ترانی و لا تدرکه الابصار سوم اجماع اهل بیت بر عدم امکان رویت چهارم حدیث ابن عباس و عایشه و بعضی صحابه دیگر دلیل عقلی قطعی ترا قطع کرده ایم و مفاد آیه لن ترانی و لا تدرکه الابصار را نیز بشرح و بسط بمعرض بیان آورده رد دعوی تو نموده و زعم ترا که اجماع اهل بیت بر عدم امکان رویت باشد باطل ساخته و جواب از حدیث ابن عباس و غیره چنانچه باید و شاید داده اعادهٔ آن اینجا تطویل لاطایل است و احتمالیکه در معانی آیه ربها پیدا کردهٔ دلالت بر عجز و بیچارگی تو و امثال تو دارد چه در علم مناظره مقرر شده که تمسک خصم باحتمالات ناشی از عجز اوست که دیگرش طاقت منع و معارضه و مناقضه نمانده و احتمالاتیکه ناشی از دلیل قوی نباشد موجب تضعیف دلیل نمی شود و جاء ربک والملک صفا صفا از شیون اخرویه است نه از امور دنیویه که محتاج تاویل باشد و این امر نظر بشیون الٰهیه اگر در دنیا نیز بودی مستبعد و واجب التاویل نبودی همچنین تکلم الٰهی بے واسطه با موسیٰ و تجلی حق او بر جبل

واٰنچه گفتی که علما ما منکر حرف جر بودن الی نشده اند و نه مثبت معنی نعمت که اسم است و در اصل دلیل خود این را ذکر نکرده اند و در مقابل خصم بحجت توهین و تضعیف متمسک او این را بر سبیل احتمال ذکر مینمایند جوابش اینکه چون علمای تو دیده و دانسته چنین کرده اند گوئی افترا و تهمت بر کلام الهی بسته اند ازحیثیکه گفته اند که این احتمال نیز دارد و تدلیس و تلبیس یا بندگان خدا بکار برده و آنچه نسبت آن بنا حق جانب من کرده بودی در حقیقت بتو و علمای تو راجع مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِاَخِیْهِ فَقَدْ وَقَعَ فِیْهِ و آنچه گفتی هرگز صحاح و قاموس و سایر کتب لغت الخ جوابش اینکه خود ترا از سجیه صحاح و قاموس واقف نبوده که در باب الی بمعنی نعمت بالفتح تصریح کرده اند و بصیغه تمریض قد یکسر و یکتب بالیا گفته پس بموجب اکثریة تحقیق اهل عربیت بودن الی بالفتح ثابت شد نه تحقیق اکثر ایشان بالکسر اعتراض تو بر فهمیده خود ترا ست نه بر من قوله الخ اقتضای این اجمال انکه بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَةَ دلالت میکند برانکه شما چیزی ناکاره را دوست میدارید و چیز عمده را ترک میکنید پس اگر در کلام آینده برای عمدگی آخرت چیزی بیان نکنند که مخصوص بآخرت است و در دنیا یافته نمی شود این دعوی درست نه نشیند و چون بیان فرمودند چندی از آدمیان را در ان روز عیدا خدا النصیب خواهد شد که نعمتی

وترقی برابر آن در وهم وخیال کسی نگنجد عمدکی آخرت ثابت شد اگر انتظار نعمتهای الهی
را بیان کنند با این غرض منافی ومناقض میگردد وزیرا که الدنیا سجن المؤمنین
وجنة الکافرین وخندانی چهره ورونق وتابش رنگ روآن قدر که بدان وا رند
نیکانرا در دنیا میسر نیست پس زینت آخرت در دنیا چه باشد که محبت دنیا را که وهمش میفرمایند
وبر ترک آخرت ملامت میکنند بلکه بدان را جای گفتن است که ما نقد دنیا را از جهت وعده
واریم وبفکر آخرت نمی پردازیم که خندانی چهره با نتظار نعمتهای گوناگون دنیا
حاصل میشود ونقد نزدیک است ودر آخرت معلوم نیست که ما را دست افتد یا نیفتد
ومعهذا موعود ونسیه است قوله شرف وفضیلت منسوب ومضاف بطریق تشبیه مستلزم
شرف وفضیلت منسوب الیه ومضاف الیه است پس هرچند منسوب الیه ومضاف الیه اشرف و
افضل باشد منسوب ومضاف هم اشرف وافضل خواهد بود وحال باید نعمتهای اخرویه ودنیویه
را باهم سنجید وموازنه کرد که درکمال تضاد وتباین است نعمتهای اخرویه مشتمل بر حیات
ابدی وبقای سرمدی وبهشت جاودانی ورضوان ربانی وحور وقصور وعیون
وکشف علوم بدون زحمت استدلال وبرهان وکشف جمیع حجابها ولذت روحانی
وجسمانی وزیادتی علم ومعرفت وتجدد نعمت آناً فاناً ویقین بآنکه هرچه نفوس خواهش
ورغبت نمایند ابد الآباد از برای اینها حاصل بدون شائبه رنج وزحمت وبلا ومشقت

چنانچه معاد آیه وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین ست همچو شهد

با نبیین و صدیقین و شهدا و صالحین چنانچه مضمون با غت مشحون ومن یطع الله

والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین

والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا

است الی غیر ذلک من النعم التی لا تعد ولا تحصی و از ین طرف نعم دنیویه مشوب با نواع

محنت و مشقت و بلا و مفارقت و حرمان دیدار احباب و مرض و بیماری و حدوث حوادث

ارضی و سماوی و آفات جسمانی والام روحانی و پیری و نقصان قوای ظاهری و باطنی و

تسلط اعدا و حدوث زوال و عدم یقین بانکه متنعم بآن در ساعت دیگر باقی خواهد بود

خواهد بود یا نه و مع ذلک مهیا شدن از برای جواب و حساب اگر حلال باشد و از برای عذاب

عقاب اگر حرام باشد الی غیر ذلک من الافات والعاهات والبلیات پس کمال تضاد و تباین

میانه این دو نعمت حاصل و در حقیقت نعم دنیویه عین نقم است چنانچه جناب

سید ما ید الدنیا دار بالبلاء محفوفة وبالغدر معروفة حال باید دانست که انتظار یکه منسوب

باین دو نعمت است کدام یک بهتر و مستحسن خواهد بود اگر گویند که انتظار در دنیا مشوب بخوف

از عذاب و عقاب است پس ما دام که مومن یقین ندانسته باشد که از کدام طائفه است از اهل بهشت

یا دوزخ پس انتظار نعم اخرویه از برای او کیفی و لذتی ندارد چنانچه جناب مقدس نبوی

صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید لَا یَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوْءِ الْعَاقِبَةِ حَتّٰی
یُعَایِنَ مَلَکَ الْمَوْتِ که دران وقت بشارت به بهشت می‌شنود فارغ از هم غم
خواهد شد خواهی گفت که انتظار وصول نعمت موجب اثر و باد غم و الم است چنانکه
گفته‌اند الانتظار اشد من الموت و در آخرت هم و غمی و الم و حزنی از برای مومنین نیست
چنانکه حقتعالی میفرماید اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ
پس چگونه نَاظِرَةٌ در آیه بمعنی منتظره باشد که بمعنی انتظار نعمت است پس میگوییم در جواب
که انتظار در صورتی متضمن غم و الم خواهد بود که یقین بوصول شئی منتظر حاصل نشود و با خوف
تاخیر آن در وقت شدت حاجت باشد اما هرگاه یقین و اعتماد بر رسیدن به آن شئی حاصل
شود و بلاشک موجب فرح و سرور و انبساط و جه و نشاط خواهد شد نمی بینی که همین در دنیا
که لذت آن مقرون بچندین آلام و غموم است و مع ذلک یقین بوصول نعمت منتظره حاصل نمیشود
گردد اگر کسی را خبر دهند که دو یوم بعد پادشاه آید و فلان نعمتی بتو خواهد رسید فورًا شاد و
تر دماغ و منبسط و هشاش و بشاش میشود بنوعیکه در وصول به آن نعمت چنین فرح و سروری
از برای او حاصل نمیشود برفرض مثل اگر چنانچه قاضی یا مفتی را درین بلاد دهند که در ماهه او صد روپیه
میباشد اگر باو برسد که در ماه آینده بنا شده است که در ماهه شما هزار روپیه کنند و اعتمادی باین خبر
بهم رساند چنان فرح و سرور و گشادگی صورت بهم میرساند که اگر پیر باشد جوان شود و اگر بیمار باشد دفع جمیع

امراض او میشود و به تبه شاد و خرم میشود که هنوز با آن نعمت نرسیده در روی زمین بند میشود
و هیچ کس را بنظر نمی آورد و در صدد تهیه اسباب بزرگی بر می آید که بوقت وصول نعمت
اسباب دنیویه او آماده باشد پس معلوم شد که انتظار در جای خود خالی از کیفیت و لذت
نخواهد بود خاصه انتظار نعمتهای اخرویه که بمومن متیقن است که آناً فآناً نعمت او زیاده
بر زیاده میشود و در زمان سابق منتظر نعمت لاحقه متجدده میباشد و همچنین پس ابد الآباد
در کیفیت وصول نعمت و انتظار نعمت دیگر فوق آن نعمت میباشد که بیقین او را بهمه
آنها حاصل است و این نوع انتظار که متعلق آن همیشه حاصل و بهتر و پاکیزه تر است
از سابق مختص بآخرت است نه در دار دنیا پس شخص عاقل کیفیت و نشاط چنین انتظار و وصول
نعمت را ترک نخواهد کرد و خود آنرا ترک نمیکند بجهت وصول نعمتهای فانیه با انتظار آن
و همین است معنی بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ پس معلوم شد
که خندانی چهره و رونق و تابش رنگ روی کفار در دار دنیا بیجا و مذموم است چه در حقیقت
خنده که پس از آن گریه ابدی باشد و رونق و تابش که مآل آن ظلمت و تیرگی و عذاب نار و
خلود در جهنم باشد عین نقمت است نه نعمت **اقول** آنچه از فضیلت نعمت
اخروی و اذیلت تنعم دنیوی گفته مسلم فریقین است و نعم اخرویه که از حیات ابدی
و بهشت جاودانی و رضوان باقی و حور و قصور و عیون و انهار و کشف علوم بی رحمت

استدلال و برہان و انکشاف جمیع حجابہا و التذاذ روحانی و جسمانی و یقین بحصول

مَا تَشْتَهِيهِ الْاَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْاَعْيُنُ بے شایبۂ رنج و زحمت و حشر با نبیین و

صدیقین و شہداء و صالحین یاد کردہ ہمہ ایشان نقد حال اہل جنت است و بے تردد و

طلب و بدون انتظار مستوجب تعب حاصل باز انتظار تحصیل حاصل معنی ندارد

و دولت رضا و قناعت بدرجۂ خود بغیر غنا و طمع درجۂ مافوق ہمہ ایشان را حاصل پس اگر

ناظرہ را بمعنی منتظرہ قرار دہی بسبب انتفای حالت منتظرہ در اہل جنت بی معنی

خواہد بود مگر آنکہ مراد از انتظار انتظار دیدار الہی باشد کہ آن مانند دیگر نعمتہا آناً فاناً

حاصل ایشان نیست ـــــ و انتظار کذائی مستوجب الم است بنا بر رفع این الم

فضل ذی الفضل العظیم منتظران اہل جنت را بفحوای وعدہ صادقہ کتاب و سنت

دیدار خود بایشان ارزانی فرماید کما ہو اجماع سلفنا الصالح من الصحابۃ و التابعین و الائمۃ

المجتہدین علی ہذہ العقیدۃ **قولہ** باز لفظ وجوہ را قیاس باید کرد کہ ہر چند مراد از وجوہ

درینجا ذوات و اشخاص اند اما قاعدۂ بلغاست کہ چون از چیزی بلفظی تعبیر میکنند

آنچہ مناسب آن لفظ میباشد از صفات و کارہا می آرند چنانچہ در وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ

نَاعِمَةٌ وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ قُلُوْبٌ يَّوْمَئِذٍ وَّاجِفَةٌ واقع است

و ظاہر است کہ کار وجوہ رویت و نظر است نہ انتظار نعمتہا کہ آن کار دل است پس

میباییستی گفت قلوب یومئذ مسرورة نعمة ربها منتظرة **قوله** کلام او منتقض است
بفقره بعد از ناعمه که میفرماید وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ زیراکه
رضا و خوشنودی از صفات قلب است نه وجه پس اسناد راضیه بر وجوه از قبیل مجاز
در اسناد است که شایع و متعارف است همچنین اسناد انتظار و استعداد و قابلیت از برای
فیضان نعمت یقینیة الوصول که نضارت و بشاشت وجه از علامات و آثار آنست **قوله**
این قیاس مع الفارق است زیراکه در اِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ حقیقت لغوی است بسبب تعدیهٔ
نظر بالی که آن حقیقت است در رؤیت و معاضد بروایات احادیث صحاح چنانکه سابق
بیان کرده ایم و در وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ناعمه را مقدم کرده اند
برای آنکه حقیقت است در وجوه و راضیه را که مجاز است نسبت بوجوه تابع ساخته
و بدلالت قرینهٔ واضح میشود که بمعنی ظاهرة علیها آثار الرضا است پس فرق میان
هر دو بر ماهر علم بلاغت واضح است و سوای آن ترکیب وجوه ناعمه لسعیها راضیه شبیه
بترکیب زید ثقة لکون عمرو عدلا باشد زید ثقة حقیقت است و عدل مجاز یعنی فرح و عدل
قوله ۱۹ بازو در لفظ وجوه یومئذ تامل باید نمود که چیزی را که مخصوص بآن روز است
تقاضا میکند و اگر ناظره بمعنی منتظره باشد و الی بمعنی نعمت حصوصیتی بآن روز نه
زیراکه در دنیا نیز انتظار نعمتها حاصل است و نضارت وجه خود بالقطع در دنیا و آخرت

مشترک است اگر چیزی دیگر که هم مخصوص بآن روز باشد در بیان نباید لفظ یومئذ مخصوص بکار
میگردد باز در ناظره غور باید نمود که تر و تازگی و تابانی و درخشانی چهره بکدام چیز میشود
بحصول لذت یا با انتظار حصول آن انتظار حصول لذت خود عذابی است الیم که خالی
از کدورت و اندوه نیست و منافات با بشارت وارد و آیه مذکوره مسوق برای
تبشیر مومنین است چگونه موجب خرسندی و افروختگی چهره خواهد بود نعم ماقیل ؎
تیغ هندی و خنجر رومی نه کند آنچه انتظار کند **قوله** ۱۹ از تحقیق سابق معلوم شد که انتظار
بر نعمتهای اخرویه که یقینیة الوصول اند مختص بآخرت است او باعث نضارت و تازگی
وجوه مومنین و این نوع انتظار موجب خوشحالی و خوشنودی است هیچ وجه مقرون غم
و الم و حزن نیست پس بیرون بحث او در سابق مندفع شد دیگر در ینجا اعاده آن بیحاصل و موجب
تطویل لاطایل است فتدبر **اقول** ۱۹ رد این او تمام او پیشتر کرده ایم فلا نعیدها **قوله** ۲۰
باز در مقابله وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ
باید کرد که دلالت بر کمال مناسبت این دو گروه میکند پس اگر اینها نیز در الم انتظار نعمت
گرفتار باشند در الم شریک بدان شوند که اینها را انتظار بلا است و آنها را انتظار عطا
انتظار عطا نیز موجب الم است چنانچه انتظار بلا و درین امر فرقی نیست **قوله** ۲۱ چون
فرق با هم در انتظار از تحقیق سابق مفهوم شد حال در مقابله وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ

تَظُنُّ اَنْ يُّفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ اند کی تامل باید نمود و دیدهٔ حق بین را کشود تا معلوم شود که این مقابله مثبت مدعای ما است یا جماعت اشاعره پس میگوییم که وجوه مومنین و وجوه کفار هر دو ضد یکدیگر میباشند هرچه از برای یکی از انها ثابت شود ضد آن از برای دیگری ثابت خواهد بود نمی بینی که وُجُوهٌ يَّوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ضد وُجُوهٌ يَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ است پس چنانچه فرموده‌اند که وجوه مومنین دران روز در شگفتگی و کشادگی و خرمی و تازه روئی است از این طرف فرموده‌اند که وجوه کفار دران روز در پژمردگی و ترش روئی است وَتَظُنُّ اَنْ يُّفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ یعنی یقین دارند کفار چونکه ظن درین آیه بمعنی یقین است مثل وَظَنُّوا اَنْ لَّا مَلْجَاَ مِنَ اللّٰهِ اِلَّا اِلَيْهِ که عمل میشود بانها اعمال که پشت ایشان را خواهد شکست که مراد عذاب جهنم باشد پس انها منتظر و مستعد از برای وصول عذاب و عقاب خواهند بود پس بقرینهٔ مقابله و تضاد باید معنی اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ چنین باشد که مومنین یقین دارند دران روز بوصول نعمت ابدی و منتظر و مستعد از برای وصول به آن خواهند بود اگر معنی اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ چنانکه اشاعره میگویند این باشد که وجوه مومنین دران روز پروردگار خود را می بینند باید بمقتضای تضاد و تقابل بجای تَظُنُّ اَنْ يُّفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ چیزی ذکر شود که مفاد آن این باشد که وجوه کفار پروردگار خود را نمی بینند

دران روز چنانکه ظاهر است پس خود انصاف بده که این مقابله مثبت مدعای ما میباشد
یا مدعای شما **اقول** این هفوات و مزخرفات را جواب شافی و کافی این است که درین
آیتین کریمتین یعنی در وجوه یومئذ ناضرة و وجوه یومئذ باسرة
تقابل در باسرة و ناضرة است که هردو مسبب الله نه تقابل در اسباب این هردو یعنی
آن روز مومنان تازه رو خواهند بود و کافران پژمرده رو وجه تازه روئی مومنان نقد
رویت الهی است و وجه پژمرده روئی کافران ظن ایشان است بآنکه عذاب پشت
شکن بایشان رسانیده خواهد شد اگرچه ظن در لغت عربی و عرف قرانی بمعنی یقین
آمده است لیکن انتظار بمعنی یقین نه در محاورهٔ بلغا است و نه در لغت عرب عربا
و نه در استعمال قرآن لکن آفرین برین مرد پارسی که عربی تازه تراشیده از مجموع
این بیان معلوم شد که در آیتین کریمتین تقابل بین المسببین است نه بین السببین فا ما اهل سنت و
جماعت را میرسد که اینجا تقابل بین المسببین و السببین از روی مذهب حقه خود ثابت
کنیم که تازه روئی مومنان بسبب رویت الهی است و پژمرده روئی کافران بعلت
محجوبی آنها از حضرت بندگان پناهی و تقابل المسبّبان و السببان **قوله**
و آنچه دیگران گفته اند که نظر بمعنی متوجه کردن چشم است بسوی کسی خواه نکس بنظر
در آید یا نه چنانچه میگویند نظرت الی الهلال فلم اره در قرآن مجید است

تراهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون پس معنی آیه الی ربها ناظرة چنین باشد که بسوی پروردگار خود نظر را متوجه خواهند کرد اگرچه او را نه بینند و او مرئی نشود درین کلام عاقل را تامل ضرورست که انکار رویت همه بنابر این میکنند که رویت را جهت و مقابله و مکان مرئی و اشاره بسوی آن بچشم و وصول شعاع با او ضرورست و این چیزها در حق خدا تعالی محال ست پس چون متوجه کردن چشم بسوی پروردگار که از شیکان در آخرت بوقوع در آید تجویز کردند همه این چیزها را در حق خدا تعالی ثابت نمودند و ایشان همان مثل عرب برایت آمد که گویند فر من المطر و وقف تحت المیزاب و علاوه این شد که کلام الهی بسبب این تصرفات بیجا حاصل رکاکت پیدا کرد زیرا که جستن چیزی مطلوب و نیافتن آن باعث کمال غم و حزن و بیمزگی میباشد این را در مقام مدح نیکان آوردن چه مناسبت و باوجود این حرمان و خیبت سعی فی نالائق چهرهای آنها چرا تابان و افروخته شده است این خود سراسر موجب کشیدگی و ترش روئی است **قوله ۲۱** کسیکه اطلاع درستی بر اقوال علما و ابحاث ایشان ندارد باید مشغول تصنیف و تالیف نشود و گرنه پس از آنکه عالمی نظر به تصنیف و تالیف او کرد و مبلغ او را از علم و اطلاع دانست مورد استهزا و سخریت علما خواهد بود و خلاصه این شخص ننوزند استه و نسنجیده که دیگران چه گفته اند بحث های بیجا میکند و دل خود و امثال خود را بدین گونه مزخرفات

تسلی داده فارغ البال درخانه خود می‌نشیند بگمان آنکه دیگری مطلع بر اقوال علما نیست
و باین مدلیسی که بکار برده از جواب آن عاجز میشوند باری بدانکه بعضی از علما در ابطال
استدلال جماعت اشاعره باین آیت مذکوره وجه دیگر ذکر نموده اند و آن این است
که خلافی نیست میان ما و شما که نظر بمعنی تقلیب حدقه از جهت رویت که مقدمه رویت است
آمده و شما که مدعی اینید که درین آیت بمعنی رویت است نه تقلیب حدقه این اول نزاع
است چه ضرر دارد که نظر درین آیت بمعنی تقلیب حدقه باشد که بمعنی متوجه کردن چشم است
بسوی چیزی و مراد به الی ربها الی نعمة ربها باشد نظیر وجاء ربك ای جاء امر ربك
بشهادت عقل و فهم بعضی از اصحاب و تابعین چنانکه گذشت پس مادام که نفی این احتمال
نشود مدعای شما ثابت نمیشود و احدی از علمای ما رضوان الله علیهم قایل نشده که نظر درین
آیت بمعنی تقلیب حدقه باشد و الی ربها بر معنی حقیقی خود محمول تا آنکه طعن این متخصص
وارد باشد و غرض ایشان از تمثیل نظرت الی الهلال فلم اره و آیت تراهم ینظرون
الیك وهم لا یبصرون اثبات فرق میانه رویت و نظر است نه اثبات تقلیب
حدقه بسوی پروردگار تا آنکه مستلزم جهت و مقابله و مکان و اشاره بچشم بسوی خدا نعوذ
باشد پس مدح نیکان آنست که در آخرت همیشه چشم ایشان متوجه نعمهای گوناگون
باقیه و عطوفتها و مرحمتهای متجدده ایست که خاص به آخرت است بخلاف بدان که

این صفت از برای ایشان نیست و مایوس از رحمت و مستعد عذابهای متنوعه میباشند
اینست که وجوه مومنین همیشه با نضارت و وجوه کفار و منافقین ابدا با بسارت و ترش روئی نیست
پس حال خود انصاف ده که هیچ بحثی ازین بحث هائی که کردی وارد است یا نه **اقول** ۲۱ آنچه گفته
که بعضی از علماء الخ **کاش** نام او می بردی تا میدانستم که از علماست یا جاهلی در زی
علما اگر فی الحقیقت عالم متبحری بود البته از نام و نشانش خبر میدادی لیکن فلیس شخص
سالم الباصره حاضر الحواس مفتوح العین نظر قصد رویت است لغةً و عرفاً و این عام است تقلیب
حدقه باشد یا نباشد و تقلیب حدقه خاص است و رویت مقدسه آلهیه تقلیب حدقه نمیخواهد
پس در معنی اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ تقلیب حدقه ماخوذ نیست بلکه این رویت مصداق فَاَیْنَمَا
تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ پس احتمال تقلیب حدقه از معنی این آیت شریفه مندفع شد
و آنچه تاویل اِلٰی رَبِّهَا الی نعمة ربها کردی یعنی نظر الی نعمة ربها را نظر الی ربها قرار
داده پس نظر الی نعمة ربها نیز الی ربها باشد اگر لازم این زعم تو در نفس الامر واقع حق بود
وجوه مومنان را ناضرة الی ربها ناظرة گفتن فائده نداشت و آنچه دعوی فهم بعضی
از صحابه و تابعین در معنی اِلٰی رَبِّهَا الی نعمة ربها نموده مناقض زعم تست که سابق
ازین جمعی کثیر از صحابه بلکه فهم حضرت نبوی و کل صحابه را درین باب دعوی کرده گفته
معذوری دروغ گو را حافظه نباشد **قولی** ۲۲ و آنچه دیگران گفته اند که وجوه مضاف

محذوف است یعنی الی ثواب ربها ناظره پس بی معنی است زیراکه دیدن نعمت موجب
فرح و سرور و خندانی چهره نمیشود بلکه بحصول آن پس در بیان وجه خندانی چهرهای آنها را
ذکر کردن و ازان سکوت فرمودن منافی بلاغت خواهد شد **قوله** قبل ازین واضح شد
که این تفسیر از جناب امیر و اولاد طاهرین او سلام الله علیهم و بعضی از صحابه تابعین مثل
ابن عباس و سعید ابن جبیر و نافع و مجاهد و امثال انهاست بشهادت علماء ایشان مثل امام
فخر رازی وغیره **حال** باید نافهمی این شخص را ملاحظه نمود که میگوید پس بی معنی است
و حال انکه دیدن نعمتی که مهیا از برای خود شخص است و میداند که بر سبیل یقین آناً فاناً باو میرسد
موجب فرح و سرور و خندانی چهره است گویا این مصنف هرگز معنی لذت چشم را درک نکرده باشد
یا درک کرده خود اغماض میکند **قول** جواب دعوی این تفسیر و تدلیس و تلمیعی که دران بکار
برده پیش ازین نوشته شد تجدید حاجت اعاده آن ندارد **قول** و همچنین آنچه بعضی دیگر
میگویند که نظرت الی فلان بمعنی طمع و توقع نیز مستعمل میشود چنانچه گویند فلانی دست
فلان را می بیند یعنی ازوی طمع و توقع دارد زیراکه طمع و توقع موجب تشویش و تردد میشود
نه موجب خوشی و سرور و بیشتر این لفظ را در مقام طمع جایی استعمال میکنند که حصول
آن طمع یقینی نمیباشد چنانچه گوینده گفته است **شعر** وجوه ناظرات یوم بدر الی الرحمن
یاتی بالفلاح و گوینده دیگر گفته است **شعر** انی الیک لما وعدت لناظر نظر الفقیر

الی الغنی الموسرة و عربان چون در ضیق و فکری گرفتار میشوند میگویند عینی ممدودة الی الله و اما شاخص الطرف الی فلان و در هر یک ازین مورد خوف و رجا مرعی و منظور است پس در معنی آیت اختلالی دیگر بهم رسید که هنوز آنها را بحال خود یقین حاصل نیست که با آنها خواهد شد و با وصف این بی یقینی از کجا ابر ز کیفیت سرور و نشاط کشته اند که افروختگی چهره و خندانی آن بهم رسانیدند بالجمله این کلمات در بیان آوردن بلاشبهه تحریف کتاب الله کردن است نعوذ بالله من ذلک **قوله** ۲۳ به مقتضای آیات و اخبار و اجماع جمیع اهل ملل خوف و حزن و الم از برای مومنین در آخرت نیست چنانکه میفرماید لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ. أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. و امثال این آیات و آنچه طمع و خواهش نمایند از برای ایشان مهیا و موجود خواهد بود پس طمع و توقع حصول نعمت از برای ایشان موجب تردد و تشویش خاطر نیست و متعلق طمع بالیقین درین موضع حاصل پس برایشان است طمع و توقع نعمت و برخداوند است عطای آن لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ پس نفی کردن خوشی و سرور و رد بهر طمع درست نیست و قیاس کردن طمعهای اخرویه بطمع های دنیویه قیاس مع الفارق علاوه آنکه ما در اثبات مدعای

خود این احتمالات را ذکر نمیکنیم شما که مثبت رویت میباشید و متمسک این آیات می شوید
باید سلب همه این احتمالات کنید زیرا که اگر احتمالی بر خلاف مدعای شما راه داشته باشد
اصل استدلال را باطل میکند فافهم ذلک فانه من آداب المناظرة و در ینجا معلوم شد که استشهاد
او بدو شعر مذکور و کلام عرب در این سخن هیچ فایده باو نمی بخشد فتذکر و آنکه گفته است که
این قسم کلمات در بیان آوردن بلاشبهه تحریف کتاب الله کردن است در سابق مذکور شد
که کثیری از اصحاب که از آن جمله جناب ولایت مآب است بعضی آیات بعین چنین تفسیر فرموده اند
تحریف کلام الله کار کسانی است که بر خداوند قهار و سایر خلق واضح اعتقادات است و عمل ایشان
چون عیان است حاجت به بیان نیست **اقول** ۲۳ جواب اکثر این معتقدات که قول تو بر آن
شامل است در سابق مبرهن کرده ایم آنچه گفتنی است علاوه آنکه ما در اثبات مدعای خود این احتمالات
را ذکر نمی کنیم بلکه آنکه تو و امثال تو از فرق مستحدثه اند و اکثر مسایل عقاید شما متفرع بر اصول
اهل اعتزال و آنها اول کسانی اند که خلاف اجماع سلف صالح کرده اند از انجمله این مسئله
رویت است که آنها برای اثبات مدعای خود شان که نفی رویت است احتمالها تراشیده اند
شما آن را بالصفت برده دستاویز خود ساخته اید باین چرا میگوئی که ما در اثبات مدعای
خود این احتمالات را ذکر نمیکنیم ببین که جبائی در معنی آیه الی ربها ناظرة میگوید
که النظر فی الآیة علی معنی الانتظار و الی اسم بمعنی النعمة مفرد الآلاء مضاف الی الهاء فالمعنی منتظرة

نعم ربما باز اگر این احتمال را ثبت مدعای خود نگویند چه گویند و مخفی نیست که چون
مقدمهٔ لفظیه واحد باشد و تنازع بر سر آن درمیان دو فرقه پس احدی الفریقین لابد
مستدل باشد و فرقهٔ اخری را بوجهی مجیب مانع پس هرچه این فرقه در مقابل آن کرد
ایجاباً و سلباً گوید برای اثبات مدعای خودش است و انکار آن از قبیل انکار
اولیات است این است و آداب مناظره نه آنکه تو زعم کرده و آنچه از آوردن شعر و کلام عرب
در ما نحن فیه دق کرفتی از آن قبیل است که قلب فروش بر صاحب محک خورده گیرد شعر
عرب و محاوره ایشان درباب تحقیق لغت حجت مجمع علیها است اگر تو از جهل
انکار کنی اعتباری ندارد و آنچه از تفسیر کثیری از صحابه دعوی کردی جوابش گذشته است
چنانچه بار بار اشاره بآن کرده ایم و آنچه گفتی که تحریف کلام الله کار کسانی است
الخ خرافات موافق عقیدهٔ باطل خود ت گفتی زیرا که بعقیدهٔ شما قرآن مجید محرف
است و امیر المومنین مدت خلافت خود شان در جنگ اهل شام صرف کردند افسوس
که برای یکپاره دنیا این همه مجاهده نمودند لیکن اوقات عزیز را صرف تصحیح و ترویج
کلام الله نکردند و قرآن محرف از میان برنداشتند اگر والی شام را خطهٔ شام ارزانی داشته
او را در تصحیح کلام الله و ترویج آن با خود متفق میساختند بهتر از آن بود که بامید فتح
آن بلاد خون چندین مسلمانان ریخته شده است و کاری نکشود آخر بتحکیم صاحب شام

بجای خود امیر المومنین شد و جناب ولایت مآب بدامت تاسف میکردند و میفرمودند که
اعصی و یطاع معاویة این قصه را در نهج البلاغة باید دید اکنون پنبهٔ
غفلت از گوش و پردهٔ غشاوت از چشم هوش دور کرده بشنو ببین که قرآن حکیم
بحکم وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْنَ محفوظ است و بعین اعتقاد امیر المومنین و سایر ائمه مجتهدین
ملحوظ لَا یَاْتِیْهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیْلٌ مِنْ حَکِیْمٍ
حَمِیْدٍ اگر العیاذ بالله کتاب حمید محرف شده بودی امیر المومنین یعسوب المسلمین امام
الاشجعین که ذات قدسی صفاتش بفضایل زهد و علم و شجاعت و شرافت متحلی بود
و هیچگونه مبالات دنیا و اهل دنیا نداشت اول در تصحیح و ترویجش بجان کوشیدی و هیچ
کاری را در خلافت خود بران مقدم نداشتی و شان آن شیر یزدان از تقیه رفیع و اجل است
لیکن شما چه کنید که اعتقاد تقیه بتقلید مغویان شما را بران وا دارد که قرآن را محرف
اعتقاد کنید ازینجا خوبی اعتقاد و اعمال شما ظاهر میخواستم که پارهٔ از آن نیز اینجا ثبت
کنم لکن نظر بر قلت فرصت بر وقت دیگر موقوف داشتم اگر خواسته باشی این خدمت را
نیز مهیا میشوم قوله از عالم مدینه تفصیل قوله تعالی اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ پرسیدند
و گفتند که جمعی میگویند که مراد نظر بسوی ثواب پروردگار است نه بسوی ذات وی
و بعضی گویند اِلٰی اینجا بمعنی نعمت است المعنی منتظر اند نعمت پروردگار خود را پس گفت

عالم مدینه که این جماعت خطا کردند نه مراد بسوی ثواب است و نه بسوی نعمت پس کجا اند
این جماعت و چرا دور افتادند از فهم معنی قول حقتعالی که در شان کفار و توبیخ تقبیح
حال ایشان فرموده است کَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَّبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوْبُوْنَ یعنی
ایشان از دیدن پروردگار خود در آن روز محجوب و ممنوع اند گفت عالم مدینه مردم
مسلمانان نگرند بسوی خدا تعالی روز قیامت بچشمهای خود و بعد از آن تقریر کرد
عالم مدینه دلیل را بر دیدن مومنان پروردگار تعالی و تقدس را و گفت لَوْ لَمْ
یَرَ الْمُؤْمِنُوْنَ رَبَّهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اگر نمیدیدند مسلمانان پروردگار خود را روز
قیامت لَمْ یُعَیِّرِ اللّٰهُ الْکُفَّارَ بِالْحِجَابِ سرزنش و نکوهش نمیکرد الله تعالی کافران
به بودن ایشان محجوب از دیدار حق پس گفت حق تعالی در شان کفار کَلَّا اِنَّهُمْ
عَنْ رَّبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوْبُوْنَ یعنی تعذیب و تعییر در این است که دیگران
بنعمت دیدار مخصوص و محظوظ باشند و ایشان محروم و مخذول اگر مومنان
نیز محجوب باشند سرزنش کافران در این چه باشد قوله ظاهر مراد از عالم مدینه مالک بن انس
ابن مالک باشد که امام ایشان است و گویا آیه اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ و آیه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ
وَرَسُوْلُهٗ و سوره هَلْ اَتٰی و آیه اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَ نُوْحًا وَّ اٰلَ
اِبْرٰهِیْمَ وَ اٰلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ و آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّشْرِیْ

نفسہ ابتغاء مرضات اللہ وآیہ وانما انت منذر ولکل قوم
ہاد وغیر ذلک من الآیات وحدیث انت منی بمنزلۃ ہارون
من موسیٰ وحدیث ان علیا منی وانا منہ وہو ولی کل مومن
وحدیث علی منی وانا من علی وحدیث ولا یودی عنی الا انا او علی
وحدیث انت منی وانا منک وحدیث انت اخی فی الدنیا والآخرۃ
وحدیث اللہم ائتنی باحب خلقک الیک وحدیث کنت اذا سألت
اعطانی واذا سکتت ابتدانی وحدیث ما انتجیتہ ولکن اللہ
انتجاہ وحدیث انا دار الحکمۃ وعلی بابہا وحدیث انا مدینۃ العلم
وعلی بابہا وحدیث لا یحل لاحد ان یجنب فی ہذا المسجد غیری
وغیرک وحدیث اللہم لا تمتنی حتی ترینی علیا وحدیث لا یحب
علیا منافق ولا یبغضہ مومن وحدیث من سب علیا فقد
سبنی وحدیث فیک مثل من عیسیٰ ابغضہ الیہود حتی بہتوا
امہ واحبہ النصاریٰ حتی انزلوہ بالمنزلۃ التی لیست لہ وحدیث
اللہم من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللہم وال من والاہ وعاد
من عاداہ وحدیث کانت لی منزلۃ من رسول اللہ ولم تکن لاحد

مِنَ الْخَلَائِقِ وحدیث اِنْ تُؤَمِّرُوا عَلِيًّا الخ وحدیث اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ
الثَّقَلَيْنِ اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي اَبَدًا كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي
اَهْلَ بَيْتِي وحدیث مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا
نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَوَى وحدیث مَنْ اَرَادَ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى اٰدَمَ وَعِلْمِهِ
وَاِلَى نُوحٍ وَحِلْمِهِ وَاِلَى اِبْرَاهِيمَ وَتَقْوَاهُ وَاِلَى مُوسَى وَهَيْبَتِهِ وَاِلَى
عِيسَى وَزُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ اِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وغیر ذلک من الاحادیث که در کتب اهل تسنن مسطور است وخود ایشان روایت کرده اند
همه اینها در شان عالم مدینه باشد که قول وفتوی او را حجت ومسند خود میدانند
ودر مقام اثبات مدعای خود ذکر میکنند وتفسیر جناب ولایت مآب وبعضی دیگر
از اصحاب تخطیه مینمایند باوجود آنکه چندین بحث بر استدلال عالم مذکور است کَلَّا
اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ وارد است اولاً آنکه محجوب اعم است
از محجوب از رویت ومحجوب از ثواب رحمت وثانیاً آنکه مراد به محجوب درین مقام مطرود
وغیر مقبول است بقرینه آیه وَلَا يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ
وثالثاً آنکه قاعده اهل عربیت است چنانکه در مطول ملا سعد تفتازانی نقلاً از
سکاکی که تقدیم ما هو حقه التاخیر مفید حصر است ودرین آیه لفظ

از برای محجوب بودن و حق آن تأخیر از محجوب بودن است پس تقدیم آن از برای افاده حصر است
واگر مراد محجوب بودن از رویت حق باشد اختصاص بآن و ندارد زیراکه در دنیا محجوب
از دیدار حق هستند بخلاف آنکه هرگاه مراد محجوب از نعمت و رحمت و ثواب باشد که در آن وقت
حصر درست است بجهت آنکه کفار در آخرت محجوب از نعمت و رحمت اند نه در دنیا زیراکه
در دنیا رحمت رحمانی است و آن عام است مر مومن و کافر را و در آخرت رحمت رحیمی است
و آن خاص بمومن است و بس رابعا آنکه تفسیر این عالم مر این آیت را معارض است با تفسیر جناب
ولایت مآب و اولاد طاهرین او علیهم السّلام و حسن و مجاهد و قتاده و ابی مسلم و بعض مفسرین
دیگر که میفرمایند یعنی محرومون عن ثوابه و کرامته پس قول او با وجود این معارض از حجت و
اعتبار ساقط خواهد بود و کما لایخفی و خامسا آنکه سرزنش و تعییر کفار در ینست که باختیار خود دست
از نعمتهای غیر متناهیهٔ باقیه که بعضی از آنها را ذکر نمودیم کشیدند و خود را در عذاب
ابدی و خسران سرمدی انداختند بموجب آیه مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ
فَعَلَيْهَا حال خود انصاف بده که جای تعییر و سرزنش ایشان است یا نه این است حال ادلهٔ
عقلیه و نقلیهٔ مثبتین رویت جناب باری عز شانه در مذهب ایشان فافهم چون فارغ
شدیم از ابطال عقیدهٔ اشاعره پس مناسب این است که مختصری از ادلهٔ خود که بافهام
عوام نزدیکتر است ذکر نمائیم بدانکه اعتقاد امامیه و معتزله آن است که چنانچه در دنیا

محال و ممتنع است که جناب اقدس باری جل شانه بچشم سر دیده شود همچنین در آخرت
هم و دیدن او سبحانه محال و ممتنع بدلائل عقلیه و نقلیه اما عقلیه پس بعضے از ان در ذیل ابطال
مذهب اشاعره تحریر یافت و اما نقلیه پس اجماع اهل بیت علیهم السلام و قول بعض
اصحاب و تابعین در تفسیر آیات مذکوره صریح آیه لَنْ تَرَانِي و آیه لَا تُدْرِكُهُ
الْأَبْصَارُ آنهم سمت تحریر یافت باقیماند ذکر بعضی احادیث متواتره المعنی
که مروی از اهل عصمت و طهارت علیهم السلام است پس میگوئیم که محمد ابن یعقوب
کلینی نور الله مرقده در باب ابطال رویت در اصول کافی فرموده است محمد ابن ابی
عبد الله عن علی ابن ابی القاسم عن یعقوب ابن اسحٰق قال کتبتُ الی ابی محمدٍ
علیه السلام اسأله کیف العبدُ یعبدُ ربَّه و هو لا یراه فوقّع علیه یا ابا یوسف جلّ سیدی
و مولائی و المنعم علیّ و علیٰ آبائی ان یُریٰ قال و سألته هل رأی رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ربه فوقّع ان الله تبارک و تعالیٰ اریٰ رسوله بقلبه من نور عظمته ما احبّ یعنی
محمد ابن ابی عبد الله از علی ابن ابی القاسم که او از یعقوب ابن اسحٰق روایت کرده است
که گفت نوشتم بسوی ابی محمد که مراد جناب امام حسن عسکری علیه السلام باشد
دران نوشته سوال کردم که چگونه بنده عبادت کند پروردگار خود را حال آنکه او را
نمی بیند پس آن جناب توقیع کرد بر او یعنی نوشت که ای ابا یوسف جلیل و بزرگ است

سید و مولای من و منعم بر من و بر پدران من از آنکه دیده شود گفت یعقوب ابن اسحق
که دران نوشته باز سوال کردم که آیا دید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رب خود را
یعنی در شب معراج پس توقیع کرد آن جناب علیه السلام که بدرستیکه خدا تعالی نمود
رسول خود را در قلب او از نور عظمت خود آنقدر را که دوست داشت و در امالی
شیخ صدوق از عبد الله ابن سنان از پدرش مرویست که گفت حاضر شدم
نزد جناب جامع مناقب و مفاخر امام محمد باقر علیه السلام پس داخل شد شخصی از خوارج
و عرض کرد یا ابا جعفر اَیَّ شیءٍ تَعبُدُ قال اللهَ تعالی قال رَأَیتَهُ قال علیه السلام لَم تَرَهُ
العُیُونُ بِمُشاهَدَةِ العِیانِ لکِن رَأَتهُ القُلُوبُ بِحَقائِقِ الاِیمانِ لا یُعرَفُ بِالقِیاسِ و لا یُدرَکُ
بِالحَواسِّ و لا یُشبِهُ بِالناسِ مَوصُوفٌ بِالآیاتِ مَعرُوفٌ بِالعَلاماتِ الحدیث یعنی ای
ابا جعفر چه چیز را بندگی و عبادت میکنی آن حضرت علیه السلام فرمود خدای را آن شخص
خارجی عرض کرد که آیا دیده او را آن حضرت فرمود نمی بینند او را چشمها بمعاینه
و عیان و لکن می بینند او را قلوب و دلها بحقایق ایمان و انوار عرفان شناخته نمی شود خدای
سبحانه بقیاس و درک نمی شود بحواس و شبیه نیست بناس موصوفست بآیات
و معروفست بعلامات قدرت او ذات او را نمیتوان شناخت مولف گوید که چگونه چیزی را
توان شناخت که هر چند معرفت به آیات او زیاده شود موجب زیادتی حیرت و سرگردانی

خواهد بود چنانکه جناب مقدس نبوی علیه السلام که باجماع مسلمین اعلم از انبیا و ملایکه
و جمیع حکما و عقلا بود مع ذلک در وقتیکه آیه قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا نازل شد مگر آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض میکرد رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تحيرا و در جای
دیگر میفرماید مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ پس دیگران را طمع دران امر بیهوده خواهد
بود و ایضا در اصول کافی است که احمد ابن ادریس از محمد ابن عبد الجبار از صفوان ابن یحیی
از عاصم ابن حمید از ابی عبد الله علیه السلام که جناب صادق علیه السلام باشد که گفت عاصم
ابن حمید ذَاكَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عم فِيمَا يَرْوُونَ مِنَ الرُّؤْيَةِ فَقَالَ الشَّمْسُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا
مِنْ نُورِ الْكُرْسِيِّ وَالْكُرْسِيُّ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ وَالْعَرْشُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ
جُزْءًا مِنْ نُورِ الْحِجَابِ وَالْحِجَابُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نُورِ السِّتْرِ فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فَلْيَمْلَئُوا
أَعْيُنَهُمْ مِنَ الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ یعنی گفت عاصم ابن حمید که مذاکره کردم با جناب
صادق ع چیزی که عامه روایت میکنند از رویت جناب باری جلشانه پس فرمود آنحضرت
عم که شمس جزویست از هفتاد جزو از نور کرسی و کرسی جزوی است از هفتاد جزو از نور
عرش و عرش جزویست از هفتاد جزو از نور حجاب و حجاب جزویست از هفتاد جزو
از نور ستر پس اگر این جماعت که قایل برویت اند صادق باشند پس خوب نظر کنند
یعنی بنظر تمام بسوی شمس در حالیکه زیر ابر نباشد و ایضا در اصول کافی از ابو الحسن موصلی

از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود جاء حبر الی امیر المومنین علیه السلام فقال یا امیر المومنین هل رأیت ربک
حین عبدته قال عم ویلک ما کنت اعبد ربا لم اره قال وکیف رأیته قال عم ویلک لا تدرکه
العیون فی مشاهدة الابصار ولکن رأته القلوب بحقائق الایمان یعنی آمد یکی از علماء
یهود سوی جناب ولایت مآب عم وعرض کرد یا امیر المومنین آیا دیدی پروردگار خود را
وقتیکه عبادت وبندگی کردی او را جناب صادق عم فرمود که پس فرمود جناب امیر
عم بآن عالم یهود که وای بر تو عبادت نکردم پروردگاری را که ندیدم عرض کرد چگونه
دیدی یا امیر المومنین او را پس آن حضرت عم فرمود وای بر تو نمی بینند او را چشمها
در مشاهده دیدها ولکن می بینند او را دلها بحقایق ایمان یعنی ایمانهای حقه ثابته و ایضا از عبد الله
ابن سنان از جناب صادق عم در تفسیر قول حق سبحانه لا تدرکه الابصار حدیثی
مرویست که در آخر آن میفرماید الله اعظم من ان یری بالعین یعنی خداوند عالم عظیم
و بزرگتر از آنست که دیده شود بچشم و ایضا در اصول کافی از صفوان ابن یحیی مرویست
که گفت سألنی ابو قرة المحدث ان ادخله علی ابی الحسن الرضا عم فاستاذنته فی ذلک
فاذن لی فدخل علیه فسأله عن الحلال والحرام والاحکام حتی بلغ سؤاله الی التوحید فقال
ابو قرة انا روینا ان الله قسم الرؤیة والکلام بین نبیین فقسم الکلام لموسی ولمحمد الرؤیة
فقال ابو الحسن عم فمن المبلغ عن الله الی الثقلین من الجن والانس لا تدرکه

الابصار ولا يحيطون به علما وليس كمثله شيء الیس محمد
قال بلی قال کیف یجیٔ رجل الی الخلق جمیعا فیخبرہم انه جاء من عند الله وانه یدعوہم
الی الله بامر الله فیقول لا تدرکه الابصار ولا یحیطون به علما ولیس
کمثله شیء ثم یقول انا رأیته واحطت به علما وهو علی صورة البشر الحدیث یعنی سوال کرد
مرا ابو قره محدث که وارد کنم او را بر جناب امام رضا علیه السلام پس اذن گرفتم از آن جناب از برای
او پس اذن داد آن جناب پس داخل شد ابو قره پس سوال کرد از مسائل حلال و حرام و احکام
تا اینکه رسید سوال او بمسئله توحید پس گفت ابو قره که بدرستیکه ما روایت کرده شدیم
اینکه خداوند عالم قسمت نموده است رویت و کلام را میان دو پیغمبر کلام را از برای موسی
علیه السلام و رویت را از برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که پس که رسانیده است
از جناب خداوند بسوی انس و جن آیه لا تدرکه الابصار و آیه لا یحیطون به
علما و آیه لیس کمثله شیء آیا محمد صلعم نرسانیده است ابو قره عرض کرد بلی
پس آنجناب علیه السلام فرمود که چگونه میشود مردی مبعوث شود از جناب خداوند بسوی همه خلایق
پس خبر دهد ایشان را اینکه آمده است از جانب خداوند که دعوت کند ایشان را بسوی خداوند
بامر او سبحانه پس میگوید که لا تدرکه الابصار و لا یحیطون به علما و لیس
کمثله شیء پس میگوید که من دیده ام او را بچشم خود و احاطه کرده ام به او از حیثیت

علم و حال آنکه او خود بر صورت انسان و بشر است این حدیث طولانی است خوفا للتطویل
بهمین قدر اکتفا شد و احادیث مرویه از اهل عصمت و طهارت عم درین باب بسیار است
چون بنای این عجاله بر اختصار و ایجاز است از اطناب و تطویل اعراض نمودیم و نختم
الکلام فی هذا المرام و نحمد الملک العلام علی التوفیق بالاتمام و نصلی علی افضل الانام
محمد و آله علیهم السلام **اقول** ۲۴ آوردن قول امام مالک رض درینجا بنا بر آنست که او از
احباب اهل بیت و اصحاب ایشان و روایتی که میکند هرگز گنجایش تقیه دران نیست و خود مشهور
نیز از تقیه بری است و از عادت اوست که البته بدون تحقیق از آل و اصحاب هیچ مسئله
از مسائل تفسیریه یا حدیثیه یا اعتقادیه یا عملیه روایت نمیکند پس تفسیری که او کرده باشد هر آئینه
مقرون بتحقیق و مستحق تصدیق تواند بود خصوصا که او از خلص یاران امام جعفر صادق
رض بود و آنچه از آیات و احادیث ذکر کرده البته در حق امام مالک نیست بلکه بعضی خاص
درباب جناب مرتضوی است و برخی در عامه اهل بیت و بندی در حق عترت که او با
آن حضرت باشند و علی کرم الله وجهه یکی از ایشان و چندی از جمله آن عام است
بعموم صفت و نوع مثال نو مخصوص بجناب حیدری داشته اند تفصیلش اینکه
انما یرید الله الآیه درباب امهات المومنین نازل شده خصوصا چنانکه سباق و سیاق
آیات کریمه دلالت صریحه بران دارد و بعدازان بدعای آن حضرت صلی الله علیه و آله

وسلم جناب سیدة النساء و حسنین کریمین و علی کرم الله وجوههم و عباس و اولاد امجادش در عموم آن داخل
شدند چنانچه روایات صحیحه ما فصاح از آن میکنند و آیه انما ولیکم الله بروایت بعض مفسرین مشهور از ابی جعفر امام
باقر رضی الله عنه قال نزلت فی المهاجرین و الانصار قیل له سمعنا انها نزلت فی علی قال هو منهم و بقول جمعی از مفسران
انها نزلت فی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و ما سبق آیت که در قتال مرتدین واقع شده
موید این قول است و قول آنکه نزلت فی علی ابن ابیطالب رضی الله عنه خاصة روایت ثعلبی و
روایاتش نزد محدثین اعتباری ندارد و بیشتر روایات او در تفسیر عن الکلبی عن ابی صالح
وهی اوهی ما یروی من التفسیر عندهم و ابن خلکان گوید که کلبی از یاران عبدالله بن سبا بود
که میگفت علی نمرده است باز بدنیا رجعت خواهد کرد و در لباب التفسیر گفته که این آیت
در شان عباده بن الصامت نازل شد وقتیکه از حلفای خودش از یهود بیزار شد بر خلاف
عبدالله بن ابی ابن سلول که او از انها بری نشد و بقول جمعی از مفسران در شان عبدالله
بن سلام و یاران او نازل شد که چون ایمان آوردند قوم ایشان یهود بودند از ایشان قطع
کردند ایشان گفتند یا رسول الله ان قومنا هجرونا پس این آیه نازل شد و قرینه سیاق
یعنی ما بعد این آیت معین این معنی است انتهی اما نظر بقاعده مقرره العبرة لعموم اللفظ
لا لخصوص السبب امام مالک و دیگر مومنان نیز در شمول این آیت داخل توانند بود و
سوره هل اتی مکی است باجمعها قبل از هجرت و قصه نذر صوم برای صحت حسنین رضی الله

عنہا و تصدق بان او طارہر ہمہ ثابت روز نزول آیات یُوفُونَ بِالنَّذرِ الی آخر سورة اگر
صحیح بودی تعلق بمدینه داشتی نه بمکه پس مناط نزول این سوره بجناب مصطفوی اہل
بیت ایشان رنگ ثبوت ندارد و نظر بعموم لفظ آن عالی جنابان را نیز شامل است و غیر
ایشان را نیز از جهت عموم صفت پس امام مالک ضرو امثال او شامل این عموم خواهند بود
و آیت اِنَّ اللهَ اصطَفیٰ اٰدَمَ وَنُوحًا امام مالک نیز شمول دارد زیرا که او از آل
ابراہیم است از بنی اصح و آیت وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشتَرِی نَفسَہُ ابتِغَاءَ
مَرضَاتِ اللهِ الخ در تفاسیر معتبره مذکور است که انها نزلت فی صہیب بن سنان الرومی
اخذه المشرکون لیرتد فقال انی شیخ کبیر لا ینفعکم ان کنت معکم ولا یضرکم ان کنت
علیکم فخلونی وما انا علیه فقبلوا منه فنزلت وَمِنَ النَّاسِ الخ و جمعی از شیعه گویند
که در شان جناب علی علیه السلام نازل شد و جماعتی از خوارج زعم کنند که در حق ابن
ملجم نازل شد و اهل سنت و جماعت او را اشقی الاولین والآخرین خوانیم و حدیث
اَنتَ مِنِّی بِمَنزِلَةِ هَارُونَ مِن مُوسیٰ وَاِنَّ عَلِیًّا مِنِّی الخ در باب ترک
آنحضرت جناب علی را بمدینه برای صیانت امہات المومنین و غیرہن بود و نه دال بر آن
که ہر روایتی که از حضرت علی آید روایت صحابی دیگر را در مقابله آن نباید شنید اگر شنید
قول حضرت علی را رد کرده باشید یا آن حضرت را تخطیه کرده حاشا و کلا و ہمچنین

اِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَاَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مورد آن وقتی بود که جناب
مرتضوی را قاضی یمن کرده فرستاده بودند جمعی از مردم آن نواح شکوه آن جناب
بمدینه آورده شایع وذایع ساختند حضرت مقدس نبوی بارشاد این حدیث مهر سکوت
بردهن آن گله گذاران گذارد و علی منی وانا من علی نیز ازین باب است و حدیث
لا یؤدی عنی الا انا او رجل منی درباب برائت از مشرکین بود ولفظ او علی بجای او رجل
ادا نمی کند از طرف من مگر من یا مردی از من ۱۲
منی بقرینه مقام آنکه حضرت مرتضوی اظهار برائت از مشرکین در حج اکبر کرده بود داخل
کرده بعض است انت منی وانا منک صحیح المعنی است چنانچه فرمود وسلمان منا
تو از منی و من از تو کنایت است از کمال اتحاد، تو اتصال [illegible] ۱۲
اهل البیت وانت اخی فی الدنیا والآخرة آنجا ارشاد شد که آنحضرت درمیان
دو دو صحابی از انصار و مهاجرین عقد اخوت بست جناب مرتضوی گریان آمد که چرا
درمیان من و دیگر صحابی عقد اخوت نبستی آن سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم برای
تسلی خاطر گفت انت اخی فی الدنیا والآخرة وظاهرست که اخوت اسلامی و ابن عمی
تو برادر منی در دنیا و آخرت [illegible] ۱۲
درمیان حضرتین متحقق بود ودر حق کسانیکه بجز اخوت اسلام اخوت بنی عمی نبود نسبت
اخوت خود سرفرازی بخشیده چنانچه در حق عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفته که لا تنسنا
یا اُخَیَّ من صالح دعائک وحدیث اللهم ائتنی باحب خلقک الیک
درست است وحبیت آن جناب مانع اجابت دیگری نیست وحدیث کنت اذا
[illegible]

سَألتُ اَعطَانِی وَاِذَا سَکَتُّ اِبتَدَانِی بیان جود و حسن اخلاق محمدی است

سوال میکردم وی طلبیدم از آنحضرت چیزی میداد مرا و چون خاموش میشدم می داد مرا بی سوال و آن مقام محبوبیت است ۱۲

با سایر اصحاب همین حسن سلوک مسلوک بود و شرح آن فنا تر میخواهد و حدیث ما انتجیته ولکن الله انتجیه

من راز نه گفتم

انتجیه در جواب کسانی فرمود که گفتند طال ما انتجی ابن عمه چون آن حضرت بکمال درجه محبوب اصحاب بود تا دیر سرگوشی با حضرت مرتضوی داشت یاران گفتند که بسیار دیر سرگوشی کرد با پسر عم خود یعنی دیگران مشتاق سخن جان پرورش تا دیر ماندند دران حال ارشاد این حدیث شد و حدیث انا دار الحکمة و علی بابها و حدیث انا مدینة العلم و علی بابها بطرق ضعیفه

من سرای حکمت ام و علی در آنست اصل این حدیث از ابی الصلت عبد السلام بن صالح هروی نیست که شیعی است ولیکن جمعه

مروی است و حدیث لا یحل لاحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک مورد این است

روا نیست مر هیچ یکی را که جنب بگذرد درین مسجد غیر من و غیر تو ۱۲

که در خانه ام المومنین عائشه صدیقه و علی مرتضی راه بمسجد نبوی داشت و در حالت جنابت این حضرات را از مرور بمسجد نبوی چاره نبود و عائشه صدیقه نیز درین امر شریک است و حدیث اَللّٰهُمَّ لَا تُمِتْنِی حَتّٰی تُرِیَنِی عَلِیًّا وقتی فرمود که جناب مرتضوی را بقضای

خداوندا میران مرا تا آنکه بنمائی مرا علی را دلالت دارد بر غلبه محبت آنحضرت او را و عالم او بفراق وی رضی ۱۲

یمن گسیل کرده بود و ایام وفات شریف قریب رسیده و حدیث لا یحب علیا الا مومن

دوست ندارد علی را مگر

ولا یبغضه الا منافق درست است لیکن تونسی آنرا مبدل کرده و حال حب و بغض اصحابه و امهات المومنین نیز همین حکم دارد و حدیث مَنْ سَبَّ عَلِیًّا فَقَدْ سَبَّنِی در باب جماعتی از اهل یمن وارد شد که آن جناب را به غلول متهم داشته بودند و مثل این حدیث در باب

خیانت کردن در غنیمت ۱۲

عباس رض و غیره نیز وارد است و حدیث فیک مثل من عیسی الخ بیان حال اکثر فرق شیعه و خوارج

... سی که دشنام دهد علی را پس بتحقیق دشنام داد مرا رحمت الله لازم می اید از سب ...

ولو اصب ست و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه

وعاد من عاداه نیز در رد ہمان جماعت تہمت پیشہ اہل سن بوده و امثال شما آنرا دلیل

خلافت بلا فصل قرار داده اید و حدیث کانت لی منزلۃ من رسول اللہ الخ

صحیح المعنی ست چہ جناب مرتضوی در کفالت آن حضرت بوده و ابن عم و داماد و جار

صالح و حسن الصحبۃ و حسن التعلم بود و حدیث ان تؤمروا علیا شطر حدیثی ست کہ ذکر شیخین

رضی اللہ عنہما در انجا ثابت ست تو بحذف آن آورده و حدیث ثقلین شامل ہمہ اہل

بیت ست و حدیث سفینۃ نوح نیز دستور و حدیث من اراد ان ینظر

الی ادم و علمہ الخ پیش ہیچ محدثی از محدثان اہل سنت ثابت نشده سخن مختصر مراد

بیان معانی و موارد آیاتی کہ آورده بود اما فضائل جناب مرتضوی ہمہ مقبول و مسلم

لکن در آن ہا ازان نیست کہ روایات دیگر اصحاب مقابل روایات آن جناب ہرگز قبول نباید

کرد و ہر کہ قبول کند رد قول آنجناب یا تخطیہ او حاشاه ثم حاشاه کرده باشد بلکہ بحکم اصحابی

کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم عمل ماست رد و تخطیہ کار شما مع کل ہذا تفسیر آیاتی

کہ ازان جناب آورده یکدام روایت صحیح صریح محتج بہا پیش ما اہل سنت و

جماعت ثابت توانستی کرد و آنچہ از کتب مذہب خود ت آورده بدو وجہ

قابل احتجاج نیست اول آنکہ تقیہ بر ائمہ و ہمچو شما ائمہ فرض وقت مذہب شما ست

چنانچه **کلینی** از امام جعفر صادق علیہ السلام آوردہ کہ نہ حصہ دین در تقیہ است
ونیست دین کسی را کہ تقیہ ندارد ونیز ازان جناب آوردہ کہ فرمود بر تسدید بر دین
خود بپوشید از اتقیہ زیرا کہ نیست ایمان کسی را کہ تقیہ نبود **و** از حضرت امام محمد باقر
علیہ السلام آوردہ کہ تقیہ دین من و دین آبای من است ونیست دین کسی را کہ تقیہ
نباشد **و** صاحب کشف الغمہ از حضرت امام علی ہادی آوردہ کہ فرمود اگر گویم
کہ تارک تقیہ ہمچو تارک صلوٰۃ است ہر آئینہ صادق باشم انتہی افسوس کہ تو تقیہ
گذاشتہ مردود این سو ومطرود آن سو گشتہ و آنچہ گفتی کہ چون فارغ شدم از ابطال
عقیدہ اشاعرہ الخ رسالہ **جوابش** آنست کہ ابطال عقیدہ اشاعرہ خیالی است
فاسد وباطل چنانچہ در مباحث سابقہ ثابت کردہ ایم و آنچہ گفتی اعتقاد امامیہ
ومعتزلہ آنست الخ محال وممتنع بدلایل عقلیہ انتہی **جوابش** آنست کہ از جملہ آنچہ
قلم فرسائی کردہ ہمین عبارت منصفانہ بر لوح انصاف نقش بستہ کہ از جملہ ہفتاد وسہ
فرقہ اسلامیہ بغض صحابہ در سہ فرقہ یافتہ میشود یکی امامیہ دوم خوارج سوم اصول معتزلہ
کہ چہار فرقہ اند **و** صلیہ **و** عبیدیہ **و** نظامیہ **و** جاحزیہ وہمہ اینہا منکر دیدار الٰہی اند
در آخرت وعجب از انصاف تو کہ خوارج را با خودتان درین عقیدہ یاد نکردہ وآنچہ
گفتہ اما عقلیہ یعنی دلایل پس بعضے ازان در ذیل ابطال مذہب اشاعرہ تحریر یافت

جوابش اینکه آن مع لایل لا طایل را بطوریکه باید وشاید در مباحث سابقه رد کرده ایم
وآنچه گفته اما النقلیه یعنی ادله پس اجماع اهل بیت الخ تحریر یافت جوابش اینکه
اجماع مزعوم تو بسه وجه کلا اجماع نیست اول وجوب تقیه بر ان حضرات چنانکه مذهب
امثال تست پس نقض در محل نزاع نتواند بود دوم عدم اعتماد بر روایات امثال شما بسبب
فقدان وثوق بر رجال اسانید شما از ینجاست که جمهور متاخرین از مجتهدین شیعه گفته اند
که در کتب اصول اربعه یعنی در کافی کلینی و تهذیب ابو جعفر طوسی و استبصار او
و من لم یحضره الفقیه تالیف محمد بن بابویه اخبار ضعیف بل موضوعه بسیار است و پاره
از ان در مباحث سابقه نیز نوشته ایم سوم موافقت اهل بیت با صحابه و تابعین
که بدین اجماع کرده اند چنانکه سابق گذشت و دعوی بی سند تو موافقت صحابه و تابعین را
در تغییر آیات با خود تان مردود است لانک ناقل فنطلب منک صحة النقل ولم تات بها بعد
علاوه جای اکثر صحابه و تابعین را بجانب خود کشیده و جا با موافقت بعض ایشان با خود
دعوی کرده ان هذا الا اختلاق و تفسیر کریمه لن ترانی ولا تدرکه الابصار چنانکه
نیست این مگر بافتن دروغ
باید پیشتر نوشته ایم فلیطالب ثمه آنچه گفتی که باقیماند ذکر بعضی احادیث متواتر المعنی
که مروی از اهل عصمت و طهارت علیهم السلام است این قول تو منقوض است بانکه مصداق
احادیث صحاح و حسن در کتب حدیثیه شما مفقود است چنانکه سابق بشرح مساعیه گذشت

تا به احادیث متواتر المعنی چه رسد و معهذا این تواتر مزعوم به ممنوع است بر وی ابتی که شیخ ابن بابویه در فصل ادعیه ماثوره از کتاب من لا یحضره الفقیه دعای طویلی آورده که در ضمن آن این عبارت است از امام ابی جعفر ثانی اللهم انی اسئل خشیتک فی السر والعلانیة وکلمة الحق فی الغضب والرضا و برد العیش بعد الموت ولذة النظر الی وجهک وشوقا الی لقائک پس طلب لذت نظر بجانب جناب مقدس الهی دلیل است بر صحت وقوع رویت در آخرت و نیز همین شیخ مذکور در کتاب مزبور یک حدیث طویل بر وجوب سجده شکر بر هر مسلم بارشاد امام ابی عبدالله عم آورده و در آخرش این عبارت است که قال الامام ولا یبقی شئی من الخیر الا قالت الملائکة فیقول الله عز وجل ثم ماذا فیقول الملائکة ربنا لا علم لنا ویقول الله عز وجل اشکر لکما شکر لی واقبل علیه بفضلی وارید وجهی و جمله ارید وجهی نص است در محل نزاع و دال است بر صحت وقوع رویت در آخرت اما آنچه تو بزعم خود وت پنج حدیث از اقوال ائمه آورده هر یکی از آن نص در محل نزاع نیست بلکه افاده معنی عدم رویت الله در حیات دنیا میکند • قرینه تقیه نیز بموجب مذهب شما قایم است پس قابل احتجاج نباشد چه در قول ابی محمد حسن العسکری جل سیدی و مولائی والنعم علی وعلی ابائی و در قول آنجناب ان تبارک وتعالی اری رسوله بقلبه من نور عظمته ما احب مراد منع رویت او تعالی در حیات دنیا است و همچنین در قول امام ابی جعفر محمد بن الباقر لم تره العیون بمشاهدة العیان وامام ابی عبدالله فلعلوا

اعینهم من الشمس لیس دونها سحاب بیان منع تملیه عین است نه انکار مطلق رویت و اہل سنت
و جماعت نیز منکر این تملیه اند و مثبت رویت مطلقه پس نص شد در محل نزاع و قول
امیر المومنین در جواب حبر که لا تدرکه العیون فی مشاهدة الابصار الخ منع ادراک عیون است
در حیات دنیا نه انکار رویت در عقبی و قول امام ابی الحسن الرضا ثم یقول هو صلی الله
علیه و آله و سلم اَنَا اُشار بِعینی و اَحَطتُ به علما و هو علی صور البشر
در منع رویت باین حیات و احاطه علی رب تعالی و منع بودن او تعالی در صورت
البشر واقع است و معهذا قرینه تقیه از مامون که پادشاه وقت و معتزلی و شدید التعصب
در اعتزال بود قایم است پس این همه نصوص در محال نزاع نتواند بود خصوصا دو حدیث
دیگر از کتب شیعه بیشتر ذکر کرده ایم نص است در محل نزاع باثبات رویت الهی در آخرت

هذا آخر ما تیسر لنا فی اثبات الحق و ابطال الباطل و الحمد لله الذی
یحق الحق و یبطل الباطل و الصلوة علی رسوله
محمد و علی آله و اصحابه اطهار اطهار

خاتم رساله



خاتمہ رسالہ از فایق باسالیب نظم و نثر جامع ہرگونہ فضل و ہنر برادر عزیز القدر نور العین مولوی قاضی رضاحسین صاحب سلمہ اللہ الوہاب

شہد ثنا و شکر شکر نثار بارگاہ منعم لایزالی است کہ جانبازان وادی طلب را در دار خلد جزا الصلای موعید صادقہ تنغیم نعیم استغراق مطالعہ جمال خویش لذت کام جان بخشید، و تشنہ لبان صحرای شوق را بنشیر شربت رویت مقدسہ کہ از عاظم نعما جنت است ذرہ وار سوی خورشید تابدار بقلب سالم ما سواہ جان خورشید۔ اللھم نسالک القرب منک والنظر الیک فی الدنیا بقلوبنا وفی الآخرۃ باعیننا و جواہر زواہر صلوات زاکیات و درود نامحدود ایثار خورشید پسین و نور اولین است کہ در جنبش ازل سحنجل وجود عدیم البدلش باقتباس انوار فیضان مفیض وجود انفس و آفاق منظر مخدرات سراوقات حدوث و قدم گشت و در آویزش ابد منشور کاتب قدرت علی الاطلاق مُہر امکان آن ختم المرسلین بانقش نگین وجوب درست نشست مشعل رسالت آن گلگونہ ادیم آدم رونق بخش قندیل کعبہ و چراغ افروز مشکوۃ حرم بہ پیشگاہ جاہ و حضرت جلالش رومی روز چتر زرین مہر بر دوش و زنگی شب حلقہ سیمین قمر در گوش۔ اما بعد بر مستبصران محقق کہ مرات ضمیر منیر مہر تنویر شان مجالی انوار حسن مطلق است روشن و مبرہن باد کہ مولف این کتاب جناب

خدام ملک الکلام والی شرع و صاحب احکام مفتی چار مذهب اسلام حامی سنت و ماحی بدعت
محقق حق و مبطل باطل و مثبت صدق و واقف رموز خفی و جلی المؤید من فضل الله
الرحمن مولانا مولوی مفتی محمد علی خان ادامه الله السبحان نسباً نایطی مذهباً اشعری و ولادةً
ویلوری اند که از مضافات دار الاستیناس مدراس است و نایط طائفه ایست از قوم
قریش که بخوف آشوب فتنه حجاج بن یوسف که پنجاه هزار علما و سادات و شرفا را عمداً
بغیر حق کشته از بلده مبارکه مدینه طیبه جلا گزیده خود را به بنادر و جزایر بحر هند انداختند
و در اماکن اقطار و اطرافش اقامت و توطن ساختند در سنه ۷۵۲ هفصد و پنجاه و دو از هجرت
نبویه علی صاحبها افضل الصلوة و اکمل التحیه این فرقت و هجرت واقع گشت و قریش
نام قبیلة البیت معروف پدر آن قبیله نضر بن کنانه و از فرزندان اسمعیل بن
ابراهیم و از اجداد سرور انام علیه و علیهم الصلوة والسلام است هکذا ذکر النووی فی کتب
التواریخ مثل الکفایة الطالبیه و غیرها و کذا فی صحاح الجوهری بعد از آنکه هر کسی از آن
طائفه در سواحل هند بگوشه خزیده و برای خود مامنی برگزیده با واجداد آن حضرت
بحکم سلاطین عظام و حکام اسلام حیدرآباد و مدراس خدمات احتساب و قضا و فتا
قیام و اقتدام داشتند حالا این حضرت نیز با وجود حق پژوهی و شغل تالیف و تصنیف
که اکثر احیان مقصور همت والا نهمت میباشد متمکن چار بالش حکومت و سروری

وداد رسائی است و با مداد ربانی برنگ قاضی محکمهٔ آسمانی فرمان لازم الاتباع و واجب الاذعان
با نقش نگینش توام و فتوای قضایش بحکم حتم دوراز قدح و با نامهٔ قضا همچشم
و با بلیغ قدر همقدم هنگام تحریر احکام دست مبارک در اثبات براهین دعوی روشن
تر از ید بیضا و شکاف کلک گوهر بین سلکش منبع ظلمت و نور فصاحت الفاظ و متانت معنی
خطش نیزهٔ خطی است نظر دوز مقلب ظلمات و میل کش چشم مدعیان نال خامهٔ ندرت
رقمش چون عمود صبح صادق نشانداز آفتاب قدرت حق و جعد قلمش توتیای چشم
بانوی جهانتاب مطلع و مشرق بیاضش سیمای آئینهٔ انظار و سوادش کحل الجواهر
دیدهٔ اولی الابصار **قطعه** گر خطوط شعاع دیدهٔ عقل :: همه را بر سر هم افزائی بقیاس
کمال اوست چنانکه بکرنا هتاب بپیمائی :: راقم این سطور المعتصم بلطف رب الکونین
رضا حسین احسن الله شانه فی الدارین قاضی ضلع گنتور که در اقتباس انوار کسب و تعلم
هر گونه علم و فن از آن خورشید فضل و هنر به همین شرف نسبت اخوت ممتاز و به
همین عزت رافت برادری آن حضرت که سهیم و عدیل و کافی و کفیل عطوفت
پدری است میان اخوان روزگار گوی مباهات می بازد بمیامن تربیت آن نیر اوج فضل و
کمال خاک ضعیف این نحیف نیاز ناصیهٔ همسنگ ناهید و جبین است بدیوان تالیف
تصنیف شریفش مانند عطارد بمنصب کتابت مامور بوده بدین خدمت اکتساب سعادت نموده

چون خدا کریمست بمیان جان محکم می بندد از جملهٔ تصنیفات کثیره و تالیفات شهیرهٔ آن بلبل هزار
داستان هندوستان آنچه که بخط خاص نوشته جریده جریده و ذخیرهٔ سعادت اند و ختم و دفتر
دانش نامهٔ فضل و هنر آموختم تفصیلش بترتیب تالیف چنین است هزار داستان
ترجمهٔ الف لیله باغ ارم شرح یوسف زلیخا اکسیر اعظم در تهذیب اخلاق نور
الابصار در اصول فقه صراط المستقیم فقه شافعیه جواهر اربعه تاریخ ائمه
اربعه مرقات الجنات در عقاید و غیره باب چهل و یکم مرقات الجنات
در رویت حضرت یزدانی معقود است ملا مهدی اخباری ایرانی که تازه از ایران فضله
خوار دوزله بردار خوان نعمت بعض بندگان هندوستان جنت نشان شد و بود حسب عقیدهٔ
فاسدهٔ خویش که خدا منکر را این رویت نصیب نکند و در آخرت معامله با وی مثل بعقیدهٔ خود
او فرماید برای اظهار علو حال و رفعت شان خویش میان جهال و اشرار و تشکیک اذهان
ناقصان به تشنیع و تضعیف دلایل رویت که فی الحقیقت انکار نص صریح و ظاهر آیات
قرآن مع حدیث شریف است رساله نوشت آن حضرت رد اعتراضات و ابطال
استدلالات بطوریکه در آن محل خدشه و جرح و مقام رد و قدح باقی نماند نموده آن جواب
را در کتاب جداگانه قرار داده بنام نامی نصرة الناظرین موسوم فرمود
سبحان الله این کتاب مستطاب در اثبات رویت مقدسه حضرت [illegible] اخلاق [illegible]

بی نظیر و لاثانی ست دلایل ساطعه اش ساطع ایمان و براهین قاطعه اش قاطع کفر و خذلان

هر لفظ روشنش چون مشعل کلیم ظلمت زدای وادی انکار فراعنهٔ منکران و جحیم و حکم

جمع فرعون ۱۲

بهیه اش مانند شهاب ثاقب قبائل دهٔ رجیم ابالسهٔ بانعان رجیم و بارقهٔ حروفش خاطف

جمع ابلیس ۱۲

بصر خفاشان معترضان لئیم اِنْ هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِیْنَ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهٗ بَعْدَ

نیست این کتاب مگر پندی مر عالمیان را و هر آینه دانید خبر این کتاب را پس

چون مادهٔ تاریخ این کتاب لغزیست بلا مریه و ریب در بلاغت و فصاحت شکیب از بیان

از زمانی ۱۲

منصف مزاجان حق نصیب می بردار اهم غیب چنان بخاطر فاتر رسید قطعه

بچشم سر گردید رویت حق در این سرای نهفت سال از اول از سر اشراق

مطلع شمس رویت حق گفت چون این دو یکتای دریای نورانیت که فی نفس الامر

بی ۱۲

مرآت انعکاس تمثال جمال حق و خیال شاهد مطلق ست بسلسلهٔ نظم و انتظام در آمده

رشک صدف زرین سپهر و غیرت درج نگارین نجوم و قمر و قرهٔ عین طالبین عصر گردید

و در استحسان آن خیرات حسان که جالب تحسین و آفرین از بزرگان دین و خلان زمان

بود از هر کنار جواهر آبدار رسائل و نکار ابکار علماء اعلام روزگار به نثر و اشعار البسیل

رونمای آن آیت رویت از هر دیار رسید این راقم اندیش بر عادت مستمره

و وظیفهٔ مقررهٔ خویش خواستم که آن جواهر نادرهٔ عصر را علی ترتیب الوصول در خاتمه

کتاب بسلسلهٔ جمعیت منتظم گردانم تا بمصداق شعر فکن حدیثاً حسناً ذکره

فانما الناس احادیث ہے ذکر خیر و حدیث حسن ہند بکان ہے یعنی این اضعف انام علی الدوام
والاعوام بر زبان خاص و عام ابنا روزگار و اخوان اعصار جاری و برقرار ماند
اللّٰھم انا نسئل رؤیتك والنظر الی جمالك یا واجب الوجود
فارزقنا بکرمك و بطفیل حبیبك صاحب المقام المحمود صلی اللّٰہ
علیہ و علیٰ اٰلہ الطاہرین واصحابہ الراشدین برحمتك یا ارحم
الراحمین **صورت کتاب مستطاب** جناب معلی القاب عنوان
صحیفۂ شرف و جلال دیباچہ رسالۂ فضل و کمال عالم معقول و منقول کاشف معضلات
فروع و اصول امام اوباء زمان قدوہ بلغاء جہان افضل اماثل و اعیان سلطان اقالیم نظم
و نثر ذی الحشمۃ و الافتخار حضرت مولوی محمد خیر الدین خان بہادر المتخلص احمد دام اللّٰہ
فیضہ الامجد نوید صحت ذات آن معدن کمالات فرحت دہ جان صداقت منزل و آن بعد
رضیہ رسالۂ رویت نور بخش بصائر بصیرت دل کرد **قطعہ** تا آوردہ ہدیہ از آن کل کل
من دوست دارش کہ تھا وا تحاب تو کہ ہر دم بباغ خلق محمد علی ہند ہے ریحانیتن رائحہ و
بوتراب بو ہے جزاکم اللّٰہ عوض این حسین تحفۂ حسنیہ بر جزای بے منتہای مرضیہ رب البریہ
واشتہ بردہ **قطعہ** کہ از نتایج افکار مخلص ست اکتفا کردہ میشود **قطعہ** این رسالہ بود ان
چوب ثبوت الحق ہے کہ بکعبہ سر بے مغز تبان کردہ شق ہے حامی مذہب ناجی بہ ثبوت رویتے

زهق الباطل من فواتح الکتب قد جاء الحق که سال تالیف شد از مصرع جارم حال که بی کم و بیش در اعداد
۱۲۷۴
چو چند ز منطق که رفض شد مندرس و مضمحل اهل بدعت که در سن سنت محمد علی استاد سبق که
الیضاً منه و وخت بر قامت تامه به ثبوت میت که آن کسائی زمان کسوت تو نور است که
رونق مذهب ناجیه کامل گردید که دین باطل چو کتان بپرده و در عریانی که **صورت**
کتاب شرف الاماثل بدر الافاضل حلال مشکلات حدیث و تفسیر تحریر کبیر شهیر
نیر اعظم سماء علم و هنر حضرت مولوی محمد صبغة الله المخاطب بدر الدوله بهادر قاضی
الملک دامت برکاته کرمنامه بهجت طراز مورخه غره شعبان سنه ۱۲۷۴ هجری معه کتاب [illegible]
مولفه گرامی به تعجیل موصول گشته ممنون و مشکور ساخت رساله مذکوره ملاحظه کردم بسیار خوب
و پسندیده است الله سبحانه مولف را جزای خیر دهد بیست و سیوم شعبان سنه ۱۲۷۴ هجری
روز پنجشنبه **صورت کتاب** فرید عصر نقاد علوم نقلیه وحید دهر نقاد فنون
عقلیه ماهر حل عویصات منظوم و منثور الامام العالم العلامه حضرت مولوی محمد فصیح الدین
صدر الصدور نور الله صدره السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بذریعه تقدیم مرام ابراز
گرامی مواصلت سراسر افادت و مسرت که لاتحصی و لاتعد است مشهود ضمیر منیر شفقت
تخمیر میگرداند از فضل الهی عاصی مع توابعین مقرون حمد و شکر و نوید خیریت و جمعیت
آن شفیق هر وقت مطلوب و مستدعی است اولا کرمنامه الطاف شمامه و ثانیا رساله

مولفهٔ گرامی بفاصلهٔ شش روز بر سبیل تپال عز وصول و شرف نزول فرموده ممنون
و مسرور و یاد فرمائیها ساخت حق سبحانه جل شانه آن شفیق را باین خوبی و خلاق و یاد فرمائے
محبان قرین عافیت و برآمد مقاصد دیرگاه سلامت و خوشحال دارا د رسالهٔ مرسله را دیدم
نهایت خوب بدلایل واضحه و براهین ساطعه نیکو مربوط و نزد شیعه که بمذهب امامیه زعم
دارند همین یک مسئلهٔ رویت معظم معتقدات است چنانچه تقی صاحب فیاضی نیلوری
نسخهٔ در نحو مسمی بسلم النحو که نوشته اند دران در بیان حروف ناصبه بدین عبارت مرقوم
پذیرفته لن برای نفی تأبید است لهذا امامیه قایل رویت نیستند پس در مدرسهٔ ارکات جواب
آنرا بر حاشیهٔ همان مقام نوشته شده ازان صاحب موصوف بسیار ناخوش شدند
و بجناب حضرت مولوی سید احمد صاحب قبله مرحوم و مغفور مدرس شکایت طلبه بردند
و دیگر سید رضا نامی شاید شوستری بوده باشم از بندر بمبی آمده چندی مقیم در بندر
تلچری بوده در همان مسئله اکثر بحث میکرد چونکه علمای آنجا ملیباریان و شافعی المذهب
هستند تقریرش پیش رفت نمی شد قبل از پنج سال در تقریب عروس بسم الله خوانی
حسین علی صاحب فرزند جعفر صاحب ابن میر باقر مشهور نیلوری در مکان عاصی تشریف فرما
بودند دران محفل ذکر همان مسئله برآمده بایکدیگر گفتگو میکردند و یکی از میان لطیفه نمود و گفت
چرا بحث میکنید و پر ظاهر است که ثمرات اخروی بر وفق معتقدات دنیوی میباشد

چونکه اعتقاد این صاحبان بعدم رویت است خصوص با نبیها هرگز نخواهد شد و ازین نعمت
عظمی محروم خواهند ماند الحاصل رساله گرامی خصوصاً دران نواح که اکثر ملایان و تابعان
شان نشده و غلو در مذهب خود دارند برهان قاطع است که کسی بران سبقت نتوان
کرد جزاکم الله فی الدارین خیرا صورت **کتاب** مشکوة انوار معارف و بحر جواهر
لطایف سراج العلما الکاملین تاج النبلاء العارفین محیی السنه و علم الهدایة حضرت
مولوی شاه محی الدین قادری دام ظله العالی پس از سلام سنت سنیة علی صاحبها
الصلوة و التحیة مشهود خاطر شریف آنکه التفات نامه مورخه چهاردهم شعبان که بکمال
کرم نامزد فقیر فرموده بودند معه رساله مرسله بحمل بهنگی رسید و بر نوید خیریتها آگاهانید ورود
رمضان و فکر اتمام و طبع رساله جواهر الحقایق از جواب آن الی الآن باز ماند محمول بر اغماض نفرمایند
و این مسکین را همان محی الدین پارینه شناسند و از خود نافراموش نمانند المرء مع
من احب حدیث متفق علیه است رساله مرسله بمطالعه درآمده پسندیده آمد بارک
الله فیکم و فی کل شانکم فقیر وجود شریف را غنیمت اهل سنت و جماعت میداند الله
ابقاکم اما مردم بسیار اند و سخن شناس کم انداز انداختن دُر در بر در شکن دل میگریزد
و فقیر آن مکرم را درین زمان جهالت توامان جوهری میداند خدا کند که هر دو رساله فقیر که
جواهر الحقایق و جواهر السلوک انداز نظر شریف بگذرد بخاطر میرسد که علوم آنها فطری

والهامی است ؎ اگر پادشه بر در پیرزن ؛ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ؛ و درینولا

آن هردو رساله در مدراس طبع میشوند دل سنخها وارد قلت فرصت از ترجمان آن

مانع قلم بود زیاده الله معکم انما کنتم **صورت کتاب** قدوة النبلاء و عمدة

الفضلا مظهر کمالات انسانی مصدر فیوضات رحمانی واقف اسرار صوری و باطنی

مولوی مفتی محمد قدرت علی ادام الله قدرته رساله فیض قباله مملو افادت عوالم استفادات و

مر خاص و عام عقیب نامه دلنواز لمعهٔ فیضان افروخته بهره اندوز استفادت نامه موسوم

و متانت و سلاست عباراتش و بلاغت و فصاحت فقراتش معرا از ایجاز مخل و مبرا

از اطناب ممل گوی تفوق بر مولفان مشاهیر زمان میربود و ضبط مطالب و لطافت

اشاراتش آوازه انا ولاغیری بگوش نازک خیالان فکر بلند میدمید و نظم برهان

لمیه و انیه بانقطاع سلسلهٔ نزاع لفظی و معنوی واقعه بین مذاهب کلیه پرداخته و منصبت

اهل سنت و جماعت نوعیکه خصم را مجال معارضه نماند بوجه احسن نوخت او تعالی اثرات

فیض آیاتش بدین فیض رسانی خلایق عام و دفع شکوک از اهل اسلام با عزاز و اکرام

منصور و مظفر و سرسبز و شاداب داراد **صورت کتاب** صدر علمای

معقول و منقول فخر فضلای نحریر و فحول زینت آرای مسند شریعت غرازیب افزای

چار بالش ملت بیضا علامة العلما فخر الفضلا نبراس البلغا ثالث النیرین بالرای

الثاقب حضرت مولوی محمد حسین صاحب قاضی القضات ممالک محروسه مدام
ما رحمت برکاته و لازالت حسناته عنایت نامه اولا و کتاب که خلاصه فصل الخطاب بود
ثانیا بعز ورود معزز و مفتخر و مستفید فرمود نیازمند را که حوصله علمی ندارد با عطای
تحفهٔ فاضلانه سرفراز که فرمودند ممنون یک عمر نمودند الحق تحقیقاتیکه دران فرموده اند
مثل تدقیقات محقق دوانی و وارداتیکه دران آورده اند بمنزله وقایع معلم
اول و ثانی بوده اند بلکه ازان زاید و بران اقتباس فهم معارض مذهب نابغ ناتوان شد

صورت کتاب قدوهٔ ارباب بلاغت عمدهٔ اصحاب براعت

فاضل محترم مولوی محمد اعظم لا زال سالما بالنبی الاکرم شرف ورود عنایت نامه
اخلاق رقم و وثیقهٔ کرامت بهدم مرتبه چهاردهم شعبان المعظم سنه ۱۲۶۷ هجری
بافزایش مراتب اعزاز و اکرام این خادم پرداخت و بیاد فرمائیها ممنون و مشکورم
ساخت رساله که در اثبات رویت حضرت حق جل و علا تصنیف فرموده اند فی الحقیقت
گلشنی است که گلهای رنگارنگ مضامین متنوعه دران شگفته و نهر معانیش چون
نهر سلسبیل تشنه لبان آب وصال را زلال تسکین بخشیده عندلیب زبان در گلشن
تعریفش بقصور موصوف و بلبل لسان در بستان توصیفش نوا دانی معروف هر چند قضیه
اسلامی است که در زمرهٔ منکران همچو آن معجزات خواهد نمود که یهود آنرا دیده دست

بر سبلت میگروانید ند ولی در حق سالکان مسالک سنت و جماعت و ناهجان مناهج شریعت نورانی شمعی ست که از خس و خاشاک شبه محفوظ میدارد جزاکم الله فی الدارین خیرا من ابجد خوانِ لوحِ نادانی راچه یارا که حرفی ازان دفتر بلاغت بر صفحه فهم نویسد و یا فقره ازان در میزانِ تعقل بسنجد صرف حسنِ ظنِ ما الا ست که مرا هم یکی از اهل تحقیق میشمارند الله تعالی مومنان را توفیق گلچینی ازان گلشنِ هدایت بخشد و یوم القیمة بدولتِ دیدارِ خود کامیاب فرماید بمنه و کرمه زیاده جز آرزوی ملازمت چه عرض نماید از جواهر ابکارِ افکارِ نقاوهٔ دودمان مصطفوی و خلاصه خاندان مرتضوی نخبة البلغاء و قدوة الکاملین مولوی شاه علاء الدین صوفی اعلی الله شانه قطعه

نصیرِ ملتِ پاک ظهیرِ مذهبِ حق		نوشت حجت لامع و ساطع رویت
نکته ها تفِ غیبش کنوش لم		دلیل ساطع و برهانِ قاطع رویت
انکار بود که رفض و خروج	تا ایسامنه	سنه ۱۲۷ خارج است از خصایل سنی
مذهبِ منکران رویت حق		ضد بود با فضایل سنی
ملا محمدی که از رهِ انکار		شد ز رویت چو سایلِ سنی
یک ساله به تبیا ست قوی		افضل کل رسایلِ سنی
گفت استاد فاضلِ کامل		گشت ز و شیعه مایل سنی

دید باطل چو هر دلیل خود	شد بانصاف قایل سنی
هاتف غیب گفت تاریخش	غالب آمد دلایل سنی ۱۲۷۴

از دلایلِ فضایل ناظم بی مثال و شاعر بی بدل خادم شرع مبین قاضی محمد فصیح الدین رفع الله قدره **قطعه** محمد علی در معنی چو سفت ٭ شده جلوه گر حق و باطل نهفت باندک تأمل خرد از رفیع ٭ سنش مبحث رویت حق بگفت ۱۲۷۴ **ایضا منه** فقیهان درین بحث اکثر رسایل ٭ نوشتند و این جمله هست او فتح شدم طالب سال الیف آنرا ٭ خرد از رفیع گفت تاریخ او فتح ٭ بیاید محمد علی زباطل گذشت که بالله بر حق بود رویت حق ٭ ۱۲۷۴ **صورت کتاب** محلی بفضایل و فواضل واوب قرة عین سیادت و حسب واقف بدایع فنون ادبیه ماهر صنایع علوم عربیه ترکیب بخش مفرح شعر و سخن مزاج شناس معجون هر علم و فن صاحب فکر بلند و طبع متین عزیزی حکیم میرزین العابدین طال عمره و زاد قدره سپاس بیقیاس منعم حقیقی راست که صحرا نوردان بیدای بیدای اشتیاق را خلیل آسا بوعدهٔ صحیحه نعمت نعمت سلوای رویت خود که بالتذاذ کام و زبان طالبان نعمتی است بی مانا سرفراز فرمود و تشنگان وادی آسی فراق را مثل موسی لبشرط اتباع شعبه نعمای جمال که مآل ایشان مترصدان این وادی بغیر بینش نباشد مبشر نمود جل جلاله و عم نواله

۱۱۱۲
۲۰۱
۱۳۱۶
۴۲
جمع
۱۲۷۴

وجواهر زواهر صلوة وتحیات نثار جناب شاهدی است که در مبادی فطرت شجود وجود
جو وشن بیع ترتیب و ترصیع حسن بو بیت مشهود حقیقی مربیست بر انعکاس مرایای
انوار غوامض و اسرار حضرت کردکار مظهریست باقتباس نایرو کوهر گران بها تحیات و
تسلیمات ایثار جناب عالی نسب امی لقب است که تکون عالی و تولد بنی آدم از کتم عدم
بطفیل حضرت مفترض الاطاعت سرخ روئی کونین بغازه کاری مشاطه شفاعت اوست
لمولفه رباعی ای ذات تو دیباچه دیوان وجود ٭ زیبن مرتقد سیانشاد آدم مسجود
حقاکه تو بی شاهد یکتای خدا ٭ بر دعوی این نکته بود جمله شهود ٭ آفتاب جهانتاب دربار
جلالش از نا ر پود شعاعی منصوب بخدمت خیام و شوخ گیتی فروز ماه در حشمت
سرایش ادنی غلام قمر سیما نام و تحایف رحمت و لطایف سلام بر روان آل اطهار و صحابه
کبار که حصن حصین شهرستان ملت بهیه و مبادی دین متین اند باد و امّا بعد بخدمت
ناظران فیض نشان و طبع اقدس ستبصران الاوود انیع واضح میکرداند مولف این کتاب
مستطاب جلیس مسند حکومت مقیم بیت المعدلت ... عز مظهر سپهر فطانت
عالی وقار والا اعتبار فخر اماثل و اشباه رشک ... ایات فی بجاه عالم متدین فاضل
متین حضرت مولانا مفتی مولوی محمد علی خان ادامه الله الرحمن که قلم عطار دو قمش
عمود یست بقیام کعبه معانی و طبع رسایش کندی ست صید مضامین عالی النسبه گلگشت

رشتهٔ گوهر مطالب آبدار بپیچ و تاب حروف نازک خیالش رشک جعد محبوبان
روزگار از فصاحت بیانش سحبان وائل بعویل مجادلهٔ خود محزون و از طلاقت زبانش حسان
بوجه خسران لسان بندامت مقرون حین تقریر با حیا و رفات حمات معلومات اعجاز
ریزه ریزه ۱۲
نفیسوی نگار می برد و سامع بگوهر افاده اش اویزهٔ گوش عقل می نماید و هرچند که راقم
این عنوان المعتصم بفضل رب العالمین هیچمدان آثم غلام زین العابدین عفی الله عنه
مجازاً یکی از فرزندان ممدوح است اما بمراعات پرداخت و تربیت متنعم و ترحم و عنایت
و مهر و عاطفت پدری ممتاز از نفس حقیقت بمجازم و در حین حضوری تا وقوع مهجوری
که بقاید تقدیر جاده مسافرت شده رخت اقامت بدار السلطنت فرخنده بنیاد حیدرآباد
صانه الله عن الشرور و الفساد در نهاد و خود را بمایدهٔ نعمت خداوند نعمت جناب
فیضمآب معلی القاب ملازمان حضرت نواب مختار الملک بهادر ادام الله اقباله
رسانید به تشریب شربت درس و تعلیم لذتی می یابم و چون کتاب نظرة الناظرین
که مداد سطور این رساله سواد چشم اصحاب یقین است و بیاض قرطاس این صحیفه سفیدی
چشم ارباب بینش متین و خطش بتکحیل چشم بصیرت میلی از انارت و نقطه اش خال چهره
شاهد مآل منظر اهل بصارت خامهٔ علیل نوال در غلاف سواد حروف صد کعبهٔ جمال ارباب
فواد باستعداد محرمان مشتاقان ودیعت نهاده بنظر فیض منظر علما و فضلا که از اعیان

واعوان و ارکان و حشام مقام حیدرآباد واند در آمد لب و زبان باستحسان و الحان توصیف آن که فی نفس الامر جاذب تحسین و تا شف جالب آفرین ست کشا بزرگان و جواهر
افضل گستر شمار تاریخ تالیف رساله یادگار زمان که نقشی بدون آن بصفحهٔ جهان خلود و وجود ندارد در رقیم و تسلیم فرمودند پس هم آن علی ترتیب ایصال شان درین وریح داخل و مندرج کردم و هی هذه از نوادر نکات طبع سلیم و ذهن مستقیم افضل شعرا و امدار اکمل فصحا روزگار مرجع مهام اعلی واد فی وجه الدین خان معنی احسن الله وجهه فی الدین و الدنیا **قطعه** آن فاضل و هر مادی ین مبین تصنیف ساکرد بنزهت حق سال تصنیفا و بگفته معنی از اصل ایمان رساله رویت حق **ایضاً منه**
۱۲۷۴

چون فاضل و هر یش ارباب شهود
کرده ظاهر رساله رویت حق

تصنیف عجیب او بدیده معنی
گفته نادر رساله رویت حق
۱۲۷۴

از آیات فصاحت و بینات بلاغت افصح شعرا متقدمین املح فصحا متاخرین فاضل کامل نادر وحید جوهر فرید اعظم علی خان بهادر متخلص بامید اعظم الله شانه قطعه تاریخ باتخرجه **قطعه** سرآمد فضلا خاتم محمد علی نوشت و کسی خوش شواد رویت حق بروز حشر که بیشک و شبه مومن را کند بعین کرم شاد شاد رویت حق امید گفت درین سنه جواب تصدیق نصیب کرد رویت مباد روی حق
۱۲۷۴

از کلام منیف و افکار لطیف جودت طبع شریف کاشف مضامین متین
وسید میر احمد علی شهید اعلی الله مکانه **قطعه** شد نسخه از خان محمد علی ارقام که
کز رویت حق کرد ورق رفع حجاب ٭ تاریخ فراهم شدن از فکر شهید ٭ آیینه دیدار عیانست کتاب ٭
از درر کلام بلاغت نظام فرید عصر و وحید دهر جامع مفاخر و مناقب میر مهدی ثاقب
ادامه الله الوهاب قطعه تاریخ با تخرجه **قطعه** صاحبی کرد نسخه تصنیف ٭ که کسی
در جهان ندید و شنید ٭ بی الم گفت ثاقب این تاریخ ٭ هر که این نسخه دید حق را دید ٭ ۱۲۷۴
از نتایج طبع حاضر و ذهن وقاد علامه دهر استاد عهد و عصر فاضل متبحر بی نظیر و عدیم
الفیض مولوی میر شمس الدین فیض لا زالت شموس افاضته بازغة **قطعه**

شد مرتب رسالهٔ رویت	بهر نقض عقیدهٔ فاسد
سال تاریخ او رقم زد فیض	رویت او حقست ای حاسد ۱۲۷۵
وله چون کتاب رویت آمد بوجود	از پی اثبات دیدار خدا
سال تاریخ تمامش گفت فیض	نفی رویت کی کند مرد صفا ۱۲۷۵
وله چون مرتب کتاب رویت شد	بهر مشتاق دید جل و علا
فیض تاریخ او رقم فرمود	حق بود در رویت حق یکتا ۱۲۷۵
وله هزار شکر خدا که کتاب خانهٔ غیب	کتاب رویت حق شد حوالهٔ سنی

شمار سالِ کمالش بگفت فیض مبین	دلیل رویت حق این رساله سنی ۱۲۷۵
وله تصنیف چو شد رسالهٔ رویت حق	پیداست بیک نقطه او صد لطف
تاریخ شمار سال او فیض نوشت	رب ارنی دلیل رویت بالطف ۱۲۷۵

ایضاً تاریخ سال طبع رساله از وجیه الدین خان منفی قطعه ما دی نسب حق قدوه دین

طرفه مجموعه کتابے انشاء سال مطبوع رقم زد منفی حجت رویت حق جل و علا ۱۲۷۵

ایضا منه فقرهای مجاوبه

یقول الحق جل جلاله فسوف ترانی ۱۲۷۵

لاتدرکه الابصار الا فی یوم الوعد ۱۲۷۵

لاتدرکه الابصار فی بلاد الفناء ۱۲۷۵

لاتدرکه الابصار الا یوم القسط ۱۲۷۵

لاتدرکه الابصار الی یوم الایقان ۱۲۷۵

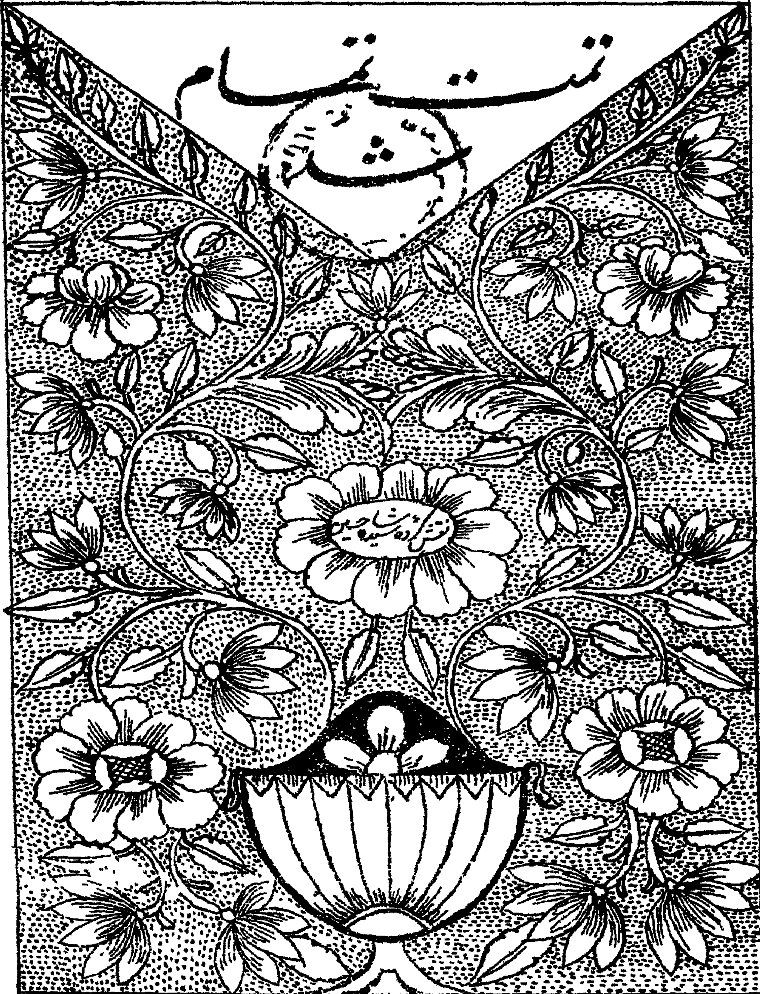
تاریخ سال طبع از شاه علاء الدین صاحب

مصرع

ضیای دیدهٔ ما و ارباب یقین بادا

۱۲۷۵

تمت تمام



جدول دافع الاغلاط کتاب نصرة الناظرین

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۳	معترهٔ	معتبرهٔ	۴۴	۱	آدَی	اُدَرَی
۳	۶	بن سلمه	بن سلمة	۴۴	۵	قوله	قولی
۴	۶	کلماتٌ	کلاتٌ	۴۴	۸	خبر ممکن	جز ممکن
۴	۸	بِعَلِی	بِعَلِیٍّ	۴۵	۴	ازے	ازلی
۴	۹	اِبنِ اَبِی طَالِبٌ	اِبنِ اَبِی طَالِبٍ	۴۵	۸	لَن اَرَی	لَن اُرَی
۷	۷	نایم	نائیم	۴۶	۷	بسی از هر عیب و نقص	هستی از هر عیب و نقص
۲۰	۴	جسم جسمانی	جسم و جسمانی	۴۶	۷	بازگشتیم	بازگشتم
۲۰	۱۱	جُمَعَ	جَمَعَ	۴۶	۱۰	بجدید توبه	تجدید توبه
۲۸	۹	با امتناع	تا امتناع	۴۶	۱۵	ازبرآ	ازبرای
۲۹	۱	ای عزیر	ای عزیز	۴۷	۱	مناد ایهٔ	مفاد آیهٔ
۲۹	۴	درمکان	ونه در مکان	۴۷	۶	تلقیق	تلفیق
۲۹	۷	قیاس اب بسیار سخن	قیاس است بسیار سخن	۴۷	۷	و ان	واین
۳۰	۵	سب	سبب	۴۷	۱۵	نضیحت	نصیحت
۳۱	۲	ارکیکه	ازکیکه	۴۹	۱۱	یُضَاعَفُ	یُضَاعِفُ
۳۳	۱۱	داوه آید	واده اید	۵۰	۱	دعوی ضعیفان	دعوی ضعف آن
۳۳	۱۳	سلان جعفری	سلمان جعفری	۵۲	۱۱	دجور	وجور
۳۴	۱۰	نقاق	نفاق	۵۲	۱۲	ولدان خواهند دید	ولدان را خواهند دید
۳۶	۶	برزغم	بر رغم	۵۴	۹	اما تقابل + و مکان	اما تقابل + و امکان
۳۹	۴	به بنیم	به بینیم	۵۴	۱۳	اما عدم	اما عدم
۳۹	۸	موسی را این سوال	موسی اگر این سوال	۵۴	۱۵	اما وصول + و انتفاء	اما وصول + و انتفاء
۴۰	۱۳	باران	بارآن	۵۶	۱	وعباوة	اوعباوة
۴۲	۷	فرموند	فرمودند	۵۶	۲	ازصحاج	ازصحاح

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶	۴	وسالیه	وسالبه	۷۴	۱۴	حدیت	حدیث
۵۸	۹	آخروی	اخروی	۷۶	۴	وعلة العلل ست	وعلة العلل است
۵۹	۴	ازشاه + آوردی	ازشاهان + آوردی	۷۸	۴	قوله	قوله
۵۹	۷	بردی	بروی	۷۹	۷	بنا بر معنیٰ	بنا بر معنی
۵۹	۱۴	یا امیر المومنین	با امیر المومنین	۷۹	۱۲	ولایت آنجناب بی شائبه	ولایت آنجناب و دیگر اصحاب بی شائبه
۶۰	۱۰	کبند	کنند	۸۶	۹	منسوب الیه مضاف الیه	منسوب الیه و مضاف الیه
۶۲	۴	وَیُطَہِّرَکُمْ	وَیُطَہِّرَکُمْ	۸۸	۱۴	ورماه آینده	در ماه آینده
۶۲	۱۱	بموه + بذیل	بخود + بذیل	۸۹	۹	لقت	نعمت
۶۳	۱۴	فرموه	فرمود	۸۹	۱۴	وازذیلت	ورذیلت
۶۴	۳	کسیله	کسیکه	۹۰	۱۲	تغیرمیکنندر	تغییر میکنند
۶۵	۱	بعبدی	تعبدی	۹۰	۱۵	ظاهرست	ظاهر است
۶۵	۱۳	مبنی	مثنی	۹۲	۱۲	باید کرد	تأمل باید کرد
۶۶	۸	اشرف	اشرف	۹۵	۶	ورالیشان	وبرایشان
۶۶	۹	غا	غلا	۹۷	۶	عام ست	عام است
۶۷	۲	فریب	قریب	۹۹	۹	رَبَّنَا اللّٰهُ	رَبُّنَا اللّٰهُ
۶۷	۹	بر برعنقا است	بر پرعنقا است	۱۰۲	۱۵	نعمت ست المعنی	نعمت است یعنی
۶۸	۸	متواتره	متواتر	۱۰۳	۱۰	تغیز	تغیر
۷۱	۱۴	الاشتمالها	لاشتمالها	۱۰۳	۱۲	این انس	ابن انس
۷۱	۱۵	انتی	انثی	۱۰۴	۹	لَا یَحِلُّ	لَا یَحِلُّ
۷۲	۵	ان بطرو	ان یطرو	۱۰۵	۱	اِن تَوَمَّرُوا	اِن تُؤَمِّرُوا
۷۲	۹	والصناف	وانصاف	۱۰۷	۱۱	ما احَبَّ	ما اَحَبَّ
۷۲	۹	الخُنَس	الخُنَّس	۱۰۹	۲	گرر	مکرر
۷۳	۱۵	میدانستند	میدانستند	۱۰۹	۱۳	وعرس	وعرش

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲	۳	ولنصل	ونفصل	۱۲۰	۱۰	اوردہ	آوردہ
۱۱۳	۲	نقاش	نقاش	۱۲۰	۱۵	بمشاہدہ العیان والالم	بمشاہدۃ العیان والماقول الالم
۱۱۴	۱	نزول	ونزول	۱۲۰	۱۵	فلیملوا	فلیملئوا
۱۱۴	۲	مرتضوی اہلبیت	مرتضوی واہلبیت	۱۲۱	۵	أنارا تتہم	أنارا تینہ
۱۱۴	۱۰	این ملجم	ابن ملجم	۱۲۱	۶	صورب	صورت
۱۱۵	۱۲	بجر اخوت	بجز اخوت	۱۲۱	۹	ودیگر ازکتب شیوہ	ودیگر ازکتب شیعہ
۱۱۵	۱۴	اینتینی یاحبت	ایتینی یاحبت	۱۲۲	۶	عاظم	اعاظم
۱۱۶	۳	این عمہ	ابن عمہ	۱۲۳	۸	افصل الصلوۃ	افضل الصلوۃ
۱۱۶	۵	یاپسر عم	باپسر عم	۱۲۳	۱۲	ابا واجداو	آبا واجداد
۱۱۶	۶	مابیا	بابیا	۱۲۴	۵	نظر دور مقلبت	نظر دو منقلبت
۱۱۶	۷	وحدیت	وحدیث	۱۲۵	۱۳	والطال	وابطال
۱۱۶	۱۱	وحدیت	وحدیث	۱۲۵	۱۴	درکتاب جداگانہ	کتاب جداگانہ
۱۱۶	۱۲	وبغض باصحابہ	وبغض باسایر صحابہ	۱۲۶	۲	فراعنہ	فراعنہ
۱۱۶	۱۳	علیا	عَلِیًّا	۱۲۶	۳	وآمدہ رحیم بالسنہ	آمادہ رجم بالسنہ
۱۱۷	۱	ولواصب	ونواصب	۱۲۶	۴	می برداراہم	می برواز ملہم
۱۱۷	۱	مَن کُنتُ مولاہ	مَن کُنتُ مولاہ	۱۲۷	۱	بندگان	بزرگان
				۱۲۷	۱۲	ریحائیتن	ریحانتین
				۱۲۸	۱	جارم	چارم
				۱۲۸	۳	کسوت تو	کسوت نو
۱۱۹	۸	سابقہ	سابقہ	۱۲۸	۵	تحریر	تحریر
۱۱۹	۹	برین اجماع	برین مسئلہ اجماع	۱۲۹	۷	نسستند	نشستند
۱۱۹	۱۰	مردودست	مردود است	۱۳۱	۲	بدراس	مدراس
۱۱۹	۱۱	بعص	بعض	۱۳۱	۶	مرخاص	ہر خاص

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۱	۸	وضبط مطالب	وضبط وربط مطالب
۱۳۴	۱	جوهر	چوهر
۱۳۴	۳	بی مثال	بی مثل
۱۳۴	۶	اوتق	اوثق
۱۳۵	۲	وترحیب	وترحیب [illegible]
۱۳۵	۲	برانعکاس	پرانعکاس
۱۳۵	۴	عالی	عالم
۱۳۶	۱	نیج	پیچ
۱۳۶	۴	اویزه	آویزه
۱۳۶	۸	جاده مسافرت	جاده پیمای مسافرت
۱۳۶	۱۱	نظرة الناظرین	نضرة الناظرین
۱۳۷	۸	اصل ایمان	اصل الایمان
۱۳۸	۸	القیض	القبض [illegible]

جدول دافع الاغلاط حواشی نضرة الناظرین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۸	نفرستادیم	نفرستادیم
۳	۱۰	وصاحب الهام	ونه صاحب الهام
۳	۱۴	فبکلم	فبکلمه
۵	۲۱	جماعه الیست	جماعة الیست
۲۱	۱۴	صحیحا معناه	صحیحاً ومعناه
۵۴	۱۰	نزدیک را	نزدیکی را
۶۵	۲	باطن	بباطن
۷۱	۱	کذا الحالة	کذا الحالت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۷	۶	حملا الکلام	حمل الکلام
۱۱۴	۱۷	بنو و	ونبود
۱۱۶	۳	کرده ستد	کرده شده
۱۱۶	۴	انتی یا حبب	انتی با حبب
۱۱۶	۷	فجاده	فجاءه
۱۱۶	۱۴	اگر بعضی	اگر بعضی را
۱۱۶	۱۷	از جهت آنکه لازم می آید [illegible]	از جهت آنکه لازم می آید [illegible]
۱۱۹	۱۵	چقدر قدر توهین	چقدر توهین

جدول دافع الاغلاط حواشی نضرة الناظرین که در بین السطور واقع است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷	۱	ملاقات کردیم	ملاقات کردید
۱۱۵	۲	والتحصال فخلاص	واتصال واخلاص
۱۱۶	۱	وآن مقام	واین مقام
۱۱۶	۵	خداوند	خداوندا
۱۱۶	۵	وعالم او	وتالم او